



www.hadaegh.ir

سلام علیکم

شرح

زیارت آل یاسین ۴

علیرضا حدائق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به

محضر مقدس حضرت مہدی موعود علیہ السلام

معرفت

مجموعه آثار حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ علیرضا حدائق

شرح زیارت آل یاسین (جلد ۴)

بخش شهادت (دفتر دوم)

■ تدوین و نگارش: محمدحسین حدائق

سرشناسه	: حدائق، سیدعلیرضا، ۱۳۴۲ -
عنوان قراردادی	: زیارتنامه آل یاسین. فارسی. شرح
عنوان و نام پدیدآور	: شرح زیارت آل یاسین جلد ۴ / تألیف علیرضا حدائق.
مشخصات نشر	: قم : رشید، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۲۴۸ ص:؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-600-6333-54-0
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: زیارتنامه آل یاسین -- نقد و تفسیر
رده بندی کنگره	: BP/۲۷۱/۲۷۱/۴۲۲۲/۷۰۴ ح ۴ ۱۳۹۶
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۷۷۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۶۵۰۳۶۲

معرفت

مجموعه آثار حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ علیرضا حدائق

نام کتاب شرح زیارت آل یاسین جلد ۴
تألیف حاج شیخ علیرضا حدائق
ناشر رشید
تهیه و تدوین محمد حسین حدائق
طرح جلد هادی جعفرلو
ویراستار معصومه برزگر
نوبت چاپ اول ۱۳۹۶
شمارگان ۱۲۰۰۰ جلد
لیتوگرافی آل البيت منبج
چاپ بوستان کتاب
بهاء ۱۴۰۰۰ تومان
شابک ۰ - ۵۴ - ۶۳۳۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸

قم: خیابان شهید فاطمی، پلاک ۷۸، انتشارات رشید ۰۹۱۲۱۵۳۲۰۷۷

فهرست عناوین

مقدمه	۱۴
فراز سی و چهارم: ملاک سعادت و شقاوت	۱۷
شقاوت و سعادت حقیقی	۱۷
معنای «سعید» و «شقی»	۱۷
مهم‌ترین عوامل شقاوت و سعادت	۱۸
از دیگر عوامل سعادت	۲۸
محبت به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> و تبعیت از ایشان	۲۸
اصلاح نفس	۲۸
اقامه‌ی حدود الهی	۲۸
محاسبه‌ی نفس	۳۰
شکرگزاری، استغفار، ذکر «لا حول ولا قوة الا بالله» در سه وقت از اوقات	۳۱
از دیگر عوامل شقاوت	۳۴
گناه	۳۴
حبّ دنیا	۳۵
آزمندی و حرص	۳۷
حرص ارزشمند	۳۸
فروختن دین خود برای دنیای دیگران	۴۰
نشانه‌های شقاوت و بدبختی	۴۱
اول: فراموش کردن گناهان گذشته درحالی‌که نزد خداوند محفوظند	۴۱

- دوم: بیان حسنات و خیراتی که انجام داده است؛ درحالیکه نمیداند از او پذیرفته شده یا خیر..... ۴۲
- سوم: نگاه کردن به کسی که در دنیا از او بالاتر است..... ۴۲
- چهارم: نگریستن به کسی که در دین، پایینتر از اوست..... ۴۳
- نشانه‌های سعادت و نیک‌بختی..... ۴۴
- اول: به یاد داشتن گناهان و خطاهای گذشته..... ۴۴
- دوم: فراموش کردن حسنات و خیرات گذشته..... ۴۷
- سوم: نگریستن به کسانی که در دین از او بالاتر هستند..... ۴۸
- شیوه‌ی امیرالمؤمنین و امام سجاده علیه السلام در معنویات..... ۴۹
- چهارم: نگاه کردن به کسی که در دنیا از او پایین‌تر است..... ۵۱
- نتیجه‌ی شقاوت و سعادت در قرآن..... ۵۲
- فراز سی‌وپنجم: عرضه‌ی مجدد باورهای اعتقادی به محضر امام زمان عج** ۵۹
- شهود و گواهان قیامت..... ۵۹
- گروه اول: شاهدان خارجی..... ۶۰
۱. خداوند..... ۶۰
- گزیده‌ای از داستان حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام..... ۶۱
۲. پیامبران الهی و امامان معصوم علیهم السلام..... ۶۳
۳. فرشتگان؛ ناظر بر اعمال..... ۶۶
۴. زمین؛ مکان انجام اعمال..... ۶۶
۵. زمان..... ۶۷
۶. قرآن..... ۶۸
۷. نامه‌ی اعمال..... ۶۸

- گروه دوم: شاهدان داخلی ۶۸
۱. اعضای بدن ۶۸
۲. پوست بدن ۶۸
- فراز سی و هشتم: تولی و تبری ۷۱**
- داستان؛ ابوهاشم و امام رضا علیه السلام ۷۲
- معیار دوستی اهل بیت علیهم السلام در کلام امام عسکری علیه السلام ۷۷
- اول: رعایت تقوای الهی در زندگی ۷۸
- دوم: کوشش در راه خدا ۸۳
- سوم: راستگویی ۸۹
- زیارت امام حسین علیه السلام یا پرداخت دیون؟ ۹۴
- پنجم: سجده‌های طولانی ۱۰۲
- ششم: نیکی به همسایه ۱۰۴
- هفتم: کثرت یاد خدا ۱۰۸
- هشتم: یاد مرگ ۱۰۹
- نهم: خواندن قرآن ۱۱۱
- دهم: صلوات بر پیامبر صلوات الله علیه ۱۱۲
- تولی و تبری تا کجا؟ ۱۱۴
- آثار دوستی با اهل بیت علیهم السلام ۱۱۹
۱. امان از آتش جهنم ۱۲۰
۲. برتر از یک سال عبادت ۱۲۰
۳. پاک شدن گناهان ۱۲۰
۴. سود دنیا و آخرت ۱۲۰

۵. اجر عظیم..... ۱۲۱
۶. بهره‌مندی از شفاعت..... ۱۲۲
۷. آسانی عبور از پل صراط..... ۱۲۲
- فراز سی‌وهفتم: ملاک حق و باطل..... ۱۲۳**
- معنای لغوی حق و باطل..... ۱۲۴
- الف) حق..... ۱۲۴
- ب) باطل..... ۱۲۴
- حق و باطل در کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام..... ۱۲۵
- اهل بیت علیهم السلام، معیار تشخیص حق از باطل..... ۱۲۶
- اهل بیت علیهم السلام، حریم الهی..... ۱۳۰
- فراز سی‌وهشتم: ملاک معروف و منکر..... ۱۳۵**
- معنای معروف و منکر..... ۱۳۶
- مصادیق معروف و منکر در قرآن..... ۱۳۷
- معروف و منکر در سیره‌ی معصومین علیهم السلام..... ۱۳۸
- جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در قرآن..... ۱۴۰
- امر به معروف و نهی از منکر در روایات..... ۱۴۳
۱. عظمت امر به معروف و نهی از منکر..... ۱۴۴
۲. چکیده‌ی فرائض..... ۱۴۴
۳. نهایت دینداری..... ۱۴۵
۴. امر به معروف جانشین خدا روی زمین..... ۱۴۵
- فراز سی‌ونهم: ایمان حقیقی..... ۱۴۷**

نفس	۱۴۸
معانی نفس در آیات قرآن	۱۴۸
جان یا حیات حیوانی	۱۴۹
روان یا نفس انسانی	۱۴۹
شخصیت شکل گرفته و متعادل	۱۵۰
وجدان نفسانی و خودآگاهی	۱۵۰
حیوان یا نفس تعالی نیافته	۱۵۱
شخص انسانی که مرکب از جسم و روح است	۱۵۱
معنای ایمان	۱۵۲
کاربردهای ایمان در قرآن	۱۵۳
۱. آیین رسول اکرم ﷺ (دین اسلام)	۱۵۳
۲. اعتقاد همراه با اقرار و عمل	۱۵۳
۳. تصدیق قلبی	۱۵۴
۴. تصدیق عملی	۱۵۴
ایمان، از نگاه روایات	۱۵۶
تفاوت اسلام و ایمان	۱۵۸
فوائد و برکات ایمان	۱۶۸
(۱) آثار فردی	۱۶۹
(۲) آثار اجتماعی	۱۷۱
زبان‌های بی‌ایمانی	۱۷۲
۱. محرومیت از هدایت الهی	۱۷۳
۲. سرپرستی شیطان	۱۷۳
۳. پلیدی‌های درونی	۱۷۳

۱۷۴.....	۴. پشیمانی و حسرت روز رستاخیز.....
۱۷۸.....	مؤمنین در قرآن.....
۱۸۸.....	اوصاف مؤمنین در لسان امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۹۳.....	نکته‌ی پایانی.....
۱۹۴.....	نتیجه.....
۱۹۷.....	فراز چهارم: مهدی‌یاوری و مودت خالصانه
۲۰۲.....	معنای مودت.....
۲۰۷.....	معنای انتظار.....
۲۰۸.....	آینده در نگرش انسان.....
۲۱۴.....	پیشینه‌ی انتظار.....
۲۱۷.....	آداب انتظار، وظایف منتظران.....
۲۱۷.....	وظایف فردی.....
۲۱۷.....	الف) حوزه‌ی شناخت.....
۲۲۱.....	ب) حوزه‌ی عاطفه.....
۲۳۰.....	ج) حوزه‌ی رفتار.....
۲۴۱.....	وظایف اجتماعی.....
۲۴۲.....	وظایف حکومت.....
۲۴۲.....	انتظار در روایات.....
۲۴۷.....	آثار انتظار.....
۲۴۷.....	ذکر «آمین» در پایان ادعیه و زیارات.....

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَيَّ آلِ يَسَّ (۱) السَّلَامُ عَلَيَّ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ (۲)

سلام بر آل یاسین (۱) سلام بر تو ای دعوت کننده به خدا و عارف به آیاتش (۲)

السَّلَامُ عَلَيَّ يَا بَابَ اللَّهِ وَ دِيَانَ دِينِهِ (۳) السَّلَامُ عَلَيَّ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ (۴)

سلام بر تو ای واسطه خدا و سرپرست دین او (۳) سلام بر تو ای خلیفه خدا و یاور حق او (۴)

السَّلَامُ عَلَيَّ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ إِرَادَتِهِ (۵) السَّلَامُ عَلَيَّ يَا تَالِي كِتَابِ اللَّهِ وَ تَرْجَمَانَهُ (۶)

سلام بر تو ای حجت خدا و راهنمای ارادتش (۵) سلام بر تو ای تالیف کننده کتب خدا و تفسیر کننده آیت او (۶)

السَّلَامُ عَلَيَّ فِي آتَاءِ لَيْلِكَ وَ أَطْرَافِ نَهَارِكَ (۷) السَّلَامُ عَلَيَّ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ (۸)

سلام بر تو در تمام آنات و دقایق شب و سراسر روز (۷) سلام بر تو ای بجا مانده از طرف خدا در روی زمین (۸)

السَّلَامُ عَلَيَّ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ (۹) السَّلَامُ عَلَيَّ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ (۱۰)

سلام بر تو ای پیمان بحکم خدا که از برده گرفت و سجدت محکمش کرد (۹) سلام بر تو ای وعده خدا که تضمینش کرد (۱۰)

السَّلَامُ عَلَيَّ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَضُوبُ وَالْعَلَمُ الْمَضُوبُ (۱۱) وَالْفَوْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَغَدَا غَيْرُ مَكْرُوبٍ (۱۲)

سلام بر تو ای پرچم برافراشته و دانس ربوب (۱۱) و فریادرس حق، و رحمت وسیع حق، و آن وعده ای که دروغ نبود (۱۲)

السَّلَامُ عَلَيَّ حِينَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيَّ حِينَ تَقْعُدُ (۱۳) السَّلَامُ عَلَيَّ حِينَ تَقْرَأُ وَتَسْتَعِينُ (۱۴)

سلام بر تو هنگامی که ایستای سلام بر تو هنگامی که می نشینی (۱۳) سلام بر تو هنگامی که می خوانی و استعین می کنی (۱۴)

السَّلَامُ عَلَيَّ حِينَ تُصَلِّيَ وَ تَقُوتُ (۱۵) السَّلَامُ عَلَيَّ حِينَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ (۱۶)

سلام بر تو هنگامی که نماز می خوانی و قنوت کنی (۱۵) سلام بر تو هنگامی که رکوع و سجده بجای آوری (۱۶)

السَّلَامُ عَلَيَّ حِينَ تُهَلِّلُ وَ تُكَبِّرُ (۱۷) السَّلَامُ عَلَيَّ حِينَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ (۱۸)

سلام بر تو هنگامی که "لا اله الا الله" و "تکبیر" می گویی (۱۷) سلام بر تو هنگامی که خدا را ستایش کنی و از او استغاثه خواهی (۱۸)

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي (۱۹) السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارَ إِذَا تَجَلَّى (۲۰)

سلام بر تو هنگامی که بامداد کنی و شام کنی (۱۹) سلام بر تو در شب هنگامی که تاریکش فرا گیرد و در روز هنگامی که برده برگیرد (۲۰)

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ (۲۱) السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَقْدَمُ الْمَأْمُولُ (۲۲)

سلام بر تو ای امام امین (۲۱) سلام بر تو ای مقدم بر همه خلق و مورد آرزوی آنان (۲۲)

السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ (۲۳) أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ (۲۴)

سلام بر تو به همه سلامها (۲۳) گواه گیرم تو را ای مولا و سرورم (۲۴)

أَكْفِي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخُدَّةٌ لَا شَرِيكَ لَكَ (۲۵)

کفایت من گواهی دهم به اینکه معبودی نیست جز خدای یگانه (۲۵)

وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا حَيْبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ (۲۶)

که سربک ندارد و نیز گواهی دهم که محمد بنده و رسول او است و محبوبی نیست جز او و خاندانش (۲۶)

وَأَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ

و گواه گیرم تو را ای مولای من که علی امیرمؤمنان حجت خدا است و حسن حجت او است

وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ

و حسین حجت او است و علی بن الحسین حجت او است و محمد بن علی حجت او است

وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتُهُ

و جعفر بن محمد حجت او است و موسی بن جعفر حجت او است و علی بن موسی حجت او است

وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ (۲۷)

و محمد بن علی حجت او است و علی بن محمد حجت او است و حسن بن علی حجت او است (۲۷)

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ (۲۸) أَنتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ (۲۹)

و گواهی دهم که تو حجت خدائی (۲۸) شما یلید اول و آخر (۲۹)

وَأَنْ رَجَعْتُمْ حَقًّا لَا رَبِّبَ فِيهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ

و مسما بازگشت شما حق است که شکی در آن نیست، روزی که سود ندهد کسی را ایمانش که پیش از آن ایمان میورد

أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا (۳۰) وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقًّا (۳۱)

با در مدت ایمان خوبیش کار خیرى انجام نداده (۳۰) و همانا مرگ حق است (۳۱)

وَأَنْ نَسَاكِرًا أَوْ نَكِيرًا حَقًّا (۳۲) وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقًّا

و ناکر و نکیر (دو فرشته سوال قبر) حق است و گواهی دهم که زنده شدن پس از مرگ حق است

وَالْبَعْثَ حَقًّا وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقًّا وَالْمَرْصَادَ حَقًّا

و برانگیخته شده حق است و صراط حق است و مرصاد (کمین گناه) حق است

وَالْمِيزَانَ حَقًّا وَالْحَشْرَ حَقًّا وَالْحِسَابَ حَقًّا وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقًّا وَالْوَعْدَ وَالْوَعْدَ بِمَا حَقُّ (۳۳)

و میزان حق است و حشر (در قیامت) حق و حساب حق است و بهشت و دوزخ حقیقت و وعده و تهدید در باره آن دو حق است (۳۳)

يَا مَوْلَايَ شَتِيًّا مَنْ خَالَفَكَ وَسَعَدَ مَنْ أَطَاعَكَ (۳۴) فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ (۳۵)

ای مولای من بدجنان است کسیکه مخالفت نماید و سعادتمند است کسیکه پیروی کند (۳۴) پس گواهی دهم در آنچه تو بر من گواهی کرده (۳۵)

وَأَنَا وَلِيُّ لَيْسَ لَكَ بَرِيٌّ مِنْ عَدُوِّكَ (۳۶) فَالْحَقُّ مَا رَضِيتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا أَنْخَطْتُمُوهُ (۳۷)

و من دوست توام و بیزارم از دشمنت (۳۶) حق است که شما سند کردید و باطل همانست که شما بدان ختم کردید (۳۷)

وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ (۳۸)

و معروف و کار سگ همان بود که شما بر او دستور دادید و منکر و کار راست همان بود که شما از آن جلوگیری و نهی کردید (۳۸)

فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَحَدَّةٌ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِكُمْ

من ایمان دارم به خدای یگانه ای که شریک ندارد و به رسول او و به امیر مؤمنان و به شما

يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَأَخْرَجَكُمْ (۳۹) وَنَصَرْتِي مُعَدَّةً لَكُمْ وَمَوَدَّتِي خَالِصَةً لَكُمْ (۴۰)

ای مولای من از اول تا آخرتان (۳۹) و یاریز برای شما آماده است و دوستییم خاص و پاک برای شما است (۴۰)

آمِنُ آمِنُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

مقدمه

قال الإمام زين العابدين علي بن الحسين عليه السلام:

«مَنْ ثَبَّتَ عَلَيَّ مَوَالِيَنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ
مِثْلَ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَأُحُدٍ» هر که در روزگار غیبت قائم ما، بر ولایت
ما استوار ماند، خداوند پاداش هزار شهید همانند شهداء بدر و احد
را به او عطا می فرماید.»

آن چه مسلم است یکی از وظایف مسلمانان در عصر غیبت بر ولایت
اولیاء الهی و خصوصاً حضرت صاحب الزمان ارواحنا له الفداء، ثابت و استوار
بودن است که در حدیث شریف مذکور از امام چهارم علیه السلام برای ثبات در
ولایت، پاداش هزار شهید در جنگ بدر و احد که در محضر و رکاب
رسول الله صلی الله علیه و آله به لقاء شهادت نائل شده اند، ذکر شده است. و لازمه‌ی این
پایداری و استواری در ولایت ولیّ خدا، معرفت هر چه بیشتر و بهتر نسبت به
امام غائب علیه السلام و شناخت وظیفه و تکلیف در عصر غیبت می باشد.

یکی از ادعیه و زیاراتی که در این راستا بر آگاهی و وظیفه شناسی

انسان‌ها می‌افزاید و از ناحیه‌ی ذات مقدس امام علیه السلام صادر گردیده، زیارت آل‌یاسین است که بحمدالله جلد چهارم این زیارت شریفه که با موضوع شهادت و وظایف منتظران به انجام رسید، از تلاش‌های پیگیر و ساعیان‌های فرزندان جناب حجت‌الاسلام آقای شیخ محمدحسین حدائق که در تبدیل صوت به متن و تنظیم و تدوین مجموعه‌ی «شرح زیارت آل‌یاسین» متحمل شده‌اند، سپاسگزار و توفیقات هرچه بیشتر ایشان را در خدمت به گسترش فرهنگ مهدویت از خالق منان خواستارم.

در پایان، ثواب این اثر ناچیز را به روح پاک مادرم سلاله‌السادات حاجیه خانم حشمت‌السادات ترابی (رحمة الله علیها) تقدیم نموده و ترفیع درجات ایشان را از ساحت مقدس ربوبیت خواستارم.

۲۹ محرم‌الحرام ۱۴۳۹

جمعه ۲۸ مهر ماه ۱۳۹۶ / شیراز

علیرضا حدائق

فراز سی و چهارم: ملاک سعادت و شقاوت

یا مَوْلایِ شَقِیِّ مَنْ خَالَفَکُمْ وَ سَعِدَ مَنْ أَطَاعَکُمْ
ای مولای من بدبخت است کسی که مخالفت شما را
کرد و سعادت‌مند است کسی که شما را پیروی کرد.

شقاوت و سعادت حقیقی

در این فراز از زیارت، امام زمان علیه السلام پس از بیان مسلم بودن وقوع قیامت و نام بردن از برخی وقوف و مراحل آن و اعتراف به حقانیت بهشت و دوزخ، از ملاک «شقاوت» و «سعادت» انسان‌ها پرده برمی‌دارد.

امام علیه السلام با اشاره به اصل ولایت، انحراف از آن را ملاک شقاوت و بدبختی و تبعیت و پیروی از آن را، دلیل سعادت و نیک‌بختی بیان می‌نماید.

در این فراز از زیارت، نکاتی نهفته است که بصورت مختصر، به آن اشاره می‌نماییم.

معنای «سعید» و «شقی»

«سعید» از ماده‌ی «سعد» و «سعادت» و به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و خیر و نیکی^۱ است. به کسانی «سعید» می‌گویند که دنیا و آخرت

۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن.

آن‌ها به راحتی و آسانی و در رفاه و آسایش می‌گذرد.

«شقی» از ماده‌ی «شقاوت» و به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلاست.^۱ شقاوت‌مند کسی است که در دنیا و آخرت خود دچار شدت، سختی و گرفتاری می‌شود. یعنی گاهی کسی گرفتار است و گرفتاری او برای خداست که این خود، سعادت است. اما گاهی گرفتاری انسان آن است که، انسان را از خدا دور کرده و بین او و معارف و باورهای دینی فاصله می‌افکند، این شقاوت است و چنین انسانی «شقی».

نکته: آرام و آسودگی به معنای خانه‌ی چندهزارمتری و خودروی چندصد میلیونی نیست، برخی هستند که از دنیا بهره‌ی بسیار دارند ولیکن روحشان آرام نیست؛ خانه‌ی بزرگ، امکانات فراوان و پول نقد بسیار دارند اما آسایش نداشته و اصطلاحاً آب خوش از گلویشان پایین نمی‌رود. در مقابل هم، کارگر ساده‌ای را خواهید دید که با وجود این که سفره‌ی مختصری داشته و از دنیا بهره‌ی چندانی ندارد، همان سفره‌ی مختصر برایش گوارا است و با خیال راحتی در زندگی دنیایی خودش خوش است.

مهم‌ترین عوامل شقاوت و سعادت

از مهم‌ترین عوامل شقاوت و بدبختی انسان، مخالفت با ولیّ خداست. یعنی هر کس که در برابر رهبر الهی، انبیاء و ائمه علیهم‌السلام بایستد و با ایشان دچار زاویه و مخالفت بشود، در مسیر بدبختی و شقاوت قرار گرفته است. چنین شخصی، زندگی خود را به تلخی کشانده و آخرت او نیز چیزی جز خسران و تباهی نیست.

در مقابل، مهم‌ترین عامل سعادت انسان، اطاعت و پیروی از اولیای الهی است. تابع و پیرو اهل بیت علیهم‌السلام، در صراط مستقیم حرکت می‌کند و جایگاه ابدی او، بهشت برین و جنات نعیم است.

حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام در خطبه‌ی فدکیه نسبت به نقش مهم اطاعت و پیروی از ولایت، اشاره نموده و می‌فرمایند:

«فَجَعَلَ اللَّهُ... إِطَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ!»

خدا، اطاعت و پیروی از ما اهل بیت را سبب برقراری نظم اجتماعی در امت اسلامی و امامت و رهبری ما را عامل وحدت و در امان ماندن از تفرقه‌ها قرار داده است.»

به‌واقع باید گفت، امروز هر آنچه بی‌نظمی وجود دارد، از دین‌گریزی است. باید با قاطعیت گفت که یک متدین حقیقی وجود ندارد که اهل خلاف و خیانت و یا کلاهبرداری باشد. ادای دین را درآوردن راحت است. شاید بنده تسبیح دست گرفته، عبا، قبا و عمامه‌ای به سر کنم و یا با ظاهر آراسته، ادای دینداران را در بیاورم، اما باید گفت که، این‌ها هیچ کدام نشانه‌های دینداری نیست.

دیندار واقعی کسی است که:

- مقید بوده و مال حرام نمی‌خورد.

- اگر حقی گردن او باشد، محال است که تزیین حق نماید.

- به همان میزان که مردم گناه می‌نمایند و دارای ضعف ایمان هستند،

دیندار واقعی تسلیم خداست.

– مرد دیندار، به همسر و فرزندان ظلم نمی‌کند و بالعکس، زن دیندار هم به شوهر و بچه‌هایش اجحاف نمی‌کند.

این آشفتگی و اوضاع نابسامان که در دادگاه‌ها، پاسگاه‌ها و زندان‌ها وجود دارد، همگی از بی‌دینی است. حضرت زهرا علیها السلام در حدیث فوق می‌فرمایند «جَعَلَ اللهُ إِطَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ». اطاعت از ما (اهل بیت علیهم السلام) موجب نظم‌بخشی به جامعه‌ی شماست. «و إِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ»: امامت و رهبری ما باعث در امان بودن از تفرقه‌هاست.

علت تفرقه و تشتت امروز عالم اسلام، در پس پرده‌ی غیبت بودن کسی است که تبعیت و پیروی از او بر همگان لازم است. همان‌گونه که امام حسین علیه السلام فرمود:

«مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَتُهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ؛ [راه

رسیدن به بندگی، معرفت و بی‌نیازی از همگان، این است که] اهل هر زمانی باید امام زمان خود را بشناسد همان‌که اطاعتش بر همگان لازم است».

اوضاع امروز کشورهای اسلامی را ملاحظه نمایید. نابسامانی امروز موجود در عالم اسلام ریشه در کجا دارد؟ علت اصلی بروز مشکلات امروز جوامع اسلامی در چیست؟

پاسخ روشن است؛ ریشه‌ی این تفرقه‌ها و تشتت‌ها، کنار گذاشتن

۱. شیخ صدوق (ره)، علل الشرایع، ج ۱، ص ۹

امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بود. این هشدار بود که حضرت زهرا علیها السلام در آن زمان به جامعه دادند که اگر تابع امامت باشید، تفرقه‌ای در جامعه پدید نخواهد آمد. چون همه، بنده‌ی خدا و از یک پدر و مادر هستند، و دنیا را متعلق به خدا می‌دانند. لذا هنگامی که حضرت ولی عصر علیه السلام ظهور می‌کنند، دنیای بشریت، یک مملکت یکپارچه می‌شود؛ مرزها برداشته می‌شود؛ بشریت با ظهور او به کمالات معنوی می‌رسد. کسی، خود را از دیگری جدا نمی‌بیند؛ آسیایی، اروپایی، آمریکایی، آفریقایی، شمال، جنوب و شرق و غرب، همه مخلوق خدا هستند و در یک کلمه، «مدینه‌ی فاضله» شکل می‌گیرد. چون «امام معصوم جامعه» که تبعیت از او باعث نظم و دوری از تفرقه می‌شود، وجود دارد.

امروز اگر درگیر بی‌نظمی‌های مختلفی هستیم، بخاطر نبود آن رهبر و امام الهی است. اگر اقتصاد ما دچار بی‌نظمی است، اگر در سیاست، خانواده، تربیت در رفت‌وآمدها، مجالس و عروسی‌ها، اگر در دادوستدها گاهی تندروی و گاهی کندروی می‌کنیم و دچار بی‌نظمی هستیم، اگر ماه رمضان که فرامی‌رسد چندین ختم قرآن می‌خوانیم و در ۱۱ ماه دیگر سال، قرآن را باز هم نمی‌کنیم. اگر قرآن را می‌بوسیم و در برخی مجالس مان مضامین عالییه آیات قرآن لگدمال می‌شود، علت، فراموش شدن «ولایت» است.

لذا در این فراز، به امام علیه السلام عرض می‌کنیم:

«شَقِيَّ مَنْ خَالَفَكُم؛ کسی که به مخالفت با شما برخاست، دنیا و

آخرت خود را از دست داده است».

بررسی یک تفکر غلط

گاهی اوقات، تصور غلطی در ذهن برخی وجود دارد که دیندار بودن و مقید و مطیع اهل بیت علیهم السلام بودن، فقط باعث آبادی آخرت بوده و عامل ناموفق بودن زندگی دنیایی است؛ چنین نگاهی، غلط و نادرست است. اگر کسی دیندار واقعی باشد، هم دنیای او حسنه شده و هم آخرت او آباد می‌گردد.

علت برخی گرفتاری‌های ما در این است که، ما بد مسلمانان هستیم؛ گاهی شعار می‌دهیم و عمل نمی‌کنیم.

شخصی برای من نقل می‌کرد و می‌گفت: «به میوه‌فروشی رفتم و میوه‌هایی را دیدم که در حال خراب شدن بودند. گفتم: این میوه‌ها دارند فاسد می‌شوند. قیمت آن‌ها را به نصف کاهش بده. گفت: سر من را بشکن، نرخ من را نشکن».

آیا امام زمان علیه السلام چنین تفکری را می‌پسندد؟ آیا این اخلاق قرآنی است؟! ما گاهی اوقات خودمان و فرزندانمان را از دیگران، جدا می‌بینیم. برای دخترمان خواستگار می‌آید، پایمان را به عرش می‌گذاریم. اما برای پسرمان که به خواستگاری می‌رویم، پایمان را روی فرش می‌گذاریم. دختر مردم را خفیف کرده و فرزند خود را تقدیر می‌کنیم. این اخلاق، اخلاق اولیاء الهی نیست.

انسان دیندار، خودش را از دیگران جدا نمی‌بیند. اگر مشتری است، فروشنده را مثل خود، و اگر فروشنده است، به مشتری مثل خود نگاه می‌کند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند:

«فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ هَذَا؛ آن چه

برای خود دوست می داری، برای دیگران نیز دوست بدار، و آن چه

برای خود نمی پسندی، برای دیگران هم می پسندد».

یا در حدیث دیگری انس بن مالک که خادم رسول الله ﷺ بوده است، از

ایشان چنین نقل کرده که فرمودند:

«لَا يُؤْمِنَ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ؛ ایمان

هیچ یک از شما کامل نمی شود تا زمانی که آن چه برای خود

می پسندد، برای برادر مسلمانش نیز بیسندد».

باید پرسید که، امروز در جامعه ی ما، به روایات فوق چه مقدار عمل

می شود؟ اگر احترام را دوست داریم، به دیگران احترام بگذاریم و اگر از

توهین و غیبت نسبت به خود بیزاریم، این کار را نکنیم.

اگر از بسیاری از متخلفین سؤال شود که: آیا این تخلف و یا اجحاف کار

خوبی است؟ می گویند: خیر! و اگر مجدداً سؤال شود: پس چرا انجام می دهید؟

می گویند: ما آسیب می رسانیم ولی اگر به ما آسیب برسد، ناراحت می شویم.

رحمت خدا به روح پاک سعدی که جملات فوق را به نظم درآورده است:

خانه پرگندم و یک جو نفرستاده به گور

برگ مرگت چو غم برگ زمستانی نیست

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۲.

۲. صحیح بخاری، حدیث ۱۳.

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند

بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست^۱

همان طور که بیان شد، اطاعت از ولیّ خدا عامل سعادت، و مخالفت با او عامل شقاوت است. در زیارت جامعه‌ی کبیره نیز خطاب به اهل بیت علیهم‌السلام، همین مضامین را عرض می‌کنیم:

«سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ؛ هر که با شماست، نیک‌بخت است و هر که به دشمنی با شما پرداخت، به هلاکت رسید».

اگر تاریخ گذشته‌ی اسلام را ورق بزنیم و نگاهی به زندگانی دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بیندازیم، مثل دشمنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ ابوسفیان، ابولهب، عتبه، شیبه، ابوجهل، که همگی سران کفر و یا نفاق بودند، به معنای جمله‌ی امام هادی علیه‌السلام که در زیارت جامعه‌ی کبیره خواندیم، بهتر پی می‌بریم. این که امروز چه اثری از دشمنان زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجود دارد؟ آیا از آن‌ها به نیکی یاد می‌شود؟

همچنین دشمنان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نظیر: معاویه، اصحاب جمل، نهروانی‌ها که همگی درس تاریخ و عبرت روزگار شدند.

امروز معاویه‌ی ملعون کجاست؟ چه اثری از معاویه است؟ معاویه‌ای که زمانی، حاکم شامات بود و در کاخ اموی حکمرانی می‌کرد!!

مرحوم علامه طهرانی، خاطره‌ای از مشاهده‌ی قبر معاویه (لعنة الله عليه)

۱. کلیات سعدی، قصیده شماره ۷ موعظه و نصیحت.

در حاشیه‌ی سفر به حج نقل می‌کند و در توصیف وضعیت قبر او می‌فرماید:
«شنیده بودم که به صورت مزبله‌دانی درآمد ولی ندیده بودم...
اما قبر معاویه به قدری کثیف و آلوده بود که موجب عبرت بود.
خفاش‌ها در تمام سوراخ‌های دیوار لانه ساخته بودند و حتی روی
قبر او، از فضولات آن‌ها مقداری بسیار ریخته شده بود».

اما در مقابل، قبر امام حسن علیه السلام با این که وهابیت خبیث و ملعون برای
قطع ارتباط مردم با بزرگواران مدفون در بقیع هر آن‌چه می‌توانند انجام
می‌دهند، می‌بینیم عمده‌ی کسانی که در بقیع به زیارت قبر امام حسن علیه السلام
می‌آیند، برادران اهل سنت هستند.

خاطره: زیارت قبر امام حسن علیه السلام توسط یک زن مصری

در یکی از سفرهای حج که با بعثه حضرت آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی
به حج مشرف شده بودم، در مدینه، جریان‌ی اتفاق افتاد که من را بسیار متأثر
نمود.

«در بسین‌الحرمین و رو به قبله ایستاده بودم و کتاب
آداب‌الحرمین‌الشریفین در دستم بود. بسیار ایام شلوغی بود و از
ورود خانم‌ها به قبرستان بقیع ممانعت می‌شد.

ناگهان دیدم خانمی اهل کشور مصر و سنی‌مذهب (که بعداً این را
متوجه شدم)، جلو آمد. سلام کرده و سؤال کرد: «هل عندکم
زیارت ابناء رسول الله في البقیع؟» آیا زیارت فرزندان پیغمبر در
بقیع نزد شما موجود است؟»

من کتاب آداب‌الحرمین را باز کرده، برگ زده و زیارت امام

حسن علیه السلام را آوردم و به دست او دادم. دیدم که اول پاهایش را از کفش خارج کرده و کیفی که به دست داشت را روی زمین گذاشت و شروع کرد با ادب بسیار و حال منقلب، کلمه به کلمه زیارت امام حسن علیه السلام را خواند. عجب ادبی!! مثل این که امام حسن علیه السلام مقابل اوست و دارد با امام حسن علیه السلام صحبت می کند! اصلاً از همه چیز فارغ شده بود. من زیارت خواندن او را که دیدم، به خودم گفتم: تو که شیعه هستی، در بین الحرمین، کفش در پایت بود و زیارت می خواندی اما بین این زن سنی مذهب با چه ادبی امام تو را زیارت می کند.

تنها کاری که توانستم بکنم، این بود که نزدیکش رفتم و آهسته به او گفتم: «این کتاب هدیه ی من به شما، التماس دعا».

حال باید این عظمت اهل بیت علیهم السلام را نگریم. عظمت حسین بن علی علیه السلام را بنگرید. جلوه های عشق و ورزی مردم به ساحت اباعبدالله علیه السلام و بطور ویژه در ایام محرم و صفر و اربعین را ببینید. بنگرید که خدا با حسین بن علی علیه السلام چه کرد. یک جلوه از جلوه های عظمت امام حسین علیه السلام، همین مجالسی است که همه ساله برای سیدالشهداء علیه السلام برپا می شود. و اما یزید چه شد؟ عبیدالله بن زیاد چه شد؟ بنی امیه و مروانیان چه شدند؟! آن ها در اثر دشمنی با اهل بیت علیهم السلام نابود شده و به هلاکت رسیدند و اکنون، اثری از آثار آن ها نیست.

لذا امام هادی علیه السلام می فرماید هر که با شما دشمنی کرد، به هلاکت رسید ولی در مقابل، هر که ولایت شما را به دل داشته و تابع شما بود، به سعادت رسیده و نیک بخت شد؛ امثال أبا الفضل العباس و حربن یزید ریاحی و میثم تمار.

حکایت؛ کوتاه از میثم تمار

میثم تمار، خرمافروش ساده‌ی کوفی مطیع و تابع امیرالمؤمنین علی علیه السلام و از شیعیان حضرت بود و بعد از ایشان، او را از صحابه‌ی امام حسن و امام حسین علیهما السلام برمی‌شمرند. اما شهرتش بیشتر به خاطر شاگردی امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

امام علی علیه السلام، میثم را از نحوه‌ی شهادتش و قاتل او و آویخته شدنش به درخت نخل آگاه ساخته، و به او بشارت رسیدن به درجات شایسته در پی استقامت در برابر خواست عبیدالله بن زیاد را داده بودند. نهایتاً میثم را مطابق پیشگویی علی علیه السلام به دار آویختند، زبانش را بیرون کشیدند و بدنش را سوزاندند، سپس خاکستر او را به باد دادند.

اما امروز قبر باعظمت میثم را باید نظاره کرد. تجار خرمافروش عراق در ایام شهادت میثم، به محل بارگاه میثم در نزدیکی مسجد کوفه آمده و نذوراتی را ادا نموده و برایش عزاداری می‌کنند.

این است معنی این جمله‌ی امام هادی علیه السلام که: «سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ». و سپس در همین زیارت جامع‌ی کبیره می‌خوانیم:

«مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ؛ هر که از شما تبعیت کند، بهشت سرنوشت اوست».

«وَمَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ؛ و هر که با شما به مخالفت برخیزد، دوزخ منزلگاه او خواهد بود».

لذا مهم‌ترین عامل سعادت، تبعیت و پیروی از ائمه‌ی هدی علیهم السلام و مهم‌ترین عامل شقاوت و بدبختی، مخالفت با آنهاست.

البته باید گفت که، در روایات موارد دیگری از عوامل سعادت و یا شقاوت نیز بیان شده که می‌توان همگی را در ذیل عامل فوق دسته‌بندی نمود، و لذا اشاره‌ی کوتاهی نموده و از آن‌ها عبور می‌نماییم.

از دیگر عوامل سعادت

● محبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و تبعیت از ایشان

در حدیثی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ السَّعِيدَ حَقَّ السَّعِيدِ مَنْ أَحَبَّكَ وَ أَطَاعَكَ^۱؛ خوشبخت حقیقی

کسی است که تو را دوست بدارد و اطاعتت بکند».

● اصلاح نفس

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«السَّعِيدُ مَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ خَلْوَةً يَشْغُلُ بِهَا^۲؛ خوشبخت آن کسی

است که برای نفس خود خلوت و فراغتی یابد و به کار اصلاح آن بپردازد».

● اقامه‌ی حدود الهی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند:

«لَا يَسَعِدُ أَحَدٌ إِلَّا بِإِقَامَةِ حُدُودِ اللَّهِ^۳؛ هیچ‌کس جز با برپاداشتن

۱. امالی شیخ طوسی، ۹۵۳/۴۲۶.

۲. بحار، ج ۷۸، ص ۲۰۳، ح ۳۵.

۳. غررالحکم، ۱۰۸۵۳.

حدود الهی خوشبخت نمی‌شود».

باید برای حدود خداوند، احترام قائل شد. اگر نماز را اول وقت اقامه نمودیم، سعادت‌مند هستیم. بیاییم یک هفته‌ی خود و زندگی‌مان را با «خدا» تنظیم نماییم. آن‌گاه خواهیم دید که چگونه زندگی ما نظم و رشد پیدا می‌کند. اگر می‌خواهیم شرایط اقتصادی‌مان بهبود یابد، حقوق الهی را از اموال خود خارج کنیم. بنده بارها دیده‌ام و مشاهده کرده‌ام، افرادی که آمده‌اند و حساب خمس معینی برای خود قرار داده‌اند و می‌گویند، از آن پس برکت در زندگی ما جاری شده است.

خاطره؛ مهندسی که به سختی وجوهات پرداخت!!

مدتی قبل، مهندسی پیش من آمده و گفت:

«آقای حدائق! بچه‌های من خیلی به خمس بدبین هستند و

می‌گویند چرا پولمان را بدست آخوندها بدهیم؟!»

تبلیغات و پس‌لرزه‌های گفتار فرزندان، روی پدر هم اثر گذاشته بود. به هر حال، آمد و حساب وجوهات اموالش را انجام داد اما خیلی برایش سخت بود که بخواهد وجوهاتش را پرداخت نماید. لذا رفت و بعد از مدتی آمد و به زحمت، دو سه برگ چک نوشت و تحویل داد و رفت. بعد از مدتی، چک‌هایش به ترتیب وصول شد.

روزی آمد به دفتر مسجد و گفت:

«حاج آقا! لطف خدا را در زندگی خودم دیدم. فرزندم که به پرداخت

خمس بسیار بدبین بود، به من می‌گوید: بابا، از زمانی که این

چک‌ها وصول شده، خدا چنان برکتی در کارمان قرار داده که اصلاً نمی‌توانیم حساب نماییم».

این وعده‌ی خداست که رعایت حدود الهی، انسان را به سعادت می‌رساند.

● محاسبه‌ی نفس

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند:

«مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ سَعِدَ؛ کسی که نفس خود را محاسبه کند، سعادت‌مند می‌شود».

محاسبه‌ی نفس، انسان را سعادت‌مند می‌کند. انسان‌های اهل محاسبه چنین هستند که یک خطای آن‌ها تبدیل به دو خطا نمی‌شود. این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَزِنُوا أَعْمَالَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا؛ به حساب خود برسید قبل از این که به حسابتان رسیدگی کنند، خودتان را وزن کنید (منظور وزن کردن اعمال است) قبل از این که شما را وزن نمایند».

یعنی قبل از این که در قیامت نامه‌ی اعمالتان را به دستتان بدهند، خودتان، اعمالتان را سبک و سنگین نمایید.

۱. تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۳۶، ح ۴۷۴۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۹.

● شکرگزاری، استغفار، ذکر «لا حول ولا قوة الا بالله» در سه وقت از اوقات

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:

«ثَلَاثٌ مَنْ حَافِظٌ عَلَيْهَا سَعِدَ: إِذَا ظَهَرَتْ عَلَيْكَ نِعْمَةٌ فَاحْمَدِ اللَّهَ،
وَ إِذَا أَبْطَأَ عَنْكَ الرَّزْقُ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ، وَ إِذَا أَصَابَتْكَ شِدَّةٌ فَأَكْثِرِ مِنَ
قَوْلٍ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ سه چیز است که هر کس
رعایت کند خوشبخت شود: هرگاه نعمتی به تو رسید خدا را
سپاس گوی، هرگاه روزیت دیر رسید از خدا آمرزش بخواه، و
هرگاه سختی به تو رسید ذکر «لا حول و لا قوة الا بالله» را زیاد
بگو».

اول: هرگاه نعمتی به تو رسید، خدا را سپاس گوی؛

بدنت سالم است؟ بگو الحمدلله. سایه ی پدر و مادر بالای سرت است؟
بگو الحمدلله. اولاد سالم داری؟ بگو الحمدلله. بدهکار نیستی؟ بگو الحمدلله.
ولایت امام زمان علیه السلام به دلت هست؟ بگو الحمدلله.

و این قانون الهی است که اگر نعمت خدا را حمد کردید، خدا آن
نعمت را زیاد خواهد کرد که خودش فرمود:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ؛ همانا اگر
شکر کنید، قطعاً شما را می افزایم، و اگر کفران کنید البته عذاب
من سخت است».

۱. بحار الأنوار: ۵۱/۴۵/۷۸.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۷.

در حدیثی دیگر از مولای متقیان علی علیه السلام دیدم که می فرمودند اگر نعمت خدا را حمد نمودید، پس از آن یک حمد دوم نیز انجام دهید بخاطر توفیق شکرگزاری نعمت خدا. همین که خداوند توفیق داد و زبان تو به حمد باز شد، و این نعمت را نیز باید شکرگزاری کرد.

یعنی اگر شکرگزاری کردی که خدا توفیق روزه داری ماه مبارک رمضان را به تو عطا فرمود، یک الحمدلله نیز پشت آن برای توفیق این شکرگزاری و سپاس از درگاه خداوند بگویید.

برای درک بهتر نعمت‌های فراوان الهی باید در زندگی گاهی به بیمارستان‌ها برویم و وضعیت مریض‌ها را ببینیم. به دارالمجانین برویم و وضعیت آن‌جا را رصد کنیم. به خانه‌ی سالمندان، زندان، قبرستان‌ها و ... برویم و ببینیم که خداوند چه نعمت‌های بالقوه و بالفعل فراوانی به ما عطا فرموده است و برای همه‌ی آن‌ها شکرگزاری کنیم؛ برای این‌که سالم هستیم، در بند و زندان نیستیم، موقعیت و فرصت زندگی و شکرگزاری داریم و ... فالحمدلله.

دوم: هرگاه روزیت دیر به تو رسید، از خدا آمرزش بخواه؛

اگر می‌بینید دستتان تنگ شده است، جیب‌تان خالی شده و کمی گرفتار شدید، استغفار کنید و ذکر استغفار را زیاد بگویید.

برخی به دنبال پولدار شدن و درآمد کثیر هستند و آن را در تقلب و تدلیس و گران‌فروشی می‌بینند؛ درحالی‌که این راه اگرچه ما را به اموال کثیری برساند اما چه اموالی؟ پولی که به جز دغدغه و خسران و گرفتاری در دنیا و عقبی، چیز دیگری نیست. اما برای رسیدن به اموال کثیر، طریق و

مسیر اهل بیت علیهم السلام چیز دیگری است. اولیاء برای رسیدن به ثروت کثیر، چندین راهکار ارائه می‌نمایند که یکی از آنها، همین گفتن «استغفر الله» و طلب مغفرت و بخشش از درگاه الهی است.^۱

سوم: هرگاه سختی به تو زیاد رسید، ذکر «لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ» را زیاد بگو؛ وقتی گرفتاری‌ها و شدائد به شما رو می‌آورد، راه برون‌رفت از آنها، مداومت به ذکر «لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ» است.

۱. یکی دیگر از راه‌های توسعه‌ی رزق و روزی و کثرت ثروت، با طهارت بودن و دائم-الوضو بودن است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «دُمُّ عَلَى الطَّهَارَةِ يَوْسَعُ عَلَيْكَ فِي الرِّزْقِ؛ پیوسته با وضو باش تا روزیت فراوان شود» (کنز العمال، ح ۴۴۱۵۴).

به خودتان عادت بدهید صبح که می‌خواهید از منزل خارج شوید، وضو گرفته و با وضو خارج شوید و آن روز خود را با روزهای دیگر خود، مقایسه کنید.

یکی دیگر از راه‌های توسعه‌ی رزق، صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان اوست. علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند کسانی که دوست دارند رزق آنها زیاد شود، فَاكْثِرِ الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

در حدیث دیگری از موسی بن جعفر علیه السلام نقل است که فرمودند:

«پس هر کس بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و اله و سلم در هر بامداد سه بار و در هر شبانگاه سه بار این چنین صلوات بفرستد (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَاسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛ سوره احزاب / ۵۶) تمام گناهان و خطاهایش نابود و محو شود، و ایام شادیش به طول انجامد، و دعایش مستجاب گردد، و به آرزویش برسد، و روزیش فراوان شود و بر پیروزی بر دشمن یاری گردد، و اسباب خیر از هر سو برای او فراهم آید، و در بهشت برین از همنشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اله و سلم باشد». (ثواب الاعمال

عقاب الاعمال، ص ۳۴۷)

از دیگر عوامل شقاوت

● گناه

امام حسین علیه السلام در دعای روز عرفه می‌فرماید:

«وَلَا تُشَقِّنِي بِمَعْصِيَتِكَ؛ و به وسیله‌ی نافرمانیت مرا بدبخت مکن.»

از این کلام امام حسین علیه السلام استفاده می‌شود که یکی از عوامل شقاوت‌مندی، گناه و معصیت الهی است. انسان اگر در کمند وسوسه‌های شیطانی قرار گرفت و اگر آلوده به گناه شد، این مسیر، مسیر شقاوت است. گناه و ذنوب، انسان را به شقاوت می‌کشاند. لذا از آثار شقاوت، جمودالعین است. گاهی که می‌بینید چشم دیگر گریه نمی‌کند، قلب سنگ شده و دلسوزی ندارد، رقت آن از بین رفته و رأفت اجتماعی نسبت به دیگران ندارد، چرا؟ چون گناه، این توفیقات را از او سلب نموده است.

لذا گناه و آلوده شدن به حرام، باعث شقاوت انسان و دوری از اهل بیت علیهم السلام است و کسی که با خدا بیگانه بوده و اعمال او باعث خشم و غضب خدا می‌شود، با امام زمان علیه السلام هم مخالف است.

کجا سراغ دارید کسی بگوید امام زمان علیه السلام از من راضی است اما، خدا از من ناراضی است؟ محال است. چرا که رضایت امام عصر علیه السلام، رضایت خداست و خشنودی پروردگار، خشنودی امام زمان علیه السلام.

پس نتیجه این‌که، انسانی که خداوند از او راضی نباشد، از امام زمان علیه السلام

هم دور است و درنهایت، به شقاوت خواهد رسید.

● حبّ دنیا

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«سَبَبُ الشُّقَاءِ حُبُّ الدُّنْيَا؛ [یکی] از اسباب شقاوت، علاقمندی به دنیا است».

در فرهنگ دینی ما «اصل دنیا» امر ناپسندی توصیف نشده، بلکه از آن به عنوان یک «فرصت» یاد شده است و لذا در روایات و ادعیه، سفارش شده که از خداوند طول عمر بخواهید تا «فرصت» بیشتری برای شما رقم بخورد.

یک مثال

می دانید ما مثل چه کسی هستیم؟ مثل آن دانشجویی که مطالعه کرده و اکنون سر جلسه‌ی امتحان است و هرچه به او بیشتر زمان بدهند، به نفع اوست. اگر به جای یک ساعت، دو ساعت به یک دانشجو برای آزمون فرصت بدهند، به نفع او بوده و از این وقت در جهت بهتر نوشتن پاسخ‌ها استفاده می‌کند.

حال اگر هرچه آزمون دنیایی طولانی‌تر شود، اگر خوب استفاده کنید، به نفع شماست و اگر بد استفاده کنید، به ضررتان هست. لذا در دعای مکارم‌الأخلاق، امام سجاده علیه السلام به خداوند عرض می‌کند:

«وَعَمَّرَنِي فِي طَاعَتِكَ؛ خدایا! به ما در جهت طاعت خودت طول عمر عطا فرما».

طول عمر می‌خواهیم؛ اما در جهت طاعت و بندگی خودت، و سپس به دنبال آن جمله می‌فرماید:

«فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعاً لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ
يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ؛ هرگاه عمرم چراگاه شیطان شود، به آن
پایان ده و روحم را قطع کن قبل از این که خشمت بر من استوار
گردد».

عمر طولانی، در مسیر رضای الهی ارزشمند است. عمر طولانی، اگر از آن خوب استفاده شود ارزشمند است؛ مثل ثروت که اگر از آن خوب استفاده شود، نعمت است و اگر از آن صحیح استفاده نشود، نعمت است.

برخی می‌گویند، دنیا منزلگاه بدی است که البته حرف غلطی است؛

فردی خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید و شروع کرد به مذمت دنیا!! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «الدُّنْيَا مَسْجِدُ الْأَوْلِيَاءِ؛ دنیا سجده‌گاه اولیاء الهی است».

در همین دنیا است که بزرگان به مقامات رسیدند. عرفای بزرگ، علمای بزرگ، آیا در عالم برزخ به این مقامات رسیدند؟ یا در عالم زر؟ خیر! در همین دنیا، آمدند و زحمت کشیدند، تلاش کردند و جدیت به خرج دادند و نهایتاً به مقامات عالیه رسیدند. لذا دنیا فرصت خوبی است.

اما آن‌چه در روایات از «دنیا» مورد مذمت واقع شده، «وابستگی به دنیا» و یا همان «حبّ دنیا است».

● آزمندی و حرص

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«مَنْ كَثُرَ حِرْصُهُ كَثُرَ شَقَاؤُهُ؛ کسی که آزمندیش بیشتر باشد، رنج و بدبختیش بسیار است.»

یکی دیگر از عوامل شقاوت و بدبختی، «حرص و آزمندی» است. اعتقاد من این است که، پنجاه درصد مردم، دوندگی‌ها و تلاش‌های آنها برای آینده دور است نه برای الآن. الآن مشکلی نداشته و تأمین است. گاهی اوقات می‌بینید کسی که سنش بالاست و دیگر وقت استراحت اوست، دوباره رفته و جای دیگری مشغول به کار شده است. یک وقت گرفتار است، دارای مشکلات است یا ابرویش در خطر است، اما گاهی سؤال می‌کنی که آقا برای چه این همه می‌دوی؟ الآن که وقت استراحت تو است؟ می‌گوید: برای آینده‌ی خودم، آینده‌ی بچه‌ام. خب! چنین شخصی، امروز بچه و خانواده‌ی خود را خراب می‌کند تا آینده‌ی نیامده‌ی آنها را اصلاح کند!!! برای بچه‌ها وقت نمی‌گذارد و حرص وجودش را گرفته است.

خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

«ای موسی! همان‌گونه که ما عبادت آینده را از تو نخواستیم، تو هم رزق آینده را، الآن از من نخواه»^۲.

۱. همان / ۸۶۰۲.

۲. نصایح، ص ۲۷۲

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«شخص حریص به دنیا مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر ابریشم به دور خود می‌تند، راه بیرون شدنش را دورتر و مشکل‌تر می‌کند، تا اینکه از غم و اندوه بمیرد»^۱.

برخی خود را با تنیده‌های خود زندانی می‌کنند. این قدر خود را درگیر دنیا کرده است و حرص در وجودش لانه کرده که، راه گریزی برای خودش باقی نگذاشته است.

حرص ارزشمند

البته این را هم باید عرض کنم که در دو مورد، حرص ارزشمند است: اولاً، حرص در تحصیل علم و فضیلت؛ در فراگیری دانش و علم خسته نشده و به خود نگوئید که از ما گذشته است!

علی بن موسی الرضا علیه السلام در حدیث گهرباری، ضمن برشمردن ۱۰ ویژگی مؤمنین، یکی از آنها را «ایستادگی و استقامت در راه علم‌اندوزی» بیان کرده و می‌فرماید:

«وَلَا يَمُلُّ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طُولَ دَهْرِهِ»^۲؛ مؤمن از فراگیری علم در طول زندگانی، ملول و خسته نمی‌شود».

لذا تا زنده هستید و تا می‌توانید، بر فضایل خود بیفزایید؛ همان‌گونه که

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۶

۲. تحف العقول، ۴۴۳

امیرالمؤمنین علی علیه السلام یکی از علائم و نشانه‌های متقین را، حرص در کسب علم بیان می‌فرماید:

«وَحِرْصًا فِي عِلْمٍ؛ حَرِيصٌ فِي كَسْبِ دَانِسٍ».

ثانیاً، حرص در خدمت به مردم؛ در خدمت‌رسانی و کمک کردن به دیگران نیز خسته و ملول نشوید. خداوند متعال در قرآن، در توصیف ویژگی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ؛ قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که از فرط محبت، جهل شما بر او سخت می‌آید و بر هدایت شما بسیار حریص و به مؤمنان رئوف و مهربان است».

حال اگر این صفت «حرص» در علم‌اندوزی و خدمت‌رسانی به مردم بکار گرفته شد، ارزشمند و اگر در راستای مال‌اندوزی و وابستگی روزافزون به دنیا استفاده شد، موجب شقاوت است.

فروختن دین خود برای دنیای دیگران

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام سؤال شد:

«فَأَيُّ الْخَلْقِ أَشَقِي؟؛ از همه‌ی خلق بدبخت‌تر، چه کسی است؟»

امام علی علیه السلام در پاسخ فرمودند:

۱. نهج‌البلاغه، خطبه متقین.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

«مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ؛ کسی که دینش را به دنیای دیگران بفروشد».

از چنین شخصی، شقی تر و بدبخت تر وجود ندارد.

پدر بزرگوارم حضرت آیت الله حاج شیخ محمدرضا حدائق می فرمودند:
یکی از نصایح همیشگی مرحوم جدّم حضرت آیت الله حاج شیخ ابوالحسن حدائق در جلسه‌ی درس اخلاق، این بود که:

«آقایان!! اگر می خواهید جهنم بروید، برای خودتان بروید!! نه برای دیگران».

نه برای همسر خود، نه برای شوهر خود، نه برای فرزندان و برادر و خواهر و رفیق و شریک خود و نه برای هیچ کس دیگری آخرت خود را تباه و ضایع نکنید».

به خاطر رفاقت، دروغ گفتن؛ به خاطر فامیل، شهادت باطل دادن؛ به خاطر خوشایند بستگان، مجلس حرام را ترک نکردن و ... همه از مصادیق شقاوت و بدبختی است.

نشانه‌های شقاوت و بدبختی

خوب است در بحث سعادت‌مندی و شقاوت‌مندی، اشاره‌ای به برخی از علائم انسان‌های سعادت‌مند و یا شقاوت‌مند بنماییم. حضرت رسول اکرم ﷺ در حدیثی گهربار می فرمایند:

«علامت الشقاوة أربعة: نسيان الذنوب الماضية وهي عند الله محفوظة، وذكر الحسنات الماضية ولا يدري أقبلت أم رُدَّت، ونظره إلى من فوقه في الدنيا، ونظره إلى من دونه في الدين ويقول الله تعالى اردته ولم يردني و فتركته^۱».

علائم شقاوت چهار چیزند:

اول: فراموش کردن گناهان گذشته در حالی که نزد خداوند محفوظند اولین علامت انسان بدبخت این است که، به جای این که از خطاها و گناهان خود به درگاه خدا استغفار و توبه نماید، گناهانش را از یاد می برد. امام زین العابدین علیه السلام در مناجات خمسہ عشر در مفاتیح الجنان خطاب به خداوند می فرماید:

«إِلٰهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ: تَوْبُوا إِلَيَّ اللَّهُ تَوْبَةً نَصُوحًا فَمَا عُدْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خدایا تویی که به روی بندگانت دری به سوی بخشش گشودی و آن را توبه نامیدی، و خود فرمودی: «بازگردید به جانب خدا، بازگشتی خالصانه»، پس عذر کسی که از ورود به این در پس از گشوده شدنش غفلت ورزد چه می تواند باشد؟»

۱. المواعظ العديده، فی الرباعیات الواردة عن النبی صلی الله علیه و آله، ص ۱۲۱.

دوم: بیان حسنات و خیراتی که انجام داده است؛ درحالی که نمی‌داند از او پذیرفته شده یا خیر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث سراسر نور، دومین عامل بدبختی انسان‌ها را، ابتلا به بیماری سخت و جان‌فرسای «کبر و عُجب» نام می‌برد. این‌که انسان کارهای خود را به رخ دیگران بکشد درحالی که نمی‌داند آیا از او پذیرفته شده یا خیر.

سوم: نگاه کردن به کسی که در دنیا از او بالاتر است.

سومین نشانه‌ی انسان‌های شقاوتمند که متأسفانه در جامعه‌ی ما بسیار فراگیر شده است و عده‌ی زیادی به آن مبتلا هستند این است که، انسان در امور دنیایی، نظر و نگاهش به بالادستش باشد.

جمع‌آوری پول و مال که برخی حاضرند به خاطر آن، از بسیاری از حدود عبور کنند؛ درحالی که همان‌گونه که قبلاً عرض کردم، پول و ثروت برای کسی عزت و خوشبختی نمی‌آورد و چه بسیارند کسانی که ثروت بسیار داشته و آسایش ندارند و در مقابل، هستند کسانی که ثروت چندانی نداشته اما آسایش و آرامش، سراسر زندگی‌شان را پر کرده است.

هنگامی که به تاریخ مراجعه می‌کنیم، از ساده‌ترین زندگی‌ها، زندگی امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است. اما در همین زندگی ساده، بزرگانی چون امام حسن و امام حسین علیهما السلام و زینب کبری علیها السلام تربیت می‌شوند که مسیر زندگی بشر را به سمت حق هدایت می‌کنند.

چهارم: نگرستن به کسی که در دین، پایین تر از اوست.

پیغمبر ﷺ، چهارمین نشانه‌ی انسان بدبخت و شقاوتمند را این گونه بیان می‌فرماید که، کسانی که در امور معنوی و دینی به پایین دست خودشان نگاه می‌کنند؛ دائماً به خود می‌گویند: «الحمد لله من نماز شب می‌خوانم ولی فلانی نماز شب نمی‌خواند، من سفر مشهد می‌روم ولی فلانی نمی‌رود، من بعد از نمازهایم تعقیبات می‌خوانم ولی او نمی‌خواند و ...» و دو خطر، چنین فردی را تهدید می‌کند:

خطر اول؛ عجب و تکبر به عبادات که از بدترین انواع تکبر، مغرور شدن در برابر دیگران به اعمال عبادی و معنوی فرد است.

و خطر دوم؛ از دست دادن حالت خوف و رجا که مؤمن باید دائماً آن دو را با خود به همراه داشته باشد و امامان معصوم ﷺ بر آن تأکید می‌فرمودند. حال این که، مؤمن باید همیشه از پایان کارش بترسد؛ چه بسیار بودند کسانی که در مسیر حق و درست حرکت می‌کردند اما به **خطا** رفته و از مسیر جدا شدند و نظیرش در تاریخ، طلحه و زبیر و ابن ملجم مرادی و ... می‌باشند.

سپس در انتهای بیان نشانه‌های انسان‌های شقی و بدبخت، پیامبر ﷺ سخنی از جانب خداوند بیان می‌کنند که، خداوند می‌فرماید:

«او را خواستم، او مرا نخواست. پس او را ترک کردم.»

و باید گفت، وای به حال کسی که خدایش او را رها کند و به حال خود واگذارد و همیشه در زندگی، دعایمان این باشد که:

«إلهي لا تكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا!»؛ خداوندا! هیچ گاه مرا به

اندازه‌ی یک چشم برهم زدن به خود وامگذار.

نشانه‌های سعادت و نیک‌بختی

اما در ادامه‌ی همان حدیث یاد شده از پیامبر اکرم ﷺ که علائم چهارگانه‌ای برای انسان‌های شقی و بدبخت بیان نمودند، علائم چهارگانه‌ای نیز برای انسان‌های سعادت‌مند بیان می‌فرمایند که در ادامه، توجه شما را به این علائم چهارگانه جلب می‌نمایم:

«و علامة السعادة أربع: ذكر الذنوب الماضية و نسيان الحسنات الماضية و نظره الي من فوقه في الدين و نظره الي من دونه في الدنيا».

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: اما نشانه‌ی سعادت و نیک‌بختی چهار چیز است:

اول: به یاد داشتن گناهان و خطاهای گذشته

سعادت‌مند کسی است که، لغزش‌های گذشته‌ی زندگیش را فراموش نمی‌کند؛ چرا که انسان، تا خطا و اشتباهات خود را جبران نکند، به رشد و ترقی نمی‌رسد و برای جبران کردن و رسیدن به رشد و پیشرفت، نباید لغزش‌ها را فراموش نمود.

کسانی که در اقتصاد و امور مالی ورشکست می‌شوند و دخل و خرج ایشان با یکدیگر نمی‌خواند، یکی از علت‌هایش این است که زیادی بدهکار

شده‌اند و موجودی‌شان کم است، بدهکاری‌های خود را فراموش کرده‌اند و چک صادر کرده و به مردم داده‌اند و حال موجودی‌شان با بدهکاری‌هایشان سازگاری ندارد. چون برخی از ایشان، اهل حساب و کتاب نبوده‌اند.

عزیزان! اگر می‌خواهید ورشکسته‌ی معنوی نشوید، لغزش‌های گذشته‌تان را فراموش نکنید.

حکایت؛ اضطراب حاج شیخ عباس قمی در لحظات احتضار

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محسن محدث‌زاده، فرزند مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عباس قمی^۱ در موسم حج و حدوداً ۱۵ سال قبل برای من تعریف نمود که:

«پدرم (مرحوم حاج شیخ عباس قمی) در آخرین لحظات زندگی که در حال احتضار قرار داشت، خیلی مضطرب بود. به ایشان عرض شد: چرا مضطرب هستید؟ گفتند: من در همه‌ی عمر خودم یعنی بیش از ۷۰ سال، فقط یک دروغ گفته‌ام و اینک شرمنده‌ام که چگونه به محضر خدا بروم (درحالی که دروغی که حاج شیخ عباس قمی نگران آن بود، درواقع دروغ نبود؛ چرا که وقتی عالم سنی برای اجازه‌ی نقل حدیث از حاج شیخ عباس سؤال کرده بود که آیا شما سنی هستی؟ ایشان فرموده بود بله!! و منظورش این بود که من تابع سنت پیغمبر ﷺ هستم، اما همان یک جمله هم او را متأثر و مضطرب کرده است که نکند خداوند این توجیه را از او نپذیرد)».

۱. صاحب کتاب مفاتیح‌الجنان.

چنین شخصی، سعادت‌مند واقعی است چون بیش از ۷۰ سال، یک گناه گذشته‌ی خود را فراموش نکرده و آن را از یاد نبرده، لذا یک لغزش به دو می ختم نمی‌شود و گناهان مکرر را به دنبال ندارد.

اگر کسی گناهان گذشته و لغزش‌های سابق خود را فراموش نکرد، دو امتیاز بزرگ برای او رقم می‌خورد:

(۱) به دنبال جبران اشتباهات سابق خود برمی‌آید و سعی می‌کند که تا زنده است و دستش می‌رسد و اموراتش به عالم آخرت و کرام‌الکاتبین نیفتاده است، لغزش‌ها و گناهان را جبران کرده و از دیگران حلالیت بگیرد.

(۲) مراقبت می‌کند که دیگر دچار لغزش و گناه نشود. مثل راننده‌ای که یک بار به اشتباه وارد کوچه‌ی بن‌بستی شده، و اگر این کوچه را از یاد نبرد، دیگر وارد آن کوچه‌ی بن‌بست نمی‌شود.

اگر عده‌ای در مسائل اخلاقی مرتب آسیب می‌بینند، علتش این است که خطاهای سابق را مرتباً فراموش کرده و مجدداً دچار لغزش می‌شوند.

- فراموش می‌کند که این رفیق، دوست مناسبی نیست و مجدداً با او رفاقت می‌کند.

- فراموش می‌کند که در این مجلس، آسیب دیده است و مجدداً در آن شرکت می‌کند.

- فراموش می‌کند نشستن در فلان جمع، او را به حرام کشانید و باز هم در همان جمع شرکت می‌نماید.

اما سعادت‌مند حقیقی کسی است که خطا و گناهان گذشته‌اش را از یاد نمی‌برد.

دوم: فراموش کردن حسنات و خیرات گذشته

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در ادامه‌ی شرح نشانه‌های سعادت‌مند واقعی می‌فرماید: سعادت‌مند کسی است که خوبی‌های گذشته‌ی زندگی خود را فراموش کند؛ زیارت‌رفتن‌ها، صدقه‌دادن‌ها، نمازش‌خواندن‌ها و ... این‌ها را از یاد ببرد.

سؤال: علت این که باید خوبی‌های گذشته‌ی زندگی را فراموش کرد، چیست؟

جواب: چون اگر خوبی‌های گذشته را از یاد نبرد، اولاً: دیگر کار نیک انجام نمی‌دهد و ثانیاً: به صفت زشت عُجب گرفتار می‌شود. متکبر می‌شود و دائماً به خود می‌گوید: این مائیم که این همه کار خیر انجام دادیم، نماز خواندیم، عبادت خدا کردیم، به فقرا کمک کردیم، برای امام حسین علیه السلام اطعام کردیم!

خاطره: نوشتن حتی کوچک‌ترین کمک‌ها

با فردی آشنا بودم که حساب و کتابش را چنان دقیق ثبت می‌کرد که گاهی اگر مبلغی به نیازمندی کمک می‌کرد، آن را هم می‌نوشت. روزی دفتر حسابداری‌اش را از کیفش بیرون آورد. دیدم که در سیاهه‌ی حساب‌ها نوشته بود: «۵۰۰ تومان به فقیر». نه این که پانصد هزار تومان، بلکه پانصد تا تک‌تومانی!!!

به او گفتم: «آقای محترم! این را ننویس! همین که ملائکه برای تو ثبت کنند، کافی است».

گفت: «نه خیر! من می‌خواهم حساب و کتاب اموال خود را داشته باشم».

گفتم: «این کاری که می‌کنی، دیگر تا آخر شب، کمکی به کسی نخواهی کرد و به خودت می‌گویی من یک پانصد تومان کمک کردم و دیگر بس است. خُب این‌گونه رفتار کردن، باعث سلب توفیق است.»

حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید سعادت‌مند کسی است که خوبی‌های گذشته‌اش را از یاد ببرد. حال اگر کسی خوبی‌های گذشته زندگیش را فراموش کرد، دو امتیاز بزرگ برایش رقم می‌خورد:

(۱) مجدداً کار نیک انجام داده و انسان نیکوکار و بخشنده‌ای می‌شود؛ چون فراموش کرده که سابقاً هم کار نیک انجام داده است.

(۲) چنین شخصی، دچار غرور و عُجب نمی‌شود.

سوم: نگرستن به کسانی که در دین از او بالاتر هستند.

نشانه‌ی دیگری که پیامبر اکرم ﷺ در بیان علائم سعادت‌مندی بیان می‌فرماید، الگو گرفتن و آموختن از کسانی است که در مسائل معنوی از انسان بالاتر هستند. انسان باید دائماً نگاهش در مسائل معنوی به کسانی باشد که از او بالاتر و افضل هستند تا نسبت به معنویات خود دچار کبر و غرور نشده و با غبطه خوردن به حال کسانی که از او برتر هستند، سعی کند خود را به درجات رفیع مقامات معنوی برساند.

در اخلاق، در معنویات، در علم و در فضیلت، بالادستِ خود را نگاه کنید. اگر نماز شب می‌خوانید، آن کسی را که قرائت قرآن روزانه‌اش تعطیل نمی‌شود را نگاه کنید و اگر خود نیز چنین هستید، از خود موفق‌تر در معنویات را بیابید.

به فردی گفتم: آقای محترم!! عبادتت را بهتر انجام بده.
گفت: حاج آقا! ما همین نماز را که می‌خوانیم، خودش خیلی است!!
پسر خاله‌ی ما اصلاً نماز نمی‌خواند!
گفتم: این نشانه‌ی شقاوت است.
متأسفانه علت افول روزافزون برخی در معنویات این است که آن‌ها در
معنویات به پایین دست‌های خود نگاه می‌کنند.
وقتی می‌گویی خواهر محترمه!! بهتر از این باش!! می‌گویند حاج آقا!
دانشجویی هم‌دوره‌ی من است و اهل شرب خمر است!! حالا ما که نماز
می‌خوانیم، چهار نخ مویمان هم بیرون باشد، به ما ایراد می‌گیرید؟! او را
بینید...!!

این یعنی، روز به روز بدتر شدن و در مسیر شقاوت حرکت کردن.
لذا پیامبر اکرم ﷺ نشانه‌ی یک سعادت‌مند واقعی را در این می‌داند که او
در مسائل معنوی به بالادستان خود نگاه کند و این همان روش ائمه علیهم‌السلام نیز
هست.

شیوه‌ی امیرالمؤمنین و امام سجاد علیه‌السلام در معنویات

شخصی خدمت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رسیده و به ایشان عرض
کرد: مولای من! این همه عبادت چرا؟ دیگر بس است!!

به قول شهریار که فرمود:

شب شنیده‌ست مناجات علی

جوشش چشمه‌ی فیض ازلی

امام علی علیه السلام فرمودند من کجا و رسول الله صلی الله علیه و آله کجا!! پیامبر صلی الله علیه و آله گُل سرسبدِ عالمِ خلقت در عبادت خداوند بود و هم‌عرض ایشان در عبادت، کسی نیست.

نماز شب به همه‌ی مسلمین مستحب و بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب بود. ایشان از نیمه‌شب تا پایان شب دیگر خواب نداشته و آن ساعات، لحظات مناجات و بیداری ایشان بود. این قدر ایستاده خدا را مناجات و بندگی می‌کرد که وقتی می‌خواست به بستر برود و ساعتی استراحت کند، پایش خواب رفته و چهار دست‌وپا به سمت بستر می‌رفت. چند نفر سراغ دارید که بگویند به خاطر ایستاده‌عبادت کردن، پایمان خواب می‌رود؟
تا این که آیات نازل شد:

«مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ أَنْ لَتَشْقَى؛^۱ ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به زحمت و مشقت بیفتی.»

پیامبری که در نظام آفرینش، در بندگی و عبادت، هم‌تا و نظیری ندارد، در مقام مناجات به درگاه احدیت می‌فرماید:

«إلهي! مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ؛^۲ خدایا آن‌گونه که باید تو را می‌پرستیدیم، نپرستیده و آن‌گونه که باید تو را می‌شناختیم، نشناختیم.»

۱. سوره طه، آیه ۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۲۳.

در حالات امام سجاده علیه السلام نیز نقل شده که:

شخصی به امام سجاده علیه السلام عرض کرد: این همه عبادت خدا دیگر
بس نیست؟

امام سجاده علیه السلام فرمودند: «بروید و صحیفه‌ی جدّم امیرالمؤمنین
علی علیه السلام را بیاورید». آن‌گاه صحیفه را باز کرده و نگاهی به آن
کرده و فرمودند: «من کجا و علی علیه السلام کجا!!»

این نوع نگاه، باعث رشد در فضائل شده و انسان را به مقامات رفیع
می‌رساند.

چهارم: نگاه کردن به کسی که در دنیا از او پایین‌تر است.

مصیبت برخی از مردم این است که، در مادیات به بالادست خود نگاه
می‌کنند؛ می‌گویند: خانه‌ی فلانی چندصدمتری است و خانه‌ی ما کوچک.
خانه‌ی فلانی در فلان منطقه‌ی خوش‌آب‌وهوا و گرانبه‌تر است و
خانه‌ی ما در عکس آن و ...

این‌گونه نگاه کردن به مادیات، انسان را عاقبت به شرّ می‌کند. لذا پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید، در مادیات و مسائل دنیایی، یک طبقه پایین‌تر از خود را
بنگرید.

حال اگر کسی چنین دیدگاهی نسبت به مسائل مادی داشته باشد، دو
نتیجه‌ی بزرگ برای او حاصل می‌شود:

اولاً: چنین شخصی حریص به دنیا نمی‌شود و ولع دنیاطلبی، نمی‌تواند او
را اسیر خود کند.

ثانیاً: متوجه نعمت‌های الهی که دارد شده و لذا دائماً شکرگزاری خداوند را به جا می‌آورد.

چنین شخصی، وقتی نگاه به زندگی خود می‌کند، می‌گوید: خدایا! تو را شکر! ما خانه‌ای داریم که بسیاری، همین خانه را نیز ندارند.

لذا از اصول سعادت‌مندی این است که، پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید در مسائل دنیایی و مادی، به افراد پایین‌تر از خود نگاه کنید و خروجی آن هم، دوری از حرص و رسیدن به مقام شکرگزاری ذات باری تعالی خواهد بود.

نتیجه‌ی شقاوت و سعادت در قرآن

اینک جای سؤال است که پایان کار شقاوت‌مندان کجا است؟ و اگر کسی سعید شد، پایان کار او چیست؟

این که ما به امام زمان عج عرض می‌کنیم مخالفت و تمرد از دستورات شما شقاوت، و تبعیت و همراهی با شما سعادت است، قرآن اشقیاء و سعداء را چگونه یاد می‌نماید؟

خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی هود، پاسخ روشنی به سؤالات فوق داده و می‌فرماید:

«يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ؛ روزی که (چون)

بیاید، هیچ کس جز با اذن او حرفی نمی‌زند، پس (گروهی) از آن‌ها بدبخت و سیه‌روز و (عده‌ای دیگر) خوشبخت و سعادت‌مندانند * اما (آن) کسانی که بدبخت شده‌اند، پس در آتش (اند و در آنجا) ناله‌ای (زار) و خروشی (سخت) دارند * (و) تا آسمان‌ها و زمین پایدار است، در آن (آتش) جاودانند، مگر آن‌چه خداوند بخواهد، همانا پروردگارت هر چه را اراده کند، انجام می‌دهد * و اما کسانی که خوشبخت (و سعادت‌مند) شده‌اند، پس تا آسمان‌ها و زمین پابرجاست، در بهشت جاودانند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد (این) عطایی قطع ناشدنی است».

خداوند در قرآن می‌فرماید اوج کار شقاوت‌مندان و سعادت‌مندان، در قیامت روشن می‌شود. در آن روز، وقتی انسان‌ها وارد صحرای محشر می‌شوند، کسی جز به اذن و اراده‌ی الهی نمی‌تواند سخنی به زبان بیاورد. مگر این‌که امر و اراده‌ی الهی صادر شود که آن‌گاه شخص بتواند سخن بگوید. این‌جا دیگر، زن و مرد و بزرگ و کوچک و سیاه و سفید و ... ندارد، هیچ کس حق صحبت ندارد جز با اجازه‌ی ذات باری تعالی.

سپس می‌فرماید در آن روز، مردم دو گروه هستند؛ یا شقی و بدبختند، و یا سعید و نیک‌بخت. آن‌هایی که اهل شقاوت بوده و از بدبختان در قیامت هستند، قطعاً جهنمی خواهند بود. اما کدام جهنم؟ جهنمی که «زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ» است. هم در آن ناله‌های دردناک است و هم نعره‌های طولانی. یعنی ناله‌های جهنمیان برخاسته از دو ویژگی است:

اولاً، درد و رنج و عذابی که در جهنم می‌چشند و دوم، تداوم آن‌ها.

گاهی اوقات می‌بینید که کسی درد دارد و دردش یک شب است. مریض است و دردش یک هفته به طول می‌انجامد. عمل جراحی کرده و یک ماه در بستر افتاده، اما بالأخره از آن بستر بلند می‌شود و بیماری‌اش به اتمام می‌رسد. این بیماری مستمر و ادامه‌دار نبوده و به اصطلاح قرآنی، «شهیق» نیست. اما در مقابل، فردی را می‌بینید که از بدو تولد، بیمار است یا سال‌هاست که در بستر بیماری است.

خداوند در قرآن می‌فرماید عذاب‌های جهنم، هم زفیر و دردناک است و هم شهیق و طولانی. این است سرنوشت انسان‌های شقی.

اما در ادامه، سَعْدًا و نیک‌بختان را این‌گونه یاد کرده و می‌فرماید آن‌ها اهل بهشت هستند و پیوسته در بهشت ماندگارند. کسی که به بهشت داخل شد، دیگر او را از بهشت اخراج نمی‌کنند و در آن نعمت‌های الهی جاودان خواهد بود. اما جهنم این‌گونه نیست و عذاب‌های آن، نسبت به برخی، زمان‌دار است و نسبت به برخی، زمان‌دار نیست. به طور مثال، خداوند می‌فرماید کافران، منافقان، اشقیاء، مشرکان، مرتدان، تکذیب‌کنندگان آیات الهی، دشمنان خدا و پیغمبر ﷺ و ... محکوم به جاودانگی در دوزخ هستند.

اما مسلمانی که ضعف ایمان داشته و کوتاهی‌هایی در اعمالش انجام داده و کفّی اعمال شرّ او بر اعمال نیکش سنگینی کرده است، در عذاب جهنم ماندگار و جاودان نخواهد بود؛ بلکه مدتی (که بستگی به سنگینی اعمال شرّ او دارد) در دوزخ، عذاب شده و آن‌گاه به سمت بهشت هدایت می‌شود، ولیکن هنگامی که به بهشت داخل شد، دیگر از آن خارج نخواهد شد.

نتیجه

همان گونه که امام زمان علیه السلام در این فراز از زیارت فرمودند «شَقِيَّ مَنْ خَالَفَكُم»، امروز قطعاً مخالفین امام زمان علیه السلام جهنمی هستند و بدون هیچ تردیدی، «سَعِدَ مَنْ أَطَاعَكُم»، تابعین و پیروان حضرت ولی عصر علیه السلام در زمره‌ی اهل سعادت و از بهشتیان هستند. پس باید تلاش کنیم با امام زمان علیه السلام باشیم و با امام زمان علیه السلام بمانیم و رضایتش را در زندگی شرط بدانیم تا در زمره‌ی سعادت‌مندان حقیقی قرار بگیریم.

معنای حدیث: «السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمَّهٖ، وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمَّهٖ»

سؤال: با توجه به تمامی مطالب یاد شده در باب شقاوت و سعادت، عوامل آن، نشانه‌های آن و تلاش برای رسیدن به نیک‌بختی و بهشت و دوری از شقاوت و جهنم، پس چگونه این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را معنا کنیم که می‌فرماید:

«بدبخت در همان شکم مادر خود بدبخت است و خوشبخت، در همان شکم مادرش خوشبخت است»^۱.

آیا این حدیث به معنای جبر و بی‌اختیاری انسان در اعمال خویش نیست؟ آیا این حدیث، شقاوت و سعادت انسان را، ذاتی او نمی‌داند؟ پاسخ: براساس دیدگاه مفسرین واقعی قرآن، که همان معصومین علیهم السلام هستند، شقاوت و سعادت ذاتی انسان نیست؛ بلکه این خود انسان است که مسیر سعادت و یا شقاوت را برای خود در پیش می‌گیرد و این حدیث تنها

۱. صدوق، التوحید، ص ۳۶۶.

بیان‌کننده‌ی این مفهوم است که، خداوند از همان ابتدا می‌داند که کدام بنده‌اش مسیر خوشبختی را می‌پیماید و درنهایت سعادت‌مند می‌شود و کدام بنده‌اش مسیر انحراف و شقاوت را پیش گرفته و بدبخت می‌شود. لذا حدیث فوق در مقام بیان علم ازلی و فراگیر الهی است که به همه‌ی ابعاد عالم محیط و مسلط است.

در حدیثی از محمدبن ابی‌عمیر نقل است که:

«از امام کاظم علیه السلام درباره‌ی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم که فرمود: «بدبخت در همان شکم مادر خود بدبخت است و نیک‌بخت در همان شکم مادرش خوش‌بخت است»، حضرت فرمودند: «کسی که بدبخت است، در همان هنگامی که در شکم مادرش هست، خدا می‌داند که او در آینده، کارها و اعمال شقاوتمندان را انجام خواهد داد و کسی که خوشبخت باشد، در همان شکم مادرش خدا می‌داند که او در آینده، اعمال و رفتار سعادت‌مندان را انجام خواهد داد»^۱.

من برای بهتر روشن شدن معانی بیان‌شده، مثالی عرض کنم:

به طور مثال، یک دکتر حاذق، هنگامی که سوابق پزشکی بیماری را مطالعه می‌کند، می‌گوید فلان بیمار تا دو ماه دیگر بیشتر زنده نیست!! نسخه‌ای را هم می‌پیچد و می‌گوید این داروها را تهیه کرده و به بیمار بدهید اما این بیمار، ماندنی نیست. بعد از دو ماه که بیمار از دنیا می‌رود، بستگان او

می آیند و به پزشک می گویند: شما می خواستی مریض ما را به قتل برسانی! تو دو ماه قبل گفتی این مریض می میرد و مُرد!! تو اصلاً نمی خواستی این مریض زنده بماند!! پزشک پاسخ می دهد که علم من، به من می گفت این مریض ماندنی نیست نه این که من می خواستم بمیرد! نه، فقط می دانستم می میرد.

لذا خدا می داند که الآن چه کسانی بهشتی، و چه کسانی جهنمی هستند. اما آیا خدا همین را می خواهد؟ علم الهی و این که خدا عالم به سعادت و یا شقاوت کسی هست، به این معنا نیست که خدا همین را می خواهد. خدا هیچ گاه اراده‌ی بدی برای کسی نکرده است.

لذا حدیث پیامبر ﷺ که «سعید در شکم مادر سعید است و شقی در شکم مادر شقی است»، منظور علم الهی است و نه اراده‌ی الهی. پس منظور این نیست که «بد»، از اساس، «بد» آفریده شده است. همه خوب آفریده شده‌اند و بدی‌ها، معلول عملکرد ما انسان‌ها در دنیا است.

فراز سی‌وپنجم: عرضهٔ مجدد باورهای اعتقادی به محضر امام زمان عج

فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ
پس گواهی ده بر آنچه تو را بر آن گواه گرفتم

در این فراز از زیارت، به امام زمان عج عرض می‌کنیم: ای ولی عصر عج!!
شهادت بده به آنچه ما نسبت به خدا و وحدانیت او شهادت دادیم و آنچه
نسبت به رسالت پیامبر ص، ولایت امیرالمؤمنین ع و امامت یکایک ائمه‌ی
هدی ع اقرار کردیم و شهادت بده که ما به حقانیت رجعت، مرگ، سؤال
نکیر و منکر، برزخ، عالم قیامت و تمامی مواقف آن و بهشت و دوزخ اعتراف،
و به حق بودن آن اقرار کردیم.

مولای ما!! در پیشگاه خدا، شما نیز شاهد باشید که ما به این اعتقادات
اعتراف کردیم.

مولای ما!! شاهد باش و شهادت بده که ما راه سعادت‌مندی را، تبعیت و
اطاعت از شما دانسته و مخالفت با شما را، مسیر شقاوت و بدبختی می‌دانیم.

شهود و گواهان قیامت

با توجه به موضوعیت این فراز در باب شاهد بودن و گواهی دادن امام

زمان صَلَاتِهِ اشاره‌ی کوتاهی به برخی از گواهان روز قیامت می‌نماییم:
خداوند کریم در قرآن، روز قیامت را، روز به پا خاستن شاهدان بیان کرده
و می‌فرماید:

«... وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»^۱ و هم روزی که گواهان (برای گواهی
دادن) به پا می‌خیزند».

لذا با توجه به آیات قرآن، شاهدان روز قیامت را باید به دو گروه تقسیم نمود:
اولاً: گواهان خارجی (خدا - پیامبران و ...)
ثانیاً: گواهان داخلی (اعضاء بدن).

گروه اول: شاهدان خارجی

اما در تبیین موارد گروه اول که همان شاهدان خارجی هستند، چند مورد
را عرض می‌کنیم:

۱. خداوند

«إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۲

خداوند در قیامت، حق را از باطل جدا خواهد نمود، همانا خداوند بر
هر چیزی گواه (و از همه چیز آگاه) است».

در رأس تمام شاهدان روز قیامت و اولین شاهد بر اعمال انسان، خداوند
بزرگ است.

۱. سوره غافر، آیه ۵۱.

۲. سوره حج، آیه ۱۷.

تصور کنید، در محکمه‌ی قضاوتی که فردی به عنوان قاضی بین دو نفر به قضاوت نشسته است. یکی از آن دو می‌گوید طلبکارم و دیگری می‌گوید بدهکار نیستم!! قاضی می‌گوید مدارک را بیاورید، دلایل را بیان کنید. آن‌گاه چند نفر می‌آیند و شهادت می‌دهند و قاضی براساس بیّنه و شهادت شهود، حکم خود را صادر می‌کند.

اما اگر یک قاضی خودش شاهد صحنه‌ی وقوع جرم بوده است و می‌گوید خودم دیدم که این فرد، شخصی را کشت، چنین شخصی دیگر نیازی به شاهد ندارد، چون خود او که قاضی هست، شاهد هم هست.

گزیده‌ای از داستان حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام

هنگامی که سفر دریایی حضرت موسی و حضرت خضر علیه السلام تمام شد، از کشتی پیاده شده و به راه خود ادامه دادند. در اثناء راه، به جوانی رسیدند ولی حضرت خضر علیه السلام بدون هیچ مقدمه‌ای، آن جوان را کشت (فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ) ^۱.

حضرت موسی علیه السلام که از این اقدام حضرت خضر علیه السلام بسیار شگفت‌زده و عصبانی بود، بار دیگر از کوره در رفت. منظره‌ی وحشتناک کشتن یک جوان بی‌گناه، آن هم بدون هیچ مجوزی، چیزی نبود که موسی علیه السلام بتواند در برابر آن سکوت کند. آتش خشم در دلش برافروخته شده و زبان به اعتراض باز کرده و به حضرت خضر علیه السلام گفت:

۱. سوره کهف، آیه ۷۴ (ترجمه: پس به راه خود ادامه دادند تا به نوجوانی برخورد کردند، پس خضر او را کشت).

«آیا انسان بی‌گناه و پاک را بی‌آنکه قتلی کرده باشد کشتی؟ چه کار زشت و منکری انجام دادی!!»

اما حضرت خضر علیه السلام که مأمور به باطن بود، بعد از این که مقرر شد از موسی علیه السلام جدا شود، دلایل کارهای خود را برای او شرح داد و فرمود: اما آن نوجوان، پدر و مادرش باایمان بودند ولی خودش به‌گونه‌ای بود که اگر زنده می‌ماند، شخص فاسدی می‌شد و علاوه بر خود، پدر و مادرش را نیز به فساد و طغیان و کفر وادار می‌کرد. از این رو خواستیم که خدا به جای او، فرزندی پاک و بامحبت‌تر به آن دو بدهد!

خضر علیه السلام مأمور به باطن و شاهد است. او می‌داند که این جوان، فاسد است، لذا می‌فرماید ما یک سیلی به این جوان زدیم و او را کشتیم تا فسادش دامان پدر و مادرش را نگیرد. چون خودش شاهد است، نیازی به شاهد دیگری ندارد. بی‌تنبه و شاهد برای ما است که در حین وقوع جرم حضور نداشتیم.

لذا روز قیامت باید در محضر پروردگاری پاسخگوی اعمالمان باشیم که می‌فرماید «من خودم بودم و می‌دانم با چه نیتی این کار را کردی».

گیرم که خلق را به فریبت فریفتی

با دست انتقام طبیعت چه می‌کنی؟

خداوند می‌فرماید ما که از رگ گردن به تو نزدیک‌تر بوده‌ایم. ما در وجود تو بوده‌ایم:

«يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»^۱ خداوند میان انسان و دل او حائل می‌شود».

من از خیانت چشمان تو باخبرم، من می‌دانم تو با چه قصدی نگاه کردی!!!

این توجیهات دنیایی که ما مردم برای یکدیگر می‌آوریم که مثلاً: قصدمان نبود، نمی‌خواستیم این بشود، نظر ما این نبود و ... و گاهی مردم هم می‌پذیرند، در قیامت، کاربردی ندارد.

خداوند توجیه‌بردار نیست، چون آفریدگار ماست. هر کجا هستیم، خدا هست:

«وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»^۲ و هر کجا باشید او (خداوند) با شماست».

۲. پیامبران الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»^۳ پس چگونه خواهد بود آنگاه که از هر امتی گواهی (از خودشان) بیاوریم و تو را نیز بر آنان گواه آوریم؟!».

دومین شاهد روز قیامت، پیامبر و امام هر امت است. یعنی در روز قیامت،

۱. سوره انفال، آیه ۲۴.

۲. سوره حدید، آیه ۴.

۳. سوره نساء، آیه ۴۱.

حضرت موسی علیه السلام شاهد امت خود است و امت عیسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام شاهد آن هاست. نوح علیه السلام بر امت خود، ابراهیم علیه السلام بر امت خود، الیاس و ذوالقمرنین علیه السلام و ادریس علیه السلام و شعیب علیه السلام و یوسف علیه السلام و ... یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر و معصومین علیهم السلام بر امت خودشان شاهدند. امام زمان علیه السلام شاهد بر ماست و روز قیامت در محضر پروردگار به عنوان شاهد، شهادت می دهد. لذا به حضرت علیه السلام در این فراز عرض می کنیم: «شهادت بده بر آنچه تو را بر آن شاهد گرفتم».

نکته‌ی اخلاقی

خدا رحمت کند مرحوم جد ما را؛ گاهی اوقات در درس اخلاق می فرمودند:

«آقایان!! به نظر من، دزدی سر گردنه (یعنی جلوی مردم را گرفتن و اموالشان را به سرقت بردن) مکافاتش در روز قیامت ساده تر از این است که کسی امام زمان علیه السلام از او شاکی بشود. امام زمان کسی اگر از او شاکی شد، به مراتب سخت تر از مکافات دزدی سر گردنه است.

چون آن گاه باید پاسخگوی امام زمان علیه السلام بود و این خیلی سخت است. و آن وقت امام زمان علیه السلام طرح دعوی می کند و می گوید که این آقا حرمت ما را شکست. در مجلس فامیلی خودش، بساط لُهو و لعب به راه انداخت، موجبات ناراحتی و غصه‌ی ما را فراهم کرد. لذا امام زمان علیه السلام شاهد است».

حضرت ولی عصر علیه السلام می فرماید:

«فَإِنَّا مُحِيطٌ بِعِلْمِنَا بِأَنْبَاءِكُمْ؛^۱ ما بر تمام اخبار شما مطلع هستیم».

حکایت؛ اشراف امام باقر علیه السلام بر همگان

در زمان امام باقر علیه السلام، شخصی که از ارادتمندان حضرت بود، به مدینه آمد تا به خدمت ایشان شرفیاب شود. وقتی به منزل امام علیه السلام رسید، درب را کوبید. خانم خدمتکاری که در خانه‌ی حضرت کار می کرد (خانه‌ی امام علیه السلام دالانی داشت و بعد داخل حیاط می شد و دالان مشرف به حیاط منزل نبود)، درب را باز کرد. میهمان، تا چشمش به خدمتکار جوان افتاد، دست به روی سینه‌ی او گذاشت [او می خواست با این کار، علم و احاطه‌ی امام علیه السلام را امتحان کند]. تا دستش را روی سینه‌ی خدمتکار جوان گذاشت، فریاد امام علیه السلام از درون بیت بلند شد و امام فرمود: «لَا أُمَّ لَكَ؛ ای مادر برای تو نماند. این چه کاری بود که کردی؟».

می گوید: تا صدای امام را شنیدم، سراسیمه وارد اتاق شده و سلام و عرض ادب کردم و گفتم: یا بن رسول الله! به خدا قصدم شهوترانی نبود. من شنیده بودم که امام، شاهد و ناظر بر اعمال است و فقط می خواستم ببینم شما که درون بیت هستید، بر ما که بیرون خانه‌ایم، آگاهید یا خیر.

امام علیه السلام فرمودند: «تو گمان کردی که اعمال شما بر ما عرضه

نمی‌شود؟ به امر خدا، همه‌ی امورات بر ما عرضه می‌گردد». لذا از شاهدان روز قیامت، ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام و بخصوص امام زمان عجل‌الله‌فرجه است.

۳. فرشتگان؛ ناظر بر اعمال

«وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ»^۱ و هرکس (به صحنه قیامت) می‌آید، با او دو فرشته است که یکی او را به جلو سوق می‌دهد و دیگری گواه اوست».

خداوند می‌فرماید ما روز قیامت، با هر آدمی، فرشته‌ای می‌فرستیم که او را هدایت کند. برخی را می‌کشند و می‌آورند و برخی را با احترام احضار می‌کنند.

۴. زمین؛ مکان انجام اعمال

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»^۲ در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو کند».

یکی از گواهان، همان مکانی است که در آن، عمل انجام شده است.

که زمین آن روز آید در سخن

دهد اخبار از عمل‌ها تن به تن

۱. سوره ق، آیه ۲۱.

۲. سوره زلزال، آیه ۴.

هر چه هر کس کرده اندر پشت او
باز گوید بی تأمل مو به مو
اوفتد از پرده بیرون رازها
ماند از خجلت به کام آوازه‌ها

امام صادق علیه السلام در پاسخ به کسی که از حضرت سؤال کرد: «آیا نمازهای نافله را در یک جا انجام دهیم یا در مکان‌های مختلف؟»، فرمودند: «در جاهای مختلف، تا این مکان‌ها در روز قیامت به نفع تو شهادت دهند»^۱.

۵. زمان

شب و روز و ایام و روزگار نیز گواه و شاهد بر اعمال انسان‌ها هستند.
امام صادق علیه السلام فرمودند:

«آن‌گاه که روز آغاز می‌شود، به فرزندان آدم چنین خطاب می‌کند: کار نیک انجام ده تا من در روز رستاخیز به نفع تو گواهی دهم. من وجود ناپایدارم، در گذشته نبوده‌ام، در آینده نیز نخواهم بود و زمانی که تاریکی شب فرا رسد، شب نیز همین خطاب را دارد»^۲.

۶. قرآن

۷. نامه‌ی اعمال

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ب ۱۶، ح ۱۵.

۲. همان، ح ۲۲.

گروه دوم: شاهدان داخلی

همان گونه که سابقاً عرض شد، بخشی از گواهان روز قیامت، شهود داخلی هستند و مقصود از آنها، گواهانی است که جزئی از بدن انسان بوده و یا به شکلی به بدن مرتبط باشند که از آن قبیل می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. اعضای بدن

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱
روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان علیه آنان به آنچه انجام داده‌اند گواهی می‌دهند.

«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۲ امروز بر دهانشان مهر می‌نهمیم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آن چه کسب کرده‌اند گواهی می‌دهند.

۲. پوست بدن

«حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا لِمَ لُجُودِهِمْ لَوْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهَ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا

۱. سوره نور، آیه ۲۴.

۲. سوره یس، آیه ۶۵.

أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ؛^۱ تا چون به دوزخ رسند، گوش و چشمان و پوستشان به آن چه انجام می‌دادند گواهی می‌دهد * و دوزخیان به پوستشان گویند: «چرا علیه ما گواهی دادید؟» گویند: «خدایی که همه چیز را به نطق آورده ما را نیز به سخن آورد، او که نخستین بار شما را آفرید و فقط به سوی او برگردانده می‌شوید» * (بر فرض) شما گمان می‌کردید که خداوند بسیاری از عمکردتان را نمی‌داند، ولی (نسبت به اعضای بدنتان که وسیله‌ی گناه شما بودند) نمی‌توانستید چیزی را پنهان کنید که گوش و چشم‌ها و پوستتان بر ضد شما گواهی دهد».

و ... موارد متعددی که به کثرت در روایات و آیات کریمه به آنها اشاره شده است.

فراز سی و ششم: تولی و تبری

أَنَا وَلِيُّ لِكَ بَرِيٍّ مِنْ عَدُوِّكَ

من دوست تو و بیزار از دشمن تو هستم.

همان گونه که سابقاً عرض نمودیم، رضای الهی در گرو رضای امام زمان علیه السلام است. یعنی نمی شود که کسی بگوید امام زمان علیه السلام از من راضی نیست ولیکن خدا از من رضایت دارد. یا این که بالعکس، بگوید امام زمان علیه السلام از من راضی بوده و خدا ناراضی است. قطعاً رضای خدا، همان رضای امام علیه السلام، و رضای امام علیه السلام، همان رضای خداست.

در این قسمت از زیارت، امام زمان علیه السلام با اشاره به یکی از مهم ترین موضوعات اعتقادی اسلام (تولی و تبری)، اقرار به این اصل مهم را به همگان می آموزد.

می آموزد که به امام علیه السلام عرض کنیم: ما دوست، ولی و پیرو شما هستیم و از دشمنان شما بیزاریم. این دو نکته مهم است که هر دوی آنها بایستی در زندگی انسان به طور کامل نقش ببندد.

ما گاهی اوقات دوستدار اهل بیت علیهم السلام بوده و به ایشان ارادت داریم لیکن در تبری و بیزاری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام ضعیف هستیم.

این یک اصل بسیار مهم است که باید در آداب اجتماعی، روابط خانوادگی

و معاشرت‌های با دیگران حتماً رعایت شود. اگر امام علیه السلام را دوست داریم، نباید با دشمنان او هم‌کاسه شویم.

داستان؛ ابوهاشم و امام رضا علیه السلام

در عصر خلافت امین، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام یکی از شاگردانشان به نام داود بن قاسم معروف به ابوهاشم را از همنشینی با عبدالرحمن بن یعقوب (که فرد منحرفی بود) نهی می‌کرد.

«ابوهاشم گفت: عبدالرحمن دایی من است. امام رضا علیه السلام فرمودند: او درباره‌ی ذات پاک خداوند مطالبی می‌گوید که ساحت پاک پروردگار از آن منزّه است، یا با او همنشین باش و ما را ترک کن و یا با ما همنشین باش و او را ترک کن.

ابوهاشم گفت: او هر عقیده‌ای داشته باشد!! چه آسیبی به من می‌رساند با این که من عقیده‌ی خودم را دارم؟!»

امام علیه السلام فرمودند: نمی‌ترسی بلایی به او برسد و تو هم به آن بلا بسوزی؟ آیا به این داستان آگاهی نداری که:

شخصی از یاران حضرت موسی علیه السلام بود، اما پدرش از یاران فرعون بود. هنگامی که سپاه فرعون به سپاه موسی علیه السلام رسید، او نزد پدرش رفت تا او را موعظه نماید و به سپاه موسی علیه السلام ملحق نماید، ولیکن پدر، سخنان فرزندش را رد می‌کرد و هم‌چنان با یکدیگر ستیز می‌کردند که ناگاه بلای غرق شدن فرعونیان فرا رسید و آن پسر، همراه پدرش غرق شد. وقتی خبر به موسی علیه السلام رسید، فرمود: او در رحمت خداست، ولی چون عذاب فرود آید، از آن که نزدیک

گناهکار است، دفاعی نشود^۱».

معیار و ملاک دوستی و همراهی، اهل بیت علیهم السلام هستند. هر کس که با ایشان است، باید او را همراهی کرد و هر کس که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی می‌کند، برای خدا باید از او فاصله گرفت؛ حتی اگر نزدیک‌ترین کسان انسان هستند!

سؤال: جوانی از من سؤال کرد، برخی از بستگان و خویشاوندان ما، انسان‌های فاسدالعقیده و یا فاسدالعملی هستند، اگر ارتباطمان را قطع کنیم، صله‌ی رحم قطع می‌شود و اگر همراهی کنیم و در مجالسشان شرکت کنیم، بعضاً دچار حرام و گناه می‌شویم. تکلیف چیست؟

پاسخ: به او گفتم: شما صله‌ی رحم برای چه کسی انجام می‌دهی؟ گفت: خدا. گفتم: مجلسی که در آن حرمت خدا شکسته می‌شود، این چه صله‌ی رحمی است؟! مجلسی که در آن حرمت امام زمان علیه السلام پایمال می‌شود، صله‌ی رحم است؟! تا کجا انسان باید رحم خود را همراهی کند و به پای او بایستد؟ تا جایی که با خدا و امام زمان علیه السلام هستند. صله‌ی رحم، حدود دارد و این‌گونه نیست که انسان به خاطر رحم مجاز باشد با هر فاسد، فاسق و گناهکاری رفت‌وآمد کند.

رحم نزدیک‌تر از پسر انسان وجود دارد؟ خدا در قرآن به حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید:

۱. اصول کافی، ج ۵، ص ۳۷۴ و ۳۷۵.

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ؛ خداوند

فرمود: ای نوح! او (در واقع) از خاندان تو (و نبوت) نیست، او (دارای) عمل ناشایستی است».

ای نوح! از این پسر صرف نظر کن! بگذار سیل او را با خود ببرد!! آب داشت بالا می آمد. حضرت نوح عليه السلام با عواطف عمیق پدری خود، کنعان را صدا زد که پسرم بیا بالا و سوار کشتی شو!! سیل تو را با خود می برد!! اما پسر نافرمانی کرده و می گفت می روم بر بالای بلندی، آب آن جا به ما نمی رسد. چند بار حضرت نوح عليه السلام اصرار کرد. اما پیام آور الهی نازل شد: جناب نوح! این پسر دیگر اهل تو نیست. درست است که پسر توست اما از خدا فاصله گرفته و با خدا بیگانه شده است. عمل او غیر صالح است. بگذار عذاب الهی او را هم در خود فرو ببرد.

خدا نکند روزی فرا برسد که انسان در انتخاب بین فرزند و خدا، فرزندش را انتخاب کند، بین شریک و پروردگار، شریکش را برگزیند.

شخصی آمده بود پیش من و می گفت: حاج آقا! من به دادگاه رفتم و بخاطر یکی از رفقای قدیمی ام شهادت باطلی دادم، گفتم: ای وای بر تو و آخرت تو!! شهادت به باطل دادی؟ گفت: بله حاج آقا! آخر او رفیق دیرینه ی من بود و اگر این کار را نمی کردم، بدش می آمد.

عزیزان!! دوستی، رفاقت و ارادت به دیگران بایستی محدود باشد به حدود خدا و امام زمان عجل الله فرجه.

مشتاقان امام زمان عجته!! نکند امام زمان عجته شما را ببیند در حالی که در مجلس حرام و گناه به سر می‌برید، نکند ادعای عشق امام عصر عجته داشته باشیم و با کسانی که دلش را به درد آورده و موجب ناراحتی و سخط او می‌شوند، طرح رفاقت و دوستی بریزیم.

یک نکته

اگر در بستگان و خویشان و یا حتی دوستان، کسانی هستند که دچار انحراف شده و به مسیر خطا می‌روند و حضور ما در جمع ایشان و سخن گفتن ما با آنها، موجبات هدایت آنها را فراهم می‌کند، باید در جمع آنها حضور یافت و آنها را امر به معروف و یا نهی از منکر نمود که این خود مصداق ولایت محوری و در مسیر امام عصر عجته بودن است. اما اگر طرف مقابل پذیرای حرف حق نبوده و اعتنایی به نهی از منکر نمی‌کند، حضور ما در آن جمع نیز کم‌کم زمینه‌ی دور شدن ما از معارف را فراهم کرده و آنها هستند که بر ما تأثیر می‌گذارند. این ارتباط را برای خدا باید قطع نمود.

خدای متعال برای همراهی پیغمبر ص، تراز و خط‌کشی معین کرده و می‌فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ؛ محمد، رسول خداست و کسانی که با او هستند، بر کفار، سخت و در میان خودشان مهربانند».

اولاً: خدا می‌فرماید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»؛ کسی که نماز شب می‌خواند باید

نسبت به کافر شدید باشد، بخروشد و قاطع و نترس و شجاع باشد؛ به مانند مسلم بن عوسجه که پیرمردی بود اما در برابر دشمنان خدا، قوی دل به میدان می آمد.

ثانیاً: خداوند می فرماید: «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ در برابر مؤمنین مهربان و رئوف است. این ترازنامه ی یاران و همراهان پیامبر ﷺ است. مثل دو روی یک سکه، که این روی آن سختگیر و خشن بودن با دشمنان خدا و آن روی سکه، رئوف و مهربان بودن با دوستان خداست.

در جای دیگری از آیات قرآن، خداوند متعال در توصیف یاران امام زمان ﷺ همین توصیفات را بیان نموده و می فرماید:

اولاً: «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»؛ ایشان در برابر مؤمنین، خاضع و متواضع هستند. اگر طرف مقابل مؤمن است، در هر موقعیت و پست و مقام و جایگاهی که هست در برابرش باید متواضع بود. اگر آبدارچی اداره است و مؤمن است، مدیرکل باید در برابرش خاضع و متواضع باشد.

ثانیاً: «أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ در برابر کفار و دشمنان خدا، سرفراز و ایستاده اند. لذا دوستی با دوستان خدا و اهل بیت علیهم السلام و دشمنی با دشمنان ایشان که از آن به نام «تولّی» و «تبری» در فرهنگ اسلامی یاد می شود، حدّ و مرز دوستی ها و دشمنی ها است که باید در زندگی همه ی ما بعنوان منتظرین حضرتش رعایت شود.

۱. سوره مائده، آیه ۵۴.

۲. همان.

امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی فرمودند شیعیان ما چند گروهند؛ برخی شیعه هستند، قلب و عملشان با ما همراه است، حرف و عمل آنها یکی است. آنها برکات خداوند بر روی زمین هستند. رحمت الهی اگر نازل می‌شود، به واسطه‌ی ایشان نازل می‌شود. اما گروه دیگر، کسانی هستند که اظهار محبت و ارادت به ما اهل بیت می‌کنند، اما عملشان، همراهی با ما را نشان نمی‌دهد. اظهار ارادت به امام زمان علیه السلام می‌کنند، دعای ندبه خوانده و با زیارت آل یاسین به امام خود عرض ارادت می‌کنند اما اعمال و رفتارشان را امام عصر علیه السلام تأیید نمی‌کند. این نحوه‌ی محبت و دوستی، محبت حقیقی نیست و راهگشای زندگی انسان هم نخواهد بود. مثل کسی که دائماً به مادرش اظهار محبت می‌کند اما در عمل، دل مادر را می‌شکند. یا فرزندی که دست پدرش را می‌بوسد و به او اظهار عشق می‌کند اما با رفتارش، او را ناراحت و افسرده می‌کند. چنین محبتی، محبت واقعی نیست.

آنچه در این فراز بعنوان محبت و ولایت امام زمان علیه السلام بیان می‌کنیم، آنچنان ولایتی است که از لسان و گفتار در اعمال و کردار ما خودش را خوب نشان داده؛ به گونه‌ای که هر که ما را ببیند، بگوید: «این شیعه‌ی امام زمان علیه السلام است».

معیار دوستی اهل بیت علیهم السلام در کلام امام عسکری علیه السلام

دوستداران واقعی امام زمان علیه السلام چه صفاتی دارند؟ اگر به امام عصر علیه السلام گفتیم: «أنا وليُّك»، چگونه می‌توان این جمله را در زندگی عملیاتی نمود؟ امام حسن عسکری علیه السلام معیار دوستی با اهل بیت علیهم السلام را در چند جمله و صفت به عنوان سفارشات خود به شیعیان، بیان نموده و می‌فرمایند:

«أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ وَالْأَجْتِهَادِ لِلَّهِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ اتَّمَنَكُم مِّنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ وَ طُولِ السُّجُودِ وَ حُسْنِ الْجَوَارِ... أَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ وَ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ وَ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ. فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ، إِحْفَظُوا مَا وَصَّيْتُكُمْ بِهِ وَ اسْتَوْدِعْكُمْ اللَّهُ وَ أَقْرَأْ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ؛ شَمَا رَا بِهِ تَقْوَايَ الْهَى وَ پارسایی در دینتان و تلاش برای خدا و راستگویی و امانتداری درباره کسی که شما را امین دانسته - نیکوکار باشد یا بدکار - و طول سجود و حُسن همسایگی سفارش می‌کنم... زیاد به یاد خدا باشید و زیاد یاد مرگ کنید و زیاد قرآن را تلاوت نمایید و زیاد بر پیغمبر ﷺ سلام و تحیت بفرستید. زیرا صلوات بر پیامبر خدا ﷺ ده حسنه دارد. آنچه را به شما گفتم حفظ کنید و شما را به خدا می‌سپارم، و سلام بر شما».

اول: رعایت تقوای الهی در زندگی

امام عسکری علیه السلام می‌فرمایند: اولاً ما از شما انتظار رعایت تقوای الهی در زندگی و پاکی و ورع در تمام شئون دینی را داریم. اگر نماز می‌خوانیم، نماز را با نافرمانی خدا خنثی نکنیم. اگر امشب در مجلس اهل بیت علیهم السلام هستیم، شب دیگری، مرا در مجلس حرام رصد نکنند. اگر توفیق به زیارت ائمه علیهم السلام نصیب ما شد، از زیارت که برمی‌گردیم، آن را خراب نکنیم. این ورع در دین است. اولین انتظار رهبران الهی از شیعیان خود به عنوان محب و دوستدار

اهل بیت علیهم السلام، پاک بودن است.

امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی نورانی می‌فرمایند، از صفات ما اهل بیت این است که ما پاک هستیم و انتظار داریم شما هم پاک باشید.

اهل بیت عصمت علیهم السلام، منشأ پاکی و اسوه‌ی ورع هستند و دوستداران و پیروان ایشان نیز می‌بایست پاک زندگی کنند. لذا اگر کسی بگوید من دوستدار امام صادق علیه السلام هستم ولی گناهکار باشد، بی‌شک گزافه‌گوئی می‌کند. اگر کسی ادعای تبعیت و دوستداری امام عصر علیه السلام را دارد ولیکن در زندگی او معصیت موج می‌زند، ادعایش خلاف واقع است.

متأسفانه بنده مکرر می‌شنوم افرادی که از اوضاع نابسامان نزدیکان و بستگان خود گلایه‌مند هستند و مثلاً می‌گویند فلانی که از بستگان ما و انسان محترم و تاحدودی سرشناس است، در خانه‌ی خودش ماهواره آورده است و برنامه‌های حرام و آن‌چنانی ماهواره را خود و خانواده‌اش تماشا می‌کنند و باورش نیز این هست که اصلاً ماهواره با این برنامه‌های مبتذل آن اصلاً حرام نیست!

تعجب از این است که برخی، چگونه عاقبت به شرّ می‌شوند!؟

حکایت؛ آخر پیری و معرکه‌گیری

پیرمرد هفتاد و چندساله‌ای که سال‌ها عضو یکی از هیئات مذهبی بود، مریض شده و در بستر بیماری قرار گرفته بود. در آخر عمرش برای او ماهواره نصب کردند تا برنامه‌های کذایی را ببیند. کنترل در دستش بود و شبکه‌های ماهواره را عوض می‌کرد. یکی از بستگان او می‌گفت: ایشان

سال‌ها عضو یکی از هیئت‌های معروف بود. حالا چند سال است که در بستر افتاده و راه رفتن برایش خیلی سخت شده است. به بچه‌های خود گفته است: حالا که ما در خانه و تنها هستیم و سرگرمی نداریم، ماهواره‌ای نصب کنید تا اسباب سرگرمی ما باشد. گفتم: سرگرمی با گناه؟ آخر پیری و معرکه‌گیری؟! آخر تو یک عمر عنوان هیئتی بودن را یدک می‌کشیدی و حال که باید الگوی جوانان در تحمل و صبر در سختی‌ها و مشکلات باشی، این وضعیت توست؟!

این ماهواره‌ای که تو نگاه می‌کنی، اگر امام زمان عجله الله تعالی فرجه بخواهند به دیدار تو بیایند، با این شبکه‌های حرام، پا در منزل تو می‌گذارند؟ آیا امام زمان عجله الله تعالی فرجه از این رفتار و عملکرد آخر عمر تو راضی هستند؟

ورع در دین یعنی این که نماز شب خواندیم آن را برای خود حفظ کنیم. نماز جماعت خود را با گناه و حرام تباه نکرده و اگر توفیق حج برایمان فراهم شد، آن را با گناه ضایع نکنیم.

خاطره؛ حاجی مکه و خرید پاسور

در یکی از سفرهای حج (۱۶ سال قبل) که با بعثه حضرت آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی بعنوان عضو بعثه‌ی ایشان به حج مشرف شده بودم، به همراه یکی از علماء قم که او هم عضو بعثه‌ی ایشان بود، از حرم مسجدالحرام به سمت محل اقامت می‌رفتیم. در مسیر که گرم صحبت بودیم، با صحنه‌ی بسیار عجیب و ناراحت‌کننده‌ای مواجه شدیم. دیدیم یکی از زوآر ایرانی، درب یک مغازه ایستاده بود و تعدادی پاسور خریداری کرده و بر سر یک ریال (سعودی) با فروشنده که پاکستانی بود، چانه می‌زد. فروشنده می‌گفت قیمت پاسورها ۵ ریال

مقطوع است و آن زائر ایرانی می‌گفت برای هر پاسور ۴ ریال می‌دهم و سروصدای چانه‌زدن‌هایشان بلند شده و فضای خیابان را پر کرده بود.

همراهم که از علماء قم بود، به من گفت: آقای حدائق، این زائر آبروی هرچه زائر ایرانی است را برای ۱ ریال و خرید چند بسته پاسور برد، من می‌روم و ۱ ریال را به او می‌دهم تا دست از این بی‌آبرویی بردارد!

ایشان رفت و به آن زائر ایرانی گفت: آقا چه خبر است؟! برای یک ریال آن هم بر سر خرید چند بسته پاسور سروصدا راه انداخته‌ای!!! اگر پول نداری تا به تو بدهم. گفت: نه آقا! این جنسی که می‌خواهد به ما بدهد بیشتر از ۴ ریال نمی‌ارزد و ۱ ریال زیادی می‌گیرد، چون گران می‌دهد چانه می‌زنم. هر بسته پاسور ۲ ریال و دو بسته‌ی آن ۴ ریال است؛ درحالی‌که این آقا می‌گوید ۲ بسته پاسور به قیمت ۵ ریال، و گران می‌فروشد.

اصلاً ما مات و مبهوت شده بودیم. زائر خانه‌ی خدا، بعد از اعمال حج در مکه‌ی معظمه اسباب قمار می‌خواهد خریداری کند. گفتم: آقای محترم!! سوغات شما پاسور است؟ گفت: بچه‌های من، به من سفارش کرده‌اند که بابا داری به مکه می‌روی، برایمان سوغاتی پاسور بیاور. جنس پاسور آنجا خوب است و کیفیت آن بالاست. آن‌ها گفته‌اند پاسور می‌خواهند.

خب، چنین شخصی می‌تواند به امام زمان علیه السلام بگوید «أنا ولیُّ لک»؟ می‌تواند به امام زمان علیه السلام بگوید ما با شما هستیم؟! وقتی بچه‌های او برایش از امام عصر علیه السلام او مهم‌تر هستند، وقتی رضای دیگران برایش مهم‌تر از رضایت امام زمان علیه السلام هست، چگونه می‌تواند ادعای دوستی و پیروی از اهل بیت علیهم السلام داشته باشد؟

این سبک زندگی، آن چیزی نیست که مورد پسند و پذیرش اهل بیت علیهم السلام باشد، چون ورع دین در آن نیست.

خاطره؛ هراس از پرداخت وجوهات

شبی در مسجد، شخصی آمده بود به من گفت: آقای حدائق، من سال‌ها قبل زمانی که می‌خواستم به حج مشرف شوم، آمده بودم حساب خمس خود را انجام داده بودم، اما از آن زمان به بعد، دیگر به حساب خمسی خود نرسیده‌ام. الآن بعد از سال‌ها می‌خواهم به کربلا بروم. لذا آمده‌ام تا دوباره حساب خمس زندگی‌م را انجام دهم. به او گفتم: من باید دعا کنم تا هر سال، زیارتی نصیب شما شود تا برای حساب سال زندگی‌ت بیایی؟! گفت: حاج آقا! با این حال و روز اقتصادی، چه کسی می‌تواند خمس بدهد؟ خب هراس دارم چون دختر دم بخت و بچه‌های بزرگ دارم. گفت و گفت و از اوضاع و احوال و شرایط گله کرد و ... به او گفتم: برادر عزیز!! نماز که می‌خوانیم، در سوره‌ی حمد به خدا عرض می‌کنیم: «مالک یوم الدین» اما گاهی اوقات برای خدا، به اندازه‌ی یک جهیزیه‌ی دختر خود، قدرت قائل نیستیم و خدا را (العیاذ بالله) قادر نمی‌دانیم. شعار داده و در عمل ضعیف هستیم. گفتم: برادر من! خدا به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

«یا مُوسَى! مَا دُمْتَ لِاتْرَى زَوَالَ مُلْكِي فَلَا تَرْجُ أَحَدًا غَيْرِي؛^۱ تا

به نابودی فرمانروایی من یقین نکردی، از کسی غیر از من

میدمدر.»

۱. الخصال، ص ۲۱۷ (منبع را خودم پیدا کرده‌ام).

ای موسی! تا حکومت خدا ساقط نشده، به غیر من رجوع نکن. تا خدا، خداست و ثروت‌ها و خزائن آسمان‌ها و زمین در دست اوست، غم رزق و روزی را نه برای خود و نه برای بچه‌های خود نخورید.

متأسفانه برخی به پول در کارت خود اطمینان دارند اما وعده‌های الهی را هنوز باور نکرده‌اند. این‌ها ورع در دین نیست. انسان با ورع در دین، یعنی کسی که در ارزش‌های دینی خود سر خط است. راحت برای خدا از پول می‌گذرد، برای خدا از اموال و جان و آبرو و اولادش حاضر است بگذرد.

امام عسکری علیه السلام فرمودند اول انتظار ما از دوستداران و شیعیان، ورع در دین است. اگر می‌گوییم «یا حسین»، واقعاً با حسین علیه السلام باشیم.

"باعلی" از "یا علی" یک نقطه کم دارد ولی

یا علی گفتن کجا و با علی بودن کجا؟

اگر می‌گوییم «یا صاحب‌الزمان علیه السلام»، واقعاً با صاحب‌الزمان علیه السلام باشیم؛ بگونه‌ای که زندگی ما، اقتصاد ما، معیشتمان، رفت‌وآمدهایمان، حرف زدن و نشست و برخاستمان را امام زمان علیه السلام بپسندند. اگر این‌گونه زندگی کردیم، می‌توانیم بگوییم ما ورع در دین داشته و ولی و دوستدار امام عصر علیه السلام هستیم.

دوم: کوشش در راه خدا

دومین ویژگی دوستداران امام زمان علیه السلام «وَالْأَجْتِهَادِ لِلَّهِ؛ کوشش در راه خدا» است. امام عسکری علیه السلام می‌فرماید، ما از شیعیان انتظار داریم تلاشگر برای خدا باشند.

تا زنده هستید، کار کنید و در راه خدا از هیچ تلاشی فروگذار نکنید. تلاش برای خدا و در راه خدا، کوچک و بزرگ و سن و سال نمی‌شناسد؛ در هر سنی و در هر پُست و مقامی باشید، برای خدا کار کنید.

یک خاطره؛ بازنشستگی

روزی در یکی از ادارات دولتی از من جهت ایراد سخنرانی دعوت به عمل آمده بود و من نیز در آن اداره حاضر شده و مطالبی در راستای اخلاق کارمندی ارائه کردم. پس از سخنرانی، قرار بود از، یکی از معاونین آن اداره که خدمتش به پایان رسیده و اصطلاحاً «بازنشسته» شده بود تقدیر بعمل آید و لذا لوح سپاس و هدیه‌ای که تهیه شده بود را به دست اینجانب، به ایشان اهداء کردند. بعد از اهداء لوح، من رو به کارکنان آن اداره کرده و گفتم: این واژه‌ی «بازنشستگی» تعبیر تام و کاملی نیست. بله!! یک کارمند از کار در اداره و یا پُست محل خدمتش بازنشسته می‌شود ولیکن در فرهنگ دین، «بازنشستگی» معنایی ندارد و انسان تا زنده است، مأمور به خدمت بوده و مشغول به انجام وظیفه است.

بازنشستگی انسان در دنیا، زمانی اتفاق می‌افتد که انسان چشم از دنیا بسته و جان به جان‌آفرین تسلیم کند. آن زمان، تازه عالم برزخ انسان و مرحله‌ی جدید زندگی بشر آغاز می‌شود. زمانی که روح از بدن انسان جدا شد، دیگر نسبت به امورات دنیایی خود بازنشسته می‌شود و دیگر وظیفه‌ای بر دوشش نیست.

اما اینک و تا زنده هستید، نسبت به خود و همسران و بچه‌هایتان مسئول هستید. حتی نسبت به جامعه و امواتان هم مسئولیت دارید. اما این

مسئولیت تا چه زمانی است؟ تا زمانی که روح از بدن انسان جدا نشده است. هنگامی که روح از بدن انسان جدا شد، دیگر هیچ مسئولیتی بر گردن انسان نیست. بچه‌ها چه می‌شوند؟ بعد از شما، به شما مربوط نیست. اموال را چه کردند؟ تا هستید باید دقت کنید ولی بعد از شما، دیگر مسئولیتی بر گردن‌تان نیست و اصطلاحاً «از دنیا بازنشسته می‌شوید» و محدوده‌ی کارهای شما، با رفتن شما از این دنیا، منتفی می‌شود. لذا «وَالْأَجْتِهَادِ لِلَّهِ» یعنی کوشش و تلاش برای خدا؛ تا هستید و دستتان می‌رسد.

خدا رحمت کند مرحوم سعدی، این شاعر بزرگ را که فرمود:

بس بگردید و بگرد روزگار

دل به دنیا درنبندد هوشیار

ای که دستت می‌رسد کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

این که سن ما بالاست، ما دیگر عددی نیستیم، کسی حرف ما را گوش نمی‌کند، این‌ها وسوسه‌ی شیطانی است. «کسی نیستیم» معنی ندارد. شما در جامعه، یک انسان مسئول هستید که در هر سن و مقامی که هستید، مأمورید تبلیغ دین خدا را کرده و برای خدا تلاش کنید.

یکی از مشکلات جامعه‌ی ما همین است که متأسفانه اگر کسی کار بدی کرد، می‌گوییم به ما مربوط نیست. مگر ما را در قبر او می‌خوابانند؟ عیسی به دین خود، موسی به دین خود! تخلف می‌بینیم و برای خدا لب به نهی از منکر باز نمی‌کنیم. در منزل خود، در دفتر کارمان، در محیط زندگیمان اگر

منکری مشاهده کردیم، برای خدا با آن مقابله نمی‌کنیم.

خاطره؛ نهی از منکر در هواپیما

چند سال قبل، با پرواز یکی از شرکت‌های هواپیمایی از تهران به شیراز می‌آمدیم. من بودم و یکی از روحانیون و یکی از مسئولین معروف شهر که در هواپیما، در یک ردیف و سه صندلی کنار هم نشسته بودیم. آن روحانی کنار پنجره نشسته بود و من وسط بودم و آن مسئول معروف، در صندلی اول و کنار راهرو نشسته بود. هواپیما هنوز از باند فرودگاه مهرآباد جدا نشده بود. همه کمربندها را بسته بودند و مهماندار توصیه‌های ایمنی را به رسم معمول انجام می‌داد که ناگهان دیدم با یک ردیف فاصله جلوی ما، که سه نفر خانم نشسته بودند، روسری‌هایشان از سرشان افتاد. من به آن عزیزی که از مسئولین بود گفتم: فلانی، روسری‌های این‌ها افتاد یا من اشتباه دیدم؟ گفت: حاج آقا! روسری‌هایشان افتاده است. گفتم: یا شما برو تذکر بده، یا من بروم و تذکر بدهم. گفت: نه من تذکر می‌دهم و نه شما تذکر بدهید. گفتم: چرا؟ گفت: من مسئول معروفی هستم و می‌ترسم که من را مسخره کنند و ابرویم برود (حاضریم حرف خدا زمین بماند ولی ابرویمان زمین نریزد). شما هم نروید، چون یک وقت این‌ها برمی‌گردند و به شما یک حرف زشتی می‌زنند و چون همشهری هستیم، نمی‌توانیم کوتاه بیاییم و برای ما دردسر می‌شود. گفت: این مهماندار است، الآن به او می‌گوییم. مهماندار آمد و کمربندها را کنترل می‌کرد، به او گفت: این سه خانمی که جلوتر نشستند، به آن‌ها بگویید روسری‌های خود را سر کنند. مهماندار هم گفت بسیار خوب و رفت، اما یک کلمه با آن‌ها صحبت نکرد و به ایشان تذکر نداد و دست آخر، رفت و در

انتهای هواپیما نشست. هواپیما هم پرواز کرد و پس از ۲۰ دقیقه، مهماندارها برای پذیرایی آمدند. در این فاصله هم، هر چقدر که من به این آقای که در صندلی اول و کنار راهرو نشسته بود می‌گفتم: آقای محترم!! شما بلند شو تا من خودم بروم و نهی از منکر کنم، می‌گفت: نمی‌روم و نمی‌گذارم شما هم بروید. این‌ها را رها کنید. این‌ها انسان‌های وقیح و شری هستند. این‌ها که حرمت خدا را نگاه نمی‌دارند، حرمت من و شما را نگاه می‌دارند؟ شما سر خودتان را پایین بیندازید و نگاه نکنید و ...

آن آقای روحانی که در طرف دیگرم نشسته بود نیز همین سفارشات را می‌کرد. اما در همین حین، سر و کله‌ی مهماندار برای توزیع غذا پیدا شد. به او گفتم: آقای محترم! چرا تذکر ندادی؟ گفت: حاج آقا! ما که تذکر دادیم. گفتم: چه موقع؟ گفت: مگر در همان ابتدای پرواز در این بلندگو اعلام نکردند که: «به احترام ارزش‌های اسلامی حجاب خود را رعایت کنید»؟ گفتم: مرد حسابی! خواب این‌ها، خواب اصحاب کهف است. خواب این‌ها سنگین است و به این راحتی از خواب بیدار نمی‌شوند. برو و حضوراً به ایشان تذکر بده! گفت: حاج آقا! ما همان یک بار را تذکر دادیم و کافی است و بیش از آن هم تذکر نمی‌دهیم. تا این را گفت، من گفتم: ببین آقا!! من الآن از جای خودم بلند می‌شوم و می‌روم به این‌ها هم می‌گویم ولی شیراز که رسیدم، اگر دستم به جایی رسید، برخوردی که لازم است را با شما می‌کنم. تا این حرف را زدم، گفت: حاج آقا! اجازه بدهید الآن می‌روم و می‌گویم. رفت و به آن سه خانم تذکر داد و آن‌ها هم سریعاً روسری‌هایشان را سر کردند.

این نمونه‌ی بارز عدم جهاد و کوشش برای خداست که متأسفانه حرف

نمی‌زنیم و جامعه را رها کردیم، حتی خانواده‌ی خودمان را هم رها کرده‌ایم. مسائل دینی را تذکر نمی‌دهیم و توجیه‌مان این است که اگر لایق هستند، خودشان بیایند و سؤال کنند.

«وَالْأَجْتِهَادِ لِلَّهِ» یعنی تلاش کنید و تلاشتان رنگ الهی بگیرد. خانه‌تان، ازدواجتان، کاسبی‌تان، محیط کارتان، قهر و آشتی شما، جدایی و وصل شما برای خدا و لله باشد.

ائمہ علیہم السلام می‌فرمایند ما از شما این انتظار را داریم. اگر امام زمان عجلتو را دوست دارید، باید برای خدا تلاش کنید. حال اگر کار برای خدا و الهی شد، در فرهنگ دین به آن «عبادت» می‌گویند. مرحوم علامه مجلسی رحمته می‌فرماید:

«هر کاری که برای خدا باشد، چنانچه حتی ظاهر آن کار، دنیایی است اما چون برای خداست، آخرتی می‌شود».

به طور مثال: تفریح و پارک رفتن یک کار دنیایی است اما اگر کسی بگوید، خدایا برای رضای تو همسر و فرزندانم را به تفریح می‌برم، آن کار، دیگر یک کار اخروی است؛ چون اجتهاد و کوشش است و لله و برای خداست. لذا عبادت است. خوابیدن، خوردن، آشامیدن و ... اگر همه برای خدا باشد، عبادت محسوب می‌شود.

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«اما اگر کاری انجام شد که برای خدا نبود؛ هرچند ظاهر آن کار عبادت و اخروی است اما آن عمل چون برای خدا نیست، یک کار دنیوی است».

مثل کسی که برای تظاهر نماز بخواند و یا بنای خیری بگذارد برای اسم و رسم خودش و تعریف دیگران. این افراد حج آن‌ها دنیایی است، روزه‌ی آن‌ها دنیایی است، زیارت‌رفتشان دنیایی است.

سوم: راستگویی

سومین ویژگی دوستداران امام زمان عج صدق‌الحدیث؛ راستگویی است. از امتیازاتی که در فرهنگ دین وارد شده است که هر کس رعایت کرد، از آن بهره‌مند و منتفع می‌شود، راستگویی است. در خلوت، در جلوت، در منزل، در محیط کار و تحصیل، با اهل منزل یا با مردم و خلاصه در تمامی شئون زندگی باید راستگو بود و مزین به صفت پسندیده‌ی صدق‌الحدیث شد.

حکایت: راستگویی در کسب و کار

یکی از بازاریان قدیم بازار وکیل شیراز، داستانی از زندگی خودش مربوط به ۴۰ و یا ۵۰ سال قبل برای من تعریف می‌کرد که واقعاً شنیدنی است. نقل می‌کرد:

سال‌ها قبل، جنس زیادی را خریداری کرده بودیم که متأسفانه در انبار آسیب دید و خراب شد. اما چون ما روی فروش این اجناس و سودی که از معامله‌ی آن نصیبمان می‌شد حساب ویژه‌ای باز کرده بودیم، تصمیم گرفتیم با همین وضعیت آسیب‌دیده، آن را بفروشیم. مدتی نگذشت که مشتری آمد و اظهار نمود که قصد خرید مقداری از همان جنس معیوب را دارد و گفت: از فلان جنس موجود دارید؟ گفتم: بله. گفت: هر کیلو چند؟ گفتم: آن جنس را باید ببینی.

قیمتی در ابتدا معین نمی‌کنم. اول آن را رؤیت کن و بعد با هم بر سر قیمت توافق می‌کنیم. علت آن که قیمت را به مشتری نگفتم این بود که، اگر قیمت را می‌گفتم و بعد جنس معیوب را می‌دید، می‌گفت این جنس معیوب است و نمی‌خرید. لذا با زرنگی خودم می‌خواستم هم جنس فروش برود و هم به قیمت خوبی آن را بفروشم.

خلاصه، او را به انبار محل جنس بردم. اول به شاگردم گفتم: چند استکان چای بیاور، می‌خواستم او را نمک‌گیر کنم. بعد از نوشیدن چای، سراغ یکی از گونی‌ها رفت و سر آن را باز کرد و گفت: این‌ها که خراب است!! گفتم: شما پول جنس خراب را بده. ما هم پول جنس سالم از شما نمی‌گیریم. اصلاً شما نصف قیمت بده. گفت: نه، من جنس سالم می‌خواهم و پول جنس سالم هم می‌دهم.

هر کاری کردم، مشتری نپذیرفت و بعد از تقریباً یک‌ونیم ساعت بلند شد و رفت.

بعد از یک یا دو روز، مشتری دیگری آمد و ما مثل مشتری قبلی با او رفتار کردیم. او هم جنس را نخرید و رفت.

مشتری سومی آمد و او هم به همان کیفیت، جنس را نخرید و رفت. مشتری چهارم، پنجم، تا هجده مشتری آمدند و به همین کیفیت، جنس پسندشان نشد و می‌رفتند.

یک روز دیگر خسته شده بودم و مأیوس از فروش اجناس، به خودم گفتم: این‌همه مشتری آمد و می‌خواستی با زرنگی این

جنس معیوب را به آن‌ها بفروشی که نشد، یک بار هم، همان اول،
راستِ قضیه را بگو.

صد بار بدی کردی و دیدی ثمرش را

خوبی چه بدی داشت که یکبار نکردی؟

تصمیم گرفتم، اولین مشتری‌ای که آمد، حقیقت را در همان ابتدا
به او بگویم.

چند روز گذشت و یک روز صبح، درب مغازه نشسته بودم که یک
مشتری آمد و گفت: از فلان جنس موجود داری؟ گفتم: بله (اما
این بار قرار بر این بود که همین ابتدا، راست ماجرا را بگویم که این
جنس آسیب‌دیده و خراب است). گفت: هر کیلو به چه قیمت؟
گفتم: به درد شما نمی‌خورد. گفت: چرا؟ گفتم: این جنس آسیب
دیده است. گفت: خراب را کیلویی چقدر می‌فروشی؟ با خودم گفتم
یک قیمتی را به او بگویم تا بلند شده و برود. یک قیمتی را گفتم
و دیدم مصرّ به خرید است.

گفت: این جنس‌های خراب چه قدر است؟ گفتم: حدوداً ۲ تُن.
گفت: حساب کن، قیمتی که می‌گویی در کل چقدر می‌شود؟ گفتم:
فلان مبلغ، قیمت کل اجناس است.

دیدم دسته‌چک را درآورد و قیمت را نوشت و بدون چانه‌زنی امضا
کرد و چک را داد. سپس گفت: کارگروهایم را می‌فرستم، اجناس را
بدهید بار کنند.

بنـازم خداونـد پیـروز را

پریـروز و دیـروز و امـروز را

کسی که بخواهد با حقه‌زنی و دروغ کارش را پیش ببرد، گرفتار می‌شود. لذا از نشانه‌های دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام، راستگویی است.

حکایت؛ نامه‌نگاری عالمانه

نقل شده است که یکی از بزرگان علماء، برای کسی نامه‌ای نوشت و در نامه مرقوم کرد: «ما از دوری شما خیلی خیلی مکدر هستیم».

سپس قدری تأمل کرد و با خود گفت: خیلی خیلی که مکدر نیستیم، و لذا یکی از «خیلی»ها را خط زد. دوباره با خود فکری کرد و گفت: خیلی هم مکدر نیستیم، سپس کلمه‌ی «خیلی» ابتدایی را هم خط زد و باز با خود تأمل کرد و به خود گفت: ما که اصلاً مکدر نیستیم، و لذا جمله‌اش را اصلاً تغییر داد و نوشت: «ما مشتاق دیدار شما هستیم».

امام عسکری علیه‌السلام از علائم دوستداران ائمه علیهم‌السلام و ولایتمداران را، صدق‌الحديث و راستگویی نام می‌برد. اما باید توجه داشت که راستگویی، جهات متعددی دارد:

اولاً: راستگویی به خدا؛ خدای ناکرده دروغ به پروردگار تحویل ندهیم. اگر می‌گوییم «إِياكَ نَعْبُد»، بول‌پرست نباشیم. اگر به خدا می‌گوییم «إِياكَ نَسْتَعِين»؛ فقط از تو کمک می‌جوییم، در برابر خلق خدا گردن خم نکنیم و چنان ذلیلانه سخن نگوییم که درصدی از آن‌ها را به خدا هم نمی‌گوییم. برخی از ما این قدر که تملق‌گویی بشر را می‌کنیم، به خدای آن‌ها این الفاظ

را نمی‌گوییم. گاهی اوقات می‌گوییم: آقای دکتر! اول خدا، بعداً شما. اما بعد می‌گوییم: آقای دکتر! امید همه‌ی ما، شما هستید. چشم امید یک خانواده به شما دوخته شده و متأسفانه، این قدری که از این دکتر تعریف می‌کنیم، از خدا تعریف نمی‌کنیم.

مرحوم حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (استاد امام خمینی رحمه‌الله) در کتاب شریف المراقبات می‌نویسد یکی از دروغ‌هایی که برخی از متدینین به خدا تحویل می‌دهند، این دعای قبل از نماز است که می‌فرماید:

«وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ من از سر اخلاص روی خود را به سوی کسی گرداندم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورد و من از مشرکان نیستم.

ایشان می‌فرمودند: این ذکر را باید کسی بگوید که وقتی گفت «الله‌اکبر»، از همه جا فارغ شود و به خدا وصل گردد. اما نمازهایی که ما اقامه می‌کنیم چگونه است؟ «الله‌اکبر» نماز را می‌گوییم و در فکر داد و ستدهایمان هستیم و ... خب این جمله برای چنین اشخاصی دروغ نیست؟! می‌گوییم خدایا از همه بریده‌ایم و به شما روی آورده‌ایم ولیکن حقیقت این‌گونه نیست.

ثانیاً: راستگویی به نماینده‌ی خدا؛ مثلاً به امام حسین علیه‌السلام راست بگوییم. می‌گوییم: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ مَالِي وَ وَ لَدِي وَ ...؛ پدر، مادر، جانم، اموالم و فرزندانم و ... فدای امام حسین علیه‌السلام باد، اما به واجبات اهمیت نمی‌دهیم،

دیون واجبی که بر گردن ماست را پرداخت نمی‌کنیم.

زیارت امام حسین علیه السلام یا پرداخت دیون؟

چند روز قبل، شخصی پیش من آمد و گفت: آقای حدائق، من مقداری پول به کسی بدهکارم و موعد بدهی هم مدتی هست که فرا رسیده، اما می‌خواهم با همان پول ثبت‌نام کرده و به کربلا بروم. نظر شما چیست؟

گفتم: برو بدهکاری‌ات را پرداخت کن. این پولی که می‌خواهی هزینه‌ی کربلا رفتن کنی را، اول در بازگرداندن دین واجب مصرف کن. کربلا رفتن مستحب است اما پرداخت دیون؛ واجب است.

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند:

«يا علي! إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَشْتَغِلُونَ بِالْفَضَائِلِ فَأَشْتَغَلْ أَنْتَ بِالْفَرَائِضِ؛ ای علی! هنگامی که می‌بینی مردم سرگرم فضائل و مناقب و نوافل و مستحبات و اعمال غیر واجب هستند تو مشغول فرائض و واجبات باش.»

گفتم: فقط در یک صورت به کربلا برو و آن این‌که، طلبکارت به تو فرصت بدهد و با کربلا رفتن تو مخالفت نکند. اما اگر طلبکار راضی نیست و پولش را می‌خواهد، لطفاً ذهن او را نسبت به زائرین امام حسین علیه السلام خراب نکن.

اگر به امام زمان علیه السلام در زیارت آل یاسین می‌گوییم:

«أَنَا وَوَلِيُّكَ بَرِيٌّ مِنْ عَدُوِّكَ؛ مَنْ دُوسِتِ تُو وَ بِيْزَارِ از دَشْمَن تُو

هستم»؛

حقیقتاً با امام زمان عجلتعالیه هم سو شویم.

در دعای عهد از خداوند می خواهیم که نسبت به امام عصر عجلتعالیه این گونه باشیم:

«شَاهِرًا سَيْفِي مُجَرِّدًا قَنَاتِي مُلَبِّياً دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَ

الْبَادِي؛ شمشیرم را از نیام برکشیده و لبیک گوین دعوتش را که

بر تمام مردم شهر و دیار عالم لازم الاجراست اجابت کنم».

اما برخی از ما شمشیر کشیده ایم نه برای دفاع از امام، بلکه برابر امام و روبه روی حضرت ایستاده ایم. لذا باید با ولی خدا هم راستگو بود.

ثالثاً: راستگویی با خلق خدا؛ در خانواده، با همسر، فرزندان، دوستان و آشنایان و در جامعه، با همکاران و مردم راستگو باشیم و جز حقیقت نگوییم.

امام عسکری عجلتعالیه فرمودند ما از شیعیانمان انتظار راستگویی (صدق الحدیث) را داریم.

چهارم: امانت داری

یکی دیگر از ویژگی هایی که امام عجلتعالیه می فرماید، شرط محبت و لازمه ی محبت واقعی به اهل بیت عجلتعالیه است و به عنوان معیار و ملاک علاقه ی یک شیعه نسبت به امام خود است، امانت داری نسبت به کسی است که به شما اعتماد کرده است؛ خواه صاحب امانت، انسانی نیکوکار باشد یا فاجر و بدکار. شیعه و محب واقعی امام زمان عجلتعالیه کسی است که نسبت به حقوق مردم و

اماناتی که در نزد اوست، اهل مراقبت و دقت است. پس باید بدانیم که اگر چنانچه امانتی نزد ماست، هرچند که صاحب امانت، انسان گنهکار و یا فاجری باشد، می‌بایست نسبت به آن امانت، مراقبت کرده و آن را به صاحبش بازگردانیم.

مکرر برخی می‌آیند و سؤال می‌کنند که مثلاً فلانی از دنیا رفته و از اموال او مقداری پول پیش ما باقی مانده است، ورثه‌ی او نیز، ورثه‌ی متدینی نیستند، آیا خود ما اجازه داریم آن اموال را برای متوفی خیرات کنیم؟ می‌گوییم: خیر. این اموال متعلق به کلیه‌ی ورثه است و بایستی آن را به صاحبش مرجوع کرد. تا زمانی که خود متوفی در قید حیات بود، صاحب اموال بود و اختیار با خودش بود اما اینک که از دنیا رفته است، دیگر حقی در آن اموال ندارد مگر این که وصیتی کرده باشد که آن هم فقط در ثلث اموال نافذ است و دو ثلث دیگر، نیاز به اجازه‌ی وراثت دارد.

لذا امانتداری (نسبت به نیکوکار یا بدکار و گنهکار) از انتظارات اهل بیت علیهم‌السلام، از همه‌ی ماست.

اقسام امانات

امانات، دو دسته هستند: امانات مادی و امانات معنوی

دوستدار واقعی امام زمان علیه‌السلام کسی است که در هر دو قسمت، امانتداری را رعایت می‌کند. گاهی اوقات بحث امانتداری که مطرح می‌شود، مسائل مادی به ذهن انسان خطور می‌کند؛ درحالی که هر دو قسم امانت (هم مادی و هم معنوی)، دارای اهمیت و جایگاه مهمی در زندگی روزمره‌ی انسان هستند. دقیقاً باید این‌گونه گفت که: کسانی که در مسائل معنوی امانتدار

خوبی هستند، در مسائل مادی نیز امانتداری را به خوبی به جای می‌آورند. اگر بخواهیم به چند مورد از امانات معنوی فقط اشاره کنیم، باید از: قرآن، نماز، اهل بیت علیهم‌السلام، اسلام، حکومت اسلامی، آبرو و ... نام ببریم. همچنین: عُمر، چشم، دست و پا، بچه‌ها و خانواده، همگی اماناتی هستند که چند صباحی در اختیار ما گذاشته شده‌اند و وقتی از دنیا رفتیم، بایستی نسبت به چگونگی بهره‌گیری از آن‌ها و یا مراقبت و محافظت از آن‌ها پاسخگو باشیم.

در آن زمان که هنگامه‌ی حساب و کتاب است، سؤال می‌کنند:

• به تو، چند سالی عمر دادیم که با آن در دنیا زندگی کردی. این عُمر، امانت بود، آن را در چه راهی گذراندی؟

• به تو، آبرویی دادیم که در نزد مردم عزیز و صاحب احترام بودی. این آبرو، امانت بود، آن را در چه راهی خرج کردی؟

• به تو، سلامتی و تندرستی ارزانی داشتیم. این سلامتی، امانت بود، با این بدن سالم چه کردی؟

هنر در مراقبت از امانات معنوی است. اگر کسی در امانتداری از امانات معنوی سربلند بود، در امانتداری از مسائل مادی نیز موفق و پیروز است.

حقوق و اموال مردم را کسی پایمال می‌کند که به خدا ایمان ندارد؛ یعنی در حفظ امانات معنوی مردود شده است.

حکایت: نصیحت آیت‌الله ارباب

یکی از علماء موجه و صاحب‌نظر در علوم غریبه و از سادات جلیل‌القدر شهر شیراز که به رحمت الهی رفته است، برای من نقل می‌کرد و می‌فرمود:

زمانی که من طلبه‌ی جوانی بودم و در قم تحصیل می‌کردم، نامه‌ای از شیراز به دستم رسید که نوشته بود مادرت به شدت مریض است، خودت را سریعاً به شیراز برسان.

پولی برای سفر به شیراز نداشتم به جز مبلغ ۱۹ تومان که شخصی به رسم امانت، به دستم سپرده بود و به من گفته بود شیراز که رفتی، این مبلغ را به فلانی برسان.

به افراد متعددی مراجعه کردم که مبلغی به صورت قرض گرفته و خودم را به شیراز برسانم اما کسی، دستم را نگرفت. حتی به بیوت مراجع هم مراجعه کردم و پاسخی نگرفتم.

در تنگنای شدیدی قرار گرفته بودم. از طرفی، مادرم مریض بود و باید خودم را سریعاً به شیراز می‌رساندم و از طرفی هم، پول سفر به شیراز را نداشتم.

ناگهان فکری به ذهنم خطور کرد. با خودم گفتم، پول امانتی را خرج سفر به شیراز می‌کنم و به آنجا که رسیدم، پول را تهیه کرده و به صاحبش بازمی‌گردانم.

تصمیم را گرفتم و با بخشی از آن مبلغ امانتی، بلیطی به جهت اصفهان تهیه کردم. آوازه‌ی مرحوم حضرت آیت‌الله حاج‌آقا رحیم ارباب^۱ را شنیده بودم که از صاحب‌نفس‌های اصفهان هستند.

صبح بود که به اصفهان رسیدم. با خود گفتم، خوب است خدمت ایشان برسم و از انفاس قدسی ایشان بهره‌مند شوم.

۱. ایشان شخصیتی اخلاقی بودند که مرحوم امام خمینی (ره) به خدمتشان می‌رفتند.

آدرس منزل ایشان را پرسیدم و خانه‌شان را پیدا کرده، درب منزل را کوبیدم. فردی در را باز کرد (پیرمردی با لباس کرباسی که کلاهی بر سر داشت و محاسنش را حنا بسته بود. گمان کردم که او، خادم منزل آیت‌الله ارباب است) پرسیدم: آقا هستند؟ گفت: بله، با ایشان چه کار دارید؟ گفتم: می‌خواهم خدمت ایشان برسم. مرا راهنمایی کرد و به داخل منزل رفتم.

در راهرو ورودی حیاط، اتاقی بود که مرا به سمت همان اتاق راهنمایی نمود. همین که وارد شدم و آمدم به سمت اتاق بروم، ناگهان دیدم پیرمرد خم شد و دستم را بوسید. با خودم گفتم، خادم منزل آیت‌الله ارباب دست من طلبه را متبرکاً بوسید، خب به جایی بر نمی‌خورد. رفتم و داخل اتاق نشستم. محل نشستن آیت‌الله ارباب مشخص بود. یک تشکچه‌ای بود و یک منقل هم کنار آن. روی منقل، قوری چای گذاشته بودند و از مهمان‌ها با همان چای پذیرایی می‌کردند.

چند دقیقه‌ای منتظر شدم و بعد از لحظاتی دیدم همان پیرمردی که درب را به رویم باز کرد و گمان می‌کردم خادم منزل است و خم شد دستم را بوسید، عبایی روی دوش خود انداخته و با همان کلاه و عرق‌چین نمدی که بر سر داشت، وارد اتاق شد و روی تشکچه محل نشیمن آیت‌الله ارباب نشست.

تازه فهمیدم آیت‌الله ارباب که آوازه‌ی او همه جا پیچیده است، همان پیرمردی است که دست من که تازه طلبه‌ای هستم را بوسید. خیلی خجالت‌زده شدم. رفتم و مقابل ایشان نشستم. آمدم دست

ایشان را ببوسم، دستشان را کشیدند و گفت: سید اولاد پیغمبر! من را با آتش جهنم مسوزان.

خیلی خجالت می کشیدم که شخصیتی با این عظمت، دست من را بوسیده. شروع به حرف زدن کردم و گفتم: آقا جان! من طلبه هستم و دو، سه سالی هست که در حوزه هستم اما مشوقی ندارم. به سختی درس می خوانم. مادرم هم مریض شده و از شیراز برایم نامه آمده که باید سریعاً خودم را به شیراز برسانم. درب خانه‌ی هر کسی رفتم، از مؤمنین و متدینین و علماء، کسی دستم را نگرفت و کمکم نکرد. شما بفرمایید ما باید به چه چیزی امیدوار و دلخوش باشیم؟

به همین نحو، گوشه‌ای از مشکلاتم و شرح حال زندگی را برای ایشان با شِکوه و گلایه مطرح کردم و می‌خواستم ایشان مرا راهنمایی کنند.

آیت‌الله ارباب هم همین‌طور که حرف‌های مرا گوش می‌کردند، کلاه را از روی سرشان برداشته و روی زمین گذاشتند. من حرف‌های خودم را زدم و خوب درد دل کردم. صحبت‌هایی که تمام شد گفتند: سید! اگر درب خانه‌ی دیگران رفتی و کمکی نکردند، از قم تا اصفهان را چگونه آمدی؟ گفتم: آقا جان!! نوزده تومان پول امانتی شخصی نزد من بود، یک بخشی از آن را تا اصفهان آوردم و بقیه را هم تا شیراز خرج می‌کنم که خودم را به شیراز برسانم. شیراز هم که رسیدم، پول را تهیه می‌کنم و به صاحبش برمی‌گردانم.

تا این را گفتم، آیت‌الله ارباب برآشفته شدند و به من گفتند: به چه حقی در امانت مردم تصرف نمودی؟ تو که مجاز به تصرف در این پول نبودی، چرا آن را بدون اجازه‌ی صاحبش خرج کردی؟؟! این‌گونه می‌خواهی به جایی برسی؟؟ با این‌گونه اعمال می‌خواهی رشد کنی؟ گفتم: آقا!! من اگر این پول را بر نمی‌داشتم، از قم تا اصفهان را چگونه می‌آمدم؟ مادرم مریض بود و من باید خودم را به شیراز می‌رساندم، چگونه و با چه پولی؟؟

آیت‌الله ارباب فرمودند: دست به امانت مردم نمی‌زدی و پیاده از قم راه می‌افتادی و به خدا می‌گفتی: خدایا! مادرم مریض است، دستم خالی است و خیانت در امانت مردم هم نمی‌کنم. خودت کمک کن. آن‌گاه می‌دیدید چگونه تو را از قم به شیراز می‌رساندند. آن‌گاه کرامتی از بزرگی جاه و مقام ایشان دیدم. بعد از این‌که ایشان مرا نصیحت فرمود، به من گفتند: اگر می‌خواهی در زندگی خود موفق شوی، رضایت خدا را سرلوحه‌ی خودت در زندگی قرار بده و زندگیت را آلوده به تصرفات شبهه‌ناک مکن تا خدا هم تو را کمک کند.

آن‌گاه به من گفتند زیر این کلاه، نوزده تومان پول است. آن را بردار و شیراز به صاحب مال برگردان. کلاه را برداشتم و دیدم زیر کلاه دقیقاً نوزده تومان پول است (عجیب این بود که وقتی کلاه را از روی سرشان برداشتند، روی زمین، پولی نبود).

یک روایت عجیب!

امام زین العابدین علیه السلام در باب اهمیت و ضرورت امانتداری می فرماید:

«عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام اُتْمَنَنِي عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لِأَدِّيْتُهُ إِلَيْهِ؛ بر شما باد که امانت را (به صاحبش) بازگردانید. قسم به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق، به پیامبری فرستاد اگر قاتل پدرم امام حسین علیه السلام، شمشیری که با آن پدرم را شهید کرد به امانت به من می سپرد، آن را (امانتداری کرده و) به او مسترد می کردم».

گاهی اوقات، تعصبات بی جا، پوششی بر روی معنویات ما می شود و افراط و تفریط می کنیم. امام زین العابدین علیه السلام می فرماید نسبت به شمشیری که با آن پدرم شهید شده، خیانت در امانت نمی کنم اما، ما نسبت به امانات مردم چگونه مراقبت کرده و امانتداری می کنیم؟!!

لذا از علائم و نشانه های دوستی با اهل بیت علیهم السلام، امانتداری است.

پنجم: سجده های طولانی

امام حسن عسکری علیه السلام در ادامه ی برشمردن نشانه های دوستی با اهل بیت علیهم السلام و ولایتمداری می فرمایند پنجمین ویژگی شیعیان ما این است که، صاحب سجده های طولانی هستند.

در روایات، بهترین حالت برای یک فرد در پیشگاه خداوند، حالت سجده بیان شده است. متأسفانه از مشکلات برخی مساجد جامعه ی ما همین است

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۱۴؛ امالی الصدوق، ص ۲۰۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۲۵

که دائماً می‌خواهیم سریع نمازمان را اقامه کرده و تمام کنیم و از مسجد برویم، درحالی که این همه زحمت کشیده‌ایم و تا مسجد آمده‌ایم، اتفاقی نمی‌افتد اگر ده دقیقه بیشتر بمانیم و عبادت خدا کنیم و سجودمان را با تانی و تأمل بیشتری انجام دهیم.

سعی کنیم از فرصت سجده‌هایمان، خصوصاً سجده‌های در خلوتمان، بهتر بهره‌برداری کنیم.

حکایت؛ رکوع و سجده‌های آیت‌الله نخودکی رحمته

خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی که می‌فرمود:

در دوران طلبگی، نوجوانی و جوانی ما برخی شب‌ها «لیلة الرکوع» نام داشت. یعنی دو الی سه ساعت در حالت رکوع رازونیاز کرده و مشغول مناجات با خدا می‌شدیم و برخی شب‌ها «لیلة السجود» نام داشت یعنی دو الی سه ساعت، همان عبادات را در حالت سجده انجام می‌دادیم.

طبعاً چنین شخصی باید بشود مرحوم نخودکی اصفهانی و صاحب مقامات رفیع؛

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«عَلَيْكُمْ بِطُولِ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَطَالَ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ هَتَفَ إِبْلِيسُ مِنْ خَلْفِهِ وَ قَالَ يَا وَيْلَهُ أَطَاعَ وَ عَصَيْتُ وَ

سَجَدَ وَ أَيْتُ؛ بر شما باد به درازی رکوع و سجود، زیرا هر کدام از شما رکوع و سجود را به درازا کشد، ابلیس از دنبالش به فریاد آید و گوید: وای بر من، آدمی فرمان برد و من نافرمانی کردم، او سجده کرد و من سر باز زدم».

لذا امام عسکری علیه السلام از ویژگی‌های ولایتمداران و دوستداران ائمه‌ی هدی علیه السلام را «طُولُ السُّجُود» یعنی سجده‌ی طولانی ذکر می‌فرمایند.

ششم: نیکی به همسایه

امام علیه السلام یکی از نشانه‌های شیعیان و دوستداران حقیقی ائمه‌ی هدی علیه السلام را، خوش‌رفتاری نسبت به همسایگان بیان کرده و به اهمیت و جایگاه ویژه‌ی آن در دین اسلام اشاره می‌فرماید.

شیعه‌ی امام زمان علیه السلام و دوستدار اهل بیت علیهم السلام بایستی اخلاق و منش و نحوه‌ی زندگی او باعث ترویج فرهنگ تشیع و تبلیغ اهل بیت علیهم السلام باشد. وقتی دوستان و همسایگان به او نگاه می‌کنند، اخلاق، رفتار، ادب، احترام و همسایه‌داری او موجبات ایذاء و اذیت دیگران را فراهم نکرده بلکه مروج دین اسلام باشد.

در آموزه‌های دین مبین اسلام، حدّ همسایگی از چهار طرف تا ۴۰ خانه بیان شده. شخصی می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: فدایت شوم! حدّ همسایگی تا کجاست؟

امام علیه السلام فرمودند: «أربعین من کُلِّ جانبٍ؛ چهل خانه از هر طرف». و این روایت به گونه‌ای تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی قرآن است که خدای متعال در خصوص حقوق همسایگی می‌فرماید:

«وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ»؛ و به همسایه‌ی نزدیک و همسایه‌ی دور احسان کن.

سفارش و نصیحت‌های متعدد بزرگان دین اسلام بخصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره‌ی رعایت حقوق همسایگان و رسیدگی به امورات ایشان مضاعف بر همه‌ی آن‌چه بیان شد، انسان را شگفت‌زده می‌کند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصیت خود به امام حسن مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام، در آخرین لحظات زندگانی خود می‌فرماید:

«اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةٌ نَبِيَّكُمْ، مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّىٰ ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورِثُهُمْ»؛ از خدا بترسید! از خدا بترسید! درباره همسایگان که همواره مورد سفارش پیامبرتان بوده‌اند. (آن حضرت) به قدری درباره‌ی آنان سفارش می‌کرد که گمان می‌بردیم برای ایشان ارثی معین خواهد کرد.

از مهم‌ترین سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله همواره به اصحاب این بود که به دنبال سکونت در جایی باشید که از همسایگان شایسته‌تری بهره‌مند شوید و این

۱. سوره نساء، آیه ۳۶

۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۴۷، ص ۳۹۹-۳۹۸

خود به اهمیت و نقش ویژه‌ی همسایگان در تأمین سعادت، پرورش روح و آسایش انسان، اشاره می‌کند.

زمانی که یکی از اصحاب به پیامبر ﷺ عرض کرد:

تصمیم خرید منزلی دارم و به نظرتان کدام محله را انتخاب کنم، پیامبر ﷺ بدون این که به محله‌ی خاصی اشاره نمایند، فرمودند: «الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ، الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ؛ اول همسایهات را ببین (و انتخاب کن) و سپس خانه را بخر، اول رفیق (و همراه انتخاب کن) و بعداً سفر (کن)».

در حدیث مهم و شگفت‌انگیز دیگری، رسول گرامی اسلام ﷺ در خصوص احترام و رعایت حقوق همسایه می‌فرماید:

«حُرْمَةُ الْجَارِ عَلَيِ الْإِنْسَانِ كَحُرْمَةِ أُمِّهِ؛ احترام همسایه، مثل احترام مادر بر انسان لازم است».

از تمامی آنچه از آیات و روایات در باب رعایت حقوق همسایه‌داری عرض کردیم، پیام‌های مهمی بدست می‌آید:

اولاً: طبق دستورات دین، تا چهل خانه از هر طرف، همسایه محسوب شده و رعایت حقوق و رسیدگی به امور آنها لازم است.

ثانیاً: سفارش به رعایت حقوق همسایگان کِراًراً و به دفعات متعدد در کلام معصومین علیهم‌السلام و سیره‌ی ایشان بیانگر اهمیت و جایگاه ویژه‌ی این

۱. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۰۹

۲. منتخب میزان الحکمة، محمدی ری‌شهری، دارالحدیث، ۱۳۸۲، ص ۱۱۶

فضیلت اخلاقی در دین اسلام است.

ثالثاً: انسان تا جایی که می‌تواند قبل از خرید منزل، به همسایه‌ای که قرار است عمری در جوار و همسایگی او زندگی کند توجه کرده و محل سکونت خود را با توجه به شایسته بودن همسایه، انتخاب کند.

رابعاً: همسایه‌ی شایسته در رشد و شکوفایی معنوی انسان بسیار مؤثر است.

خامساً: احترام به همسایگان و رعایت حقوق ایشان، مثل احترام به مادر واجب و لازم است.

و البته پیام‌های بسیار دیگری نیز در همین بخش می‌توان بیان کرد که از باب اختصار، از آن عبور می‌نماییم.

همه‌ی آنچه بیان کردیم، برای روشن‌تر شدن نقش ویژه‌ی همسایه‌داری در ایمان انسان بود. اما متأسفانه گاهی اوقات ملاحظه می‌شود که فردی می‌آید و مثلاً می‌گوید: ما در یک مجتمعی زندگی می‌کنیم و نمی‌دانیم همسایگان ما چه کسانی هستند!! همین رویه‌ی غلط و اشتباه است که جامعه‌ی ما را روزبه‌روز به سمت سقوط اخلاقی پیش می‌برد. اگر هریک از متدینین در هر منطقه‌ای که سکونت دارند، مثل پایگاهی از پایگاه‌های رسول خدا ﷺ، همین حدیث ایشان را در زندگی خود عملیاتی می‌کردند و تا ۴۰ خانه از همسایگان خود مراقبت و به امورات آنها رسیدگی می‌کرد، از بسیاری از انحرافات جلوگیری می‌شد.

معنی حُسْنُ الْجَوَارِ، فقط سلام و علیک کردن با همسایه نیست، بلکه با همسایه خوب رفتار کردن، از حال همسایه باخبر شدن و به یک نحوه، ارتباط

اخلاقی و معاشرت سازنده بر انتقال باورهای دینی است و با معنای تجسس و دخالت در امور دیگران متفاوت است.

هفتم: کثرت یاد خدا

امام عسکری علیه السلام یکی دیگر از انتظارات ائمه علیهم السلام از شیعیان را، به یاد خدا بودن می‌داند.

وقتی انسان به یاد خدا بود و خدا را فراموش نکرد، مثل ظرفی می‌شود که به بی‌نهایت وصل است و هیچ‌گاه خالی و تهی نمی‌گردد. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید و او را در هر صبح و شام تسبیح نمایید (و به پاکی بستنید).»

انسانی که به یاد خدا باشد، برای رسیدن به کمالات و تعالی روح، وظایف خود را به خوبی انجام داده و از گناه و معاصی اجتناب می‌کند. چرا که یاد خدا یعنی توجه به سرچشمه‌ی قدرت روحی و معنوی و راه رسیدن به کمال و سعادت ابدی.

سؤال: چرا امام علیه السلام در این روایت، کثرت یاد خدا را از شیعیان خواسته است؟

پاسخ:

این که امام حسن عسکری علیه السلام در این روایت شریف می‌فرمایند انتظار ما از کسانی که ادعای دوستی و تبعیت از ما را دارند این است که زیاد به یاد خدا باشند و در آیه‌ی شریفه‌ی مذکور نیز همین مطلب به عنوان دستور به مؤمنین بیان شده، به این علت است که:

اولاً: شیطان که دشمن قسم‌خورده‌ی انسان است در حال غفلت و بی‌توجهی از خدا به انسان نزدیک می‌شود و انسان که دائماً به یاد خداست، هرگز اسیر دام‌های شیطان نمی‌شود.

ثانیاً: یاد خدا، سنت نیکویی برای تقویت روح انسان است تا آدمی را به مدارج عالیّه نائل نماید؛ همچنان که خداوند نسبت به ملائکه می‌فرماید:

«يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفُتُونَ»؛ آنان شبانه روز بی آنکه

سستی ورزند، خداوند را به پاکی می‌ستایند».

لذا انسانی که می‌خواهد خوی فرشته‌گی پیشه کند، بایستی دائم‌الذکر بوده و مدام به یاد خدا باشد.

بحث در باب ذکر و اقسام آن، مراتب آن، مواقف آن و آثار آن بسیار است که ما از باب اختصار، از آن عبور می‌کنیم.

هشتم: یاد مرگ

ویژگی دیگری که امام علیه السلام به عنوان انتظار خود از شیعیان نام می‌برد، به یاد مرگ بودن است. باور یک شیعه و دوستدار اهل بیت علیهم السلام این است که،

روزی باید از همه‌ی تعلقات دنیوی جدا شد و به سفر آخرت رفت و لذا به یاد مرگ بوده و خود را برای رسیدن آن روز آماده می‌کند.

رسول اکرم ﷺ به اباذر غفاری فرمودند:

«يَا اباذر! إِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالْمَسَاءِ؛ روز خود را که

آغاز می‌کنی، وعده‌ی شب به خودت نده.»

چه ضمانتی است که ما شب را صبح، و یا صبح را به شب برسانیم؟ چه تضمینی است که اگر از منزل خارج شدیم، سالم به منزل بازگردیم؟

برخی از ما، مردن را فراموش کردیم که عمل صالح در زندگیمان به حاشیه رفته است! اگر کسی ایمان به مرگ و مردن داشته باشد و به یاد لحظه‌ی رفتنش از این عالم باشد، چنانچه مدیون و یا بدهکار باشد، خوابش نمی‌برد. این که گاهی مدیون هستیم و راحت سرمان را روی بالش گذاشته و می‌خوابیم، به این علت است که از یاد مرگ غافل هستیم.

خاطره: جوانی که به یاد مرگ بود

روزی، جوان متدینی که هنوز ازدواج نکرده و حدود ۲۶ سال سن داشت، به من مراجعه کرد و گفت: حاج آقا! من می‌خواهم به کربلا بروم و مبالغی خمس بدهکار هستم که قبلاً با شما دستگردان کرده بودم. این چک‌ها را از من قبول کنید. من شاید رفته‌م و دیگر باز نگشتم (جوان مجردی چنین به یاد مرگ است و بسیار هستند پیرمرد و پیرزن‌هایی که مرگ را از یاد برده‌اند). چک‌ها را داد و گفت: حاج آقا! من می‌خواهم یک احتیاطی هم بکنم که شاید

در امر نمازهایم سستی کرده باشم. چون می‌دانم نماز را هنگامی می‌توان نیابت کرد که فرد مرده باشد. کارت خود را داد و گفت: پول نیابت ۵ سال نماز را نزد شما به امانت می‌گذارم. اگر رفتم و بازنگشتم، نماز را به مدت ۵ سال برای من به نیابت انجام دهند و اگر هم که بازگشتم، مبلغ را بازپس می‌گیرم، چون باید خودم بخوانم. گفتم: جوان، پولت را بردار. ان شاء الله سالم باز می‌گرددی و خودت نمازهای قضا شده‌ات را به جا می‌آوری. گفت: حاج آقا! از شما خواهش می‌کنم، شاید رفتم و باز نگشتم.

اما برخی را نیز می‌بینید که خروارها بدهکارند اما عین خیالشان نیست. علت هم فراموشی مرگ است. یکی از نشانه‌های دوستی با اهل بیت علیهم‌السلام، یاد مرگ است.

در جلد دوم و سوم همین کتاب، بحث مفصلی پیرامون مرگ ارائه شد که در این جا از باب اختصار، به همین مقدار بسنده می‌نماییم.

نهم: خواندن قرآن

امام عسکری علیه‌السلام می‌فرماید دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام، اهل تلاوت قرآن بوده و با این کتاب آسمانی انس و الفت دارند.

واضح و مبرهن است که منظور امام علیه‌السلام از تلاوت، خواندن قرآن و عمل به آیات آن است؛ وگرنه کسانی که قرآن را می‌خوانند اما در زندگی و در اعمالشان دستورات آن را انجام نمی‌دهند، جزء مؤمنین و پیروان ائمه علیهم‌السلام نمی‌توانند باشند. چنان که امام باقر علیه‌السلام، قاریان قرآن را به سه گروه تقسیم فرموده و انگیزه‌های هریک از آنها را از تلاوت قرآن بیان نموده و می‌فرمایند:

«۱- کسانی که قرائت قرآن را وسیله‌ای برای امرارمعاش و تقرب و نزدیکی با پادشاهان و سلاطین و فزونی طلبی نسبت به مردم قرار داده‌اند.

۲- کسانی که قرآن را می‌خوانند و تنها حروف آن را گرفته و حدود آن را ضایع می‌کنند.

۳- کسانی که قرآن را تلاوت نموده و با دستورات شفابخش آن، بیماری‌های قلبی و فکری خویش را درمان می‌نمایند. شب‌ها با تلاوت قرآن مانوس بوده و روزها در صحنه‌های زندگی از آن‌ها الهام می‌گیرند و به خاطر انس با قرآن، پهلو از رختخواب تهی می‌کنند. پس خدا به خاطر این گروه از حاملان معارف قرآن، بلا را از اجتماعات دور کرده و به خاطر ایشان، باران رحمت خود را فرو می‌فرستد. به خدا قسم این دسته در جامعه، از کبریت احمر کمیاب‌تر هستند»^۱.

دهم: صلوات بر پیامبر ﷺ

در ادامه‌ی حدیث، امام عسکری علیه السلام از یکی دیگر از انتظارات خود از شیعیان پرده برداشته و می‌فرماید دوستداران و تابعین ائمه‌ی هدی علیهم السلام، زیاد صلوات بر پیامبر می‌فرستند و به ذکر صلوات مداومت دارند. سپس امام علیه السلام یکی از دلایل مداومت به صلوات را بیان کرده می‌فرماید:

«فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ؛ از پی هر صلواتی، ۱۰

حسنة برای انسان نگاشته می‌شود».

این دستورالعمل امام عسکری علیه السلام، برکات بسیاری دارد که یکی از آنها، جنبه‌ی ذخیره‌ای آن است. کسانی که به دنبال ذخیره‌ی حسنات هستند، از بهترین اذکار برای این کار، صلوات است.

در روایتی از امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که:

شخصی به ایشان عرض کرد: گناهی از من سر زده که به واسطه‌ی آن، از مغفرت الهی مأیوس شده‌ام. اینک باید چه کنم؟
علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيَّ مَا يَكْفُرُ بِهِ ذُنُوبُهُ فَلْيَكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا؛ کسی که توانایی ندارد کاری انجام دهد که کفاره‌ی گناهانش شود، پس بسیار صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، زیرا صلوات، گناهان را نابود می‌کند نابودکردنی»^۱.

و نیز در عظمت و بزرگی صلوات به لحاظ جایگاه و رتبه در بین اعمال روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«أَثْقَلُ مَا يَوْضَعُ فِي الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الصَّلَاةُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِي؛ سنگین‌ترین عملی که روز قیامت در ترازوی اعمال گذاشته می‌شود، درود بر محمد و اهل بیت اوست».

مجموعه مواردی که نگاشته شد، بخشی از انتظارات اهل بیت علیهم السلام از

۱. جامع الأخبار، ص ۵۸.

۲. بحار الأنوار: ۹۴/۴۹/۹.

شیعیان بوده که ائمه علیهم السلام اوصاف مطیع و محب خود را این گونه به تصویر می کشند. آن چه محب و دوستدار واقعی امام عصر عجلتو می بایست بعنوان برنامه‌ی زندگی جهت جلب رضای امام خود انجام دهد.

تَوَلَّى وَ تَبَرَّى تَا كَجَا؟

امام حسن عسکری علیه السلام از آباء گرام خود روایتی از پیامبر اسلام (ص) در خصوص حدّ حبّ و بغض و تولّی و تبرّی نقل کرده و می فرمایند:

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکی از اصحاب خود فرمودند: «يَا عَبْدَ اللَّهِ أَحِبِّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغِضْ فِي اللَّهِ وَ وَالِ فِي اللَّهِ وَ عَادِ فِي اللَّهِ؛ ای بنده‌ی خدا! برای خدا دوست بدار و برای خدا دشمن بدار، برای خدا محبت و دوستی کرده و برای خدا، عداوت پیشه نما».

بغض و دشمنی و دوستی و ولایت محوری بایستی رنگ الهی به خود بگیرد. سپس حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَإِنَّهُ لَنْ تُنَالَ وَ لَا يَهُ اللَّهُ إِلَّا بِذَلِكَ؛ کسی جز این راه، به دوستی خدا نخواهد رسید».

نماز بدون ولایت اولیاء الهی، انسان را به مقصد نمی رساند. مثل عبدالرحمن ابن ملجم مرادی که نماز شب هم می خواند. قرآن خواندن، بدون بغض نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام، انسان را به جایی نمی رساند؛ مثل خوارج نهروان که قرآن می خواندند اما در برابر ولی خدا هم صف آرای کردند.

ارزش و شرافت و اعتبار انسان، به همراهی با خداست. محبت باید برای خدا باشد. بغض و عداوت باید برای خدا باشد. با کسانی دوست باشید که با

خدا دوست هستند و با کسانی دشمن باشید که، دشمن خدا و دین او هستند. به معنای دیگر، تراز و شاقول زندگی، خدا باشد.

اگر می‌خواهیم به ولایت الله برسیم، باید خط‌کش و میزان در زندگی، رضایت پروردگار باشد.

سپس پیامبر ﷺ فرمودند: «وَلَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعَمَ الْإِيمَانَ وَ إِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ؛ وَ هِيَ كَسٍ حَتَّى إِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَ رُزْهُاشِ هُمْ بَسِيَارٌ بِأَشَدِّ، بَدُونَ أَنْ مَزَّةَ إِيْمَانٍ رَا نَخْوَاهِدُ چشید».

اگر کسی چنین شد که حبّ و بغض و تولی و تبرایش برای خدا بود، نمازش و روزه‌اش، عبادت حقیقی است.

یکی از متدینین برایم تعریف می‌کرد و می‌گفت: کسی را می‌شناسم که به خدا، مقدّسات الهی و اهل بیت علیهم‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم توهین می‌کند. چندین بار با او صحبت کردم ولی نمی‌پذیرد و گاهی در جلسات که هستیم، شروع می‌کند به گفتن حرف‌های باطل. ما و دوستانش هم سکوت می‌کنیم و هرچه می‌گوید، دیگر کسی جواب حرف‌های باطل او را نمی‌دهد.

گفتم: مرد حسابی! به تو هم می‌شود گفت متدین؟! اگر به پدر خودت توهین می‌کرد، ساکت می‌شدی؟ او مقابل تو، به امام زمان عجل‌الله‌فرجه توهین می‌کند و تو ساکتی؟!

گفت: حاج آقا! در جمعی که هستیم، می‌گویند حرف زدن با این آدم فایده‌ای ندارد و اثر نمی‌کند.

گفتم: بله، آدمی که چنین است، قلبش مثل سنگ است.

با سیه دل چه سود گفتن و عطا

نرود میخ آهنین در سنگ^۱

چنین انسان سیاه‌دلی، هرچه هم به او بگویید در او تأثیرگذار نیست و قرآن نسبت به این چنین افراد می‌فرماید:

«هُم قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ؛ آنان دل‌هایی دارند که با آن حق را درک نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنان هم‌چون چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند».

قرآن می‌فرماید این‌ها مثل حیوان شده‌اند و بلکه از حیوان پست‌تر شده‌اند. خب چنین شخصی، هرچه هم که بگویی در او اثری ندارد. ولی وقتی این چنین فردی در جمعی دارد القای شبهه می‌کند و در مقابل عده‌ای توهین به مقدسات می‌کند، باید دهانش را در آن جمع بست. باید همان‌جا جواب حرف‌های باطلش را بدهید؛ هرچند که حرفتان در او اثر نکند. وقتی مشغول تخریب اذهان دیگران است و مثل یک ویروس در حال انتشار مفاسد اعتقادی است، باید برای خدا جلوی او را گرفت. این می‌شود دوستی و دشمنی برای خدا. بسیار بوده‌اند در تاریخ اسلام، کسانی که نماز بسیار می‌خواندند و بسیار روزه‌دار بودند اما دوستی‌ها و دشمنی‌هایشان برای مقاصد

۱. گلستان سعدی، باب دوم، حکایت.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

دنیوی بوده است. اگر با کسی دوست بودند، برای رسیدن به مقامات بهتر، و اگر با کسی دشمنی می‌کردند، برای اندکی ثروت دنیا بود. خب چنین فردی را می‌توان گفت مسلمان واقعی؟؟

یکی از بزرگترین درس‌های قیام اباعبدالله‌الحسین علیه السلام همین حبّ و بغض برای خدا بود. امام حسین علیه السلام با فکر یزید، مرام یزید و افکار شوم بنی‌امیه برای خاتمه‌بخشی به دین اسلام مخالف بود. به جای یزید، هر کس دیگری هم بود، امام حسین علیه السلام با او می‌جنگید و لذا امام حسین علیه السلام فرمود:

«وَيَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُعَلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِي لَا يُبَاعُ لِمِثْلِهِ؛ يَزِيدُ مَرْدِي اسْتِ فَاسِقٍ وَ مِیْگَسَارِ، قَاتِلِ بِي گناهانِ که آشکارا مرتکب گناه می‌شود. بنابراین هر شخصی همانند من، با همچون یزید، بیعت نخواهد کرد».

این مشخصات و ویژگی‌های بسیار خطرناکی بود که در یزید وجود داشت و امام حسین علیه السلام با چنین افکاری مبارزه نمود. این مبارزه و مقابله‌ی امام حسین علیه السلام، بغض و عداوت فی‌الله و برای خداست.

سپس در ادامه‌ی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«وَقَدْ صَارَتْ مُوَآخَاةُ النَّاسِ يَوْمَكُمْ هَذَا أَكْثَرَهَا فِي الدُّنْيَا عَلَيْهَا يَتَوَادُّونَ وَ عَلَيْهَا يَتَبَاغَضُونَ وَ ذَلِكَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً؛ و بیشترین مقدار برادری مردم امروز با یکدیگر بر پایه‌ی دنیا است و براساس آن با یکدیگر دوستی و دشمنی می‌ورزند و لذا فایده‌ای در بر ندارد».

با توجه به این که حدیث مربوط به زمان پیامبر ﷺ است که خلوص‌ها بیشتر بوده، اما رسول خدا ﷺ می‌فرمایند اکثر دوستی‌های شما بخاطر دنیاست، یعنی به خاطر مادیات، بخاطر پُست و مقام و یا برای رسیدن به مال دنیا با هم رفیق هستید. یعنی «خدا» به حاشیه رفته است و فروع است، جای اصول را گرفته است. این نوع محبت، بار زمین‌مانده‌تان را به مقصد نخواهد رسانید.

سپس امام عسکری علیه السلام می‌فرمایند:

«فَقَالَ الرَّجُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ أَنِّي قَدْ وَالَيْتُ فِي اللَّهِ وَ عَادَيْتُ فِي اللَّهِ؛ چگونه بفهمم ولایت من الهی بوده و دشمنی من برای خداست؟»

در ادامه سؤال دیگری مطرح کرد و گفت:

وَمَنْ وَلِيَّ اللَّهِ حَتَّى أُوَالِيَهُ؟ چه کسی ولیّ خداست تا با او دوستی کنم؟

وَمَنْ عَدُوُّهُ حَتَّى أُعَادِيَهُ؟ و چه کسی دشمن خداست تا با او دشمنی نمایم؟

فَأَشَارَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ أَتَرَى هَذَا؟ قَالَ: بَلَى! قَالَ: وَلِيٌّ هَذَا وَلِيُّ اللَّهِ فَوَالِيهِ وَ عَدُوٌّ هَذَا عَدُوُّ اللَّهِ فَعَادِيهِ؛ پیامبر ﷺ به علی عليه السلام اشاره کرده و فرمود: آیا این آقا را دیدی؟ گفت: بلی! فرمود: دوست او، دوست خداست. پس با او دوستی کن و او را دوست بدار و دشمن او، دشمن خداست پس با دشمنش دشمنی نما».

این اشاره‌ی پیامبر ﷺ تراز زندگی هر کس را معین می‌کند که ولایت و همراهی با ولایت خطاکش و مسیر درست زندگی و راه‌ورسم رسیدن به کمال است.

اما، آخر حدیث شنیدنی است:

سپس پیامبر ﷺ فرمودند: «وَالْوَالِیِّ هَذَا وَلَوْ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِيكَ وَوَلَدِكَ؛ با هر کس که با علی بن ابی طالب دوست است دوستی کن هر چند که او قاتل پدر و فرزند تو باشد.

وَ عَادِ عَدُوَّ هَذَا وَلَوْ أَنَّهُ أَبُوكَ أَوْ وَلَدُكَ؛ و با دشمن او، دشمنی نما هر چند دشمن علی ﷺ، پدر و فرزند تو هستند»^۱.

با این حدیث، تکلیف صله‌ی رحم با کسانی که دشمن خدا و یا دشمن ولیّ خدا هستند، روشن می‌شود. از پدر و اولاد نزدیک‌تر در ارحام انسان وجود ندارد. اولاد و پدری که دشمن دین هستند، چه ارزشی دارند؟ لذا صله‌ی رحم و رفاقت با دوستان و نزدیکان، به اعتبار رعایت حرمت دین و ارزش‌های دینی است و آن‌جا که انسان با دشمنان خدا مواجه است، می‌بایست به خاطر خدا با آن‌ها مقابله نماید.

آثار دوستی با اهل بیت ﷺ

اما در پایان این فراز، خوب است اشاره‌ای به بخش اندکی از آثار مثبت تولی (دوستی با اهل بیت ﷺ) در زندگی انسان داشته باشیم:

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۳۶.

۱. امان از آتش جهنم

در روایتی از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل است که می‌فرمایند:

«وَلَايَتِي وَوَلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِي أَمَانٌ مِنَ النَّارِ؛ دوستی با من و خاندان من باعث در امان بودن از آتش [دوزخ] است».

۲. برتر از یک سال عبادت

رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند:

«حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ يَوْمًا خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ یک روز دوستی خاندان پیامبر، برتر از عبادت یک سال است».

۳. پاک شدن گناهان

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«إِنَّ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَحُطُّ الذُّنُوبَ عَنِ الْعِبَادِ كَمَا تَحُطُّ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ الْوَرَقَ عَنِ الشَّجَرِ؛ به درستی که دوستی ما اهل بیت، گناهان بندگان را می‌ریزد، همان‌گونه که باد شدید، برگ را از درخت جدا می‌سازد».

۴. سود دنیا و آخرت

رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرمایند:

۱. همان، ج ۲۷، ص ۸۸

۲. همان، ج ۲۷، ص ۱۰۳؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۳۷

۳. ثواب الأعمال، ص ۲۲۳

«مَنْ أَرَادَ التَّوَكُّلَ عَلَيَّ اللهُ فَلْيُحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْجُو مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ فَلْيُحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي وَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيُحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي وَمَنْ أَرَادَ دُخُولَ الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَلْيُحِبِّ أَهْلَ بَيْتِي فَوَاللَّهِ مَا أَحَبَّهُمْ أَحَدٌ إِلَّا رِبِحَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛

هر کس توکل به خدا را می‌خواهد، باید اهل بیت مرا دوست بدارد؛
و هر کس نجات از عذاب قبر را می‌خواهد، پس باید اهل بیت مرا دوست بدارد؛

و هر کس که حکمت را می‌خواهد، باید اهل بیت مرا دوست بدارد؛
و هر کس وارد شدن به بهشت بدون حساب را می‌خواهد، باید اهل بیت مرا دوست بدارد؛

پس به خدا سوگند احدی به آنها مهر نمی‌ورزد مگر این که در دنیا و آخرت سود می‌کند».

۵. اجر عظیم

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ حَقَّقَ حُبَّنَا فِي قَلْبِهِ جَرَى يَنْابِيعُ الْحِكْمَةِ عَلَى لِسَانِهِ وَ جُدَّدَ الْإِيْمَانُ فِي قَلْبِهِ وَ جُدَّدَ لَهُ عَمَلُ سَبْعِينَ نَبِيًّا وَ سَبْعِينَ صَدِيقًا وَ سَبْعِينَ شَهِيدًا وَ عَمَلُ سَبْعِينَ عَابِدًا عَبْدَ اللهِ سَبْعِينَ سَنَةً؛ هر کس ما اهل بیت را دوست بدارد و دوستی ما را در دل خود محقق کند، چشمه‌های حکمت بر زبانش جاری می‌-

۱. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۱۶

۲. همان، ج ۲۸، ص ۹۰

شود و ایمان در قلبش تجدید می‌شود و ثواب عمل هفتاد پیامبر و هفتاد راستگو و هفتاد شهید و ثواب عمل هفتاد عابد که هفتاد سال عبادت کرده‌اند، برای او نوشته می‌شود».

۶. بهره‌مندی از شفاعت

پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ می‌فرمایند:

«الزَمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ يُودُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا؛ پیوسته با دوستی ما اهل بیت همراه باشید. پس بدرستی که هر کس روز قیامت خدا را ملاقات کند در حالی که ما را دوست دارد، با شفاعت ما وارد بهشت می‌شود».

۷. آسانی عبور از پل صراط

همچنین ایشان می‌فرمایند:

«أَبْتِكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي؛^۱ ثابت‌قدم‌ترین شما بر پل صراط، کسی است که ثابت‌ترین دوستی را نسبت به من و خاندان من دارد».

به خوبی روشن و مشخص است، آنچه به عنوان دوستی و محبت به اهل بیت علیهم‌السلام در روایات فوق از آن یاد شده، و اثرات گرانبه‌ای بیان شده برایش ذکر شده است، همان «تَوَلَّى» و یا دوستی لسانی، قلبی و عملی با ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام است که از آن به راه فلاح و سعادت حقیقی تعبیر شده است.

۱. الأمالی شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۳

۲. اهل‌البیت فی‌الکتاب و السُّنَّة، ص ۴۲۵

فراز سی و هفتم: ملاک حق و باطل

فَالْحَقُّ مَا رَضِيتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا أَسَخَطْتُمُوهُ

پس حق آن است که شما به آن خشنود شدید، و

باطل آن است که شما از آن ناخشنود گشتید

در این فراز از زیارت امام عصر علیه السلام معیار حق و حقیقت را رضایت و خشنودی ائمه علیهم السلام و ملاک بطلان هر عملی را سخط و نارضایتی ایشان نام می‌برد. میزان صحت و راستی هر عملی، بسته به میزان رضایت اهل بیت علیهم السلام از آن عمل است و در هر عملی که رضایت ائمه علیهم السلام نباشد و آن کار موجبات ناراحتی ایشان را فراهم کرده باشد، دلیل بر باطل بودن آن کار است.

با توجه به این که هر انسان خداجو و حق طلب برای رسیدن به فلاح و رستگاری، به دنبال شناخت حق و تمییز و تشخیص آن از باطل است، لذا این فراز را می‌توان به عنوان یکی از کاربردی‌ترین فرازهای موجود در زیارت‌های اهل بیت علیهم السلام نام برد. لیکن لازم است برای بهتر روشن شدن فراز، به چند نکته‌ی اساسی توجه نماییم.

معنای لغوی حقّ و باطل

الف) حقّ

در لغت، معانی مختلفی برای این کلمه ذکر شده است. به طور مثال، مرحوم راغب در کتاب المفردات، اصل حق را به معنای مطابقت و موافقت ذکر کرده است.^۱

از دیگر معانی که برای «حق» ذکر شده است می‌توان به: ضدّ باطل، وجود ثابت^۲ و ... اشاره کرد.

ریشه‌شناس معانی لغت عرب درباره‌ی لفظ «حق» می‌گوید:

«له أصل واحد يدل على أحكام الشيء و صحّته و هو نقيض الباطل ثم يرجع إليه كل فرع بوجود الاستخراج^۳؛ لفظ حق، ضدّ باطل است و یک ریشه که حاکی از اتقان و پایداری شیء است بیشتر نداشته و تمامی معانی به ظاهر مختلف، به همین یک معنی بازمی‌گردد».

ب) باطل

معمولاً از معنای حق، ضدّ آن یعنی باطل فهمیده می‌شود. احمد بن فارس صاحب کتاب مقایس اللغة در توضیح معنای باطل می‌نویسد:

«باطل یک معنا بیشتر نداشته و آن، بی‌واقعیتی است».

۱. راغب اصفهانی، المفردات، ص ۱۲۹

۲. تاج العروس، ج ۱، ص ۴۳۲

۳. مقایس اللغة، ۱۵/۲

در کتاب اقرب‌الموارد درباره‌ی باطل می‌نویسد:

«مقابل حق است و آن را فاسد و بی‌اثر و ضایع می‌سازد»^۱.

همچنین صاحب قاموس قرآن می‌نویسد:

«باطل آن است که در قضاوت عمومی مضمحل شده و بشر در عین ابتلا به ضرر و ناحق بودن آن حکم می‌کند»^۲.

حق و باطل در کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

اینک که به معانی لغوی حق و باطل پی بردیم، تفسیر حق و باطل را در کلام علی علیه السلام بررسی می‌نماییم.

ایشان در بخشی از سخنان خود در حین ایراد خطبه می‌فرمایند:

«لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا^۳؛ برای هر حقی، باطلی نیز قرار داده شده است».

در جای دیگر و در تفسیر حق و باطل به زیبایی، سرانجام آن دو را توصیف نموده و می‌فرماید:

«إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ وَ بَرِيءٌ^۴ وَ إِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَ بِيءٌ^۴؛ حق سنگین،

اما گواراست و باطل، سبک اما بلاخیز و مرگ‌آور است».

۱. اقرب‌الموارد، ج ۱، ص ۸۸

۲. تاج‌العروس، ج ۱، ص ۴۳۲

۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۴

۴. همان، حکمت ۳۶۸

اهل بیت علیهم السلام معیار تشخیص حق از باطل

باید دانست که اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از ایشان در کنار قرآن، وظیفه‌ی تفسیر و تعلیم آیات قرآن را به عهده داشته و مانند پرچم و نشانه‌ای، محور حق و درستی بوده و مردم باید خود را با این محور سنجیده تا بدانند، تا چه اندازه بر محور حق منطبق بوده و بر راه راست استوارند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در تفسیر چگونگی تبعیت و پیروی از اهل بیت علیهم السلام برای رسیدن به حقیقت و کمال بشری می‌فرماید:

«و خداوند در میان ما پرچم و نشانه‌ی حق را برافراشت. هرکسی که از آن پیش بیفتد، از دین خارج شده و هرکس با آن مخالفت نماید، نابود گردد و فقط هر کسی که با آنان همراهی نماید، به حق پیوسته است»^۱.

اهل بیت علیهم السلام آینه‌ی تمام‌نمای حق بوده؛ چنان که خداوند در شأن ایشان می‌فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت (پیامبر) دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

ایشان پاک و معصوم هستند و لذا معیار تام و تمام حق بوده و مسیر آن‌ها تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله و نگاه‌دارنده‌ی انسان از هرگونه انحراف است.

۱. همان، خطبه ۹۹

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳

بارها پیامبر گرامی اسلام ﷺ به این مطلب با تعابیر مختلف نظیر «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ»؛ حق با علی است و علی با حق» اشاره فرمودند. پس، برای شناخت حق از باطل و اهل حق از اهل باطل، هیچ تردیدی وجود ندارد که ائمه عليهم السلام تنها ملاک و معیار شایسته‌ای هستند که اگر کسی در فکر و عمل با ایشان و سخنان گهربارشان هماهنگ و همگام و تابع باشد، به حق نزدیک بوده و هرچه احساس دوری و غربت از این ذوات مقدسه داشته باشد، از حق نیز دور شده و به باطل نزدیک گردیده است و به عبارت دیگر، نگرش هر کس نسبت به ائمه عليهم السلام، حق و باطل بودن او را نشان می‌دهد.

امیرالمؤمنین علی عليه السلام در نهج البلاغه و در توصیف تبعیت و همراهی با ائمه عليهم السلام می‌فرماید:

«انظروا أهل بيت نبيكم فالزموا سمتهم و اتبعوا أثرهم فلن يخرجوكم من هدى... و لا تسبقوهم فتضلوا و لا تتأخروا عنهم فتهلكوا»؛ به خاندان پیامبرتان بنگرید و همراه ایشان باشید، به هر سمتی که گام برمی‌دارند، شما هم به همان سمت گام بردارید. زیرا آن‌ها هرگز شما را از راه راست خارج نمی‌کنند و از آن‌ها پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از آنان عقب نمانید که هلاک خواهید شد».

حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی در شرح این خطبه از نهج البلاغه می‌فرماید:

۱. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۸۷

۲. همان، خطبه ۹۷

«از این بخش از خطبه، به خوبی استفاده می‌شود که مفهوم ولایت این نیست که انسان با دستورات آن بزرگواران، گزینشی برخورد کند بلکه ولایت حقیقی آن است که، در همه چیز و در همه حال، سر به فرمان آن بزرگواران باشد و آن‌ها که تنها در گفتار یا پاره‌ای از رفتارهای فردی و اجتماعی تابع اهل بیت علیهم‌السلام هستند، موالیان حقیقی نیستند؛ مدعیانی هستند در لباس موالی! بدیهی است که منظور امام علیه‌السلام، تنها عصر و زمان او نیست؛ چرا که اهل بیت علیهم‌السلام را به عنوان امام و پیشوا معرفی می‌کند نه فقط خودش را»^۱.

در جای دیگری، مولا علی علیه‌السلام در توصیف ائمه علیهم‌السلام می‌فرماید:

«هم أزمّة الحق و أعلام الدین و ألسنة الصدق؛ آنان زمامداران حق و پیشتازان دین و زبان‌های صدق‌اند»^۲.

حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی در تفسیر این خطبه نیز می‌فرماید:

«آن‌چه در این فراز از خطبه خوانده‌اید، این حقیقت را به عالی‌ترین بیان تبیین می‌کند که با وجود اهل بیت و عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در میان مسلمانان و پیروی مردم از سخنان ایشان، هرگز خطر گمراهی آن‌ها را تهدید نمی‌کند»^۳.

۱. پیام امام، ج ۴، ص ۳۱۹

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۷

۳. پیام امام، ج ۳، ص ۵۷۹

لذا با عنایت به همه‌ی آن چه در باب حق و باطل و ملاک و معیار حقیقت بیان شد، باید مجدداً اشاره‌ای به کلام امام عصر علیه السلام نماییم که فرمودند:

«حق آن است که شما به آن خشنودید و باطل آن است که شما از آن ناخشنود گشتید».

حکایت؛ اجازات آیت‌الله محمدرضا حدائق

پدرم، حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمدرضا حدائق می‌گفتند:

به خدمت پدرم آیت‌الله حاج شیخ ابوالحسن رفتم و اجازات خودم از مراجع را خدمت ایشان بردم. قصدم این بود که فقط به ایشان اجازات را نشان بدهم. از مراجع بزرگ آن زمان حضرات آیات عظام بروجردی، حکیم، امام خمینی علیه السلام، گلپایگانی و ... از ۱۴ مرجع تقلید اجازات و احکام و کالت داشتم که به ایشان نشان دادم.^۱

پدرم یکایک اجازات را مطالعه کرده و روی زمین گذاشتند. بعد که همه را خواندند، گفتند: بابا!!! من تو را یک نصیحتی می‌کنم؛ پسر من! اگر از ۱۴ مرجع، ۱۴ اجازه نده، بلکه اگر ۱۰۰ اجازه از ۱۰۰ مرجع تقلید داشته باشی ولی، خدا و امام زمان علیه السلام از تو راضی نباشند، بار تو روی زمین مانده است و اگر این اجازات را نمی‌داشتی ولی امام زمان علیه السلام از تو راضی باشند، نگران نباش.

۱. اجازه ایشان در سال ۱۳۳۹ از حضرت امام خمینی علیه السلام زمانی بود که امام علیه السلام هنوز مطرح نشده و مرحوم آیت‌الله بروجردی هم هنوز در قید حیات بودند و به جرأت می‌توان گفت اجازه ایشان از امام علیه السلام بی‌نظیر بود و کسی، چنین وکالتی از ایشان نداشت؛ چرا که امام عباراتی در اجازه‌نامه در توصیف امام ذکر کرده‌اند که با تجلیل و تکریم بسیار همراه است.

وجاهت اصلی آن است که آنان راضی باشند و بپذیرند و قبول کنند.

اهل بیت علیهم السلام، حریم الهی

در حدیثی گهربار از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ حُرْمَاتٍ ثَلَاثَ [ثَلَاثًا] مِنْ حَفِظَهُنَّ حَفِظَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دِينِهِ وَدُنْيَاهُ وَمَنْ لَمْ يَحْفَظْهُنَّ لَمْ يَحْفَظِ اللَّهَ شَيْئًا؛ حرمة الإسلام وحرمتي وحرمة عترتي؛ برای خداوند سه حرمت است. کسی که حرمت آن‌ها را حفظ کند، خدا امر دین و دنیایش را محافظت می‌کند و کسی که حرمت آن‌ها را حفظ نکند، خداوند برای او چیزی را حفظ نمی‌کند: ۱. حرمت اسلام، ۲. حرمت من (پیامبر ص)، ۳. حرمت عترت من.»

همان‌گونه که در حدیث فوق اشاره شد، سه چیز است که برای خدا حرمت ویژه دارد و شکستن حرمت آن‌ها، انعکاس و بازتاب آن به زندگی خود فرد باز می‌گردد؛

اولاً: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید حرمت اسلام باید حفظ شود. دهن کجی، بی‌حرمتی و هتاک به مبانی دین، یعنی تیشه به ریشه‌ی خود زدن. کسانی که حرمت اسلام را می‌شکنند، سر سالم به گور نخواهند برد.

ثانیاً: حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله باید حفظ شود. شکستن حرمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یعنی نابود کردن همه چیز. البته نکته‌ای را باید عرض کنم و آن این‌که، ما توقع داریم کسی به محض گفتن چند کلمه کفریات، صاعقه‌ای از آسمان

بیاید و او را نابود نماید درحالی که چنین نیست. خدا حتی به شمر بن ذی الجوشن هم فرصت داد. روی سینه‌ی امام حسین علیه السلام نشست اما عذاب، همان وقت برای او نازل نشد؛ چهار الی پنج سال به او فرصت داده شد و سپس از او انتقام گرفتند. خدای متعال می‌فرماید:

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُؤْمِلُ بِهِمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُؤْمِلُ بِهِمْ لِيَزِدَّاؤُوا إِثْمًا وَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ؛ و کسانی که کافر شدند، می‌پندارند مهلتی که به آنان می‌دهیم برایشان خوب است، همانا به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناه (خود) بیفزایند و برای آنان عذابی خوارکننده است.»

خداوند می‌فرماید ما به ظالمین فرصت می‌دهیم تا اولاً بهتر خود را نشان داده و ثانیاً آینده نیز نگویند اگر به ما فرصت داده می‌شد، باز می‌گشتیم و اصلاح می‌شدیم.

ثالثاً؛ حرمت عترت پیامبر صلی الله علیه و آله بایستی حفظ شود. عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟ زهرای مرضیه علیها السلام، حسنین علیهما السلام و امروز گل سرسبد عالم هستی، حضرت بقیةالله الأعظم امام زمان عجل الله فرجه. باطل کسی است که حرمت آنها را شکسته و ایشان را به خشم و غضب درآورد.

حکایت؛ حرمت‌شکنی یزید و عاقبت آن

یزید حرمت اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان را شکست و به عواقب بدی دچار شد. بنده از مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی بهلول شنیدم که

می فرمود: یزید سه سال حکومت کرد و هر سه سال، به جنگ با دین در آمد. سال اول، جنگ و نبرد با سیدالشهداء علیه السلام و شهادت ایشان. سال دوم، غارت و جنایت نسبت به مردم مدینه. کار در این جنایت به جایی رسید که در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله، برخی از صحابه‌ی ایشان را گردن زدند. البته این شاید مکافات کاری بود که مردم مدینه با حسین بن علی علیه السلام کردند و سال قبل از این جنایت، امام حسین علیه السلام را با وجود شناخت از ایشان و آگاهی به اهداف بلند ایشان، تنها گذاشتند. امام حسین علیه السلام نیز که فضای مدینه را، فضای پر خفقان دیدند، نیمه شب و مخفیانه دست زن و بچه‌شان را گرفته و در اوج غربت، از شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شدند و در آن روز، مردم بی‌انصاف مدینه، امام زمان خود را تنها گذاشتند.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله، قاعده‌ای کلی به عنوان یک ضابطه مطرح شده است که اگر انسان، موجبات ناراحتی خدا را به خاطر رضایت هم‌نوع خود فراهم نمود، خدا نیز او را، به همان فرد گناهکار واگذار می‌کند و همان گناهکار و شرور بر ایشان مسلط می‌شود:

«إِذَا أَنْتَهَكْتَ الْمَحَارِمَ ... تَسَلَّطُ الْأَشْرَارُ عَلَى الْأَخْيَارِ؛ آن‌گاه که

حریم‌ها مورد تجاوز واقع شد، اشرار بر نیکان مسلط می‌شوند».

مردم مدینه که از ترس یزید و برای خوشایند او، امام زمان خود را تنها گذاشته بودند، گرفتار و مورد هتک حرمت همان یزید واقع شدند. هنوز از شهادت حسین بن علی علیه السلام یک سال نگذشته بود که سربازان یزید به دستور او،

که اموال، جان و نوامیس مردم مدینه را برای سربازانش حلال و مباح کرده بود، به جنایتی بی سابقه در مدینه دست زدند. در این جنایت، تنها خانه‌ای که از دستبرد جنایتکاران یزیدی در امان ماند، منزل امام سجاد علیه السلام بود. ۵۰۰ نفر از زنان مدینه به خانه‌ی امام سجاد علیه السلام پناه آوردند تا مورد تجاوز و عمل منافی عفت واقع نشوند.

اما سال سوم و سومین جنایت یزید، به منجنیق بستن کعبه و تخریب بیت‌الله الحرام بود. در اسناد تاریخی نقل است که دوسوم کعبه، در این جنایت یزید تخریب شد. مرحوم آیت‌الله بهلول می‌فرمود: همین یزید جنایتکار که در سال اول، حرمت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را شکست، در سال دوم حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و در سال سوم هم حرمت خانه‌ی خدا را شکست، به بیماری سختی دچار شد. مریضی او به حدی سخت شد که به مانند انسان‌های مجنون و روانی، ناگهان بی‌دلیل شروع می‌کرد به دویدن و از شدت درد، تمامی امعاء و احشاء او به هم ریخت؛ به حدی که دیگر از درد بی‌تاب می‌شد. اطباء زیادی برای معالجه‌ی او آمدند، اما نتیجه‌ای برای او حاصل نشد. یک طبیب نصرانی را که معروف و حاذق بود آوردند تا یزید را معاینه کند. هرچه طبیب نصرانی یزید را معاینه کرد، متوجه مسئله‌ی خاصی نشد و گفت ظاهر شما که مشکلی ندارد و حکایت از سلامتی شما دارد. یزید گفت: روده‌ها و معده‌ام به هم می‌پیچد. طبیب گفت: تکه‌ای جگر تازه‌ی گوسفند بیاورید. آن تکه جگر را به ریسمانی بسته و به یزید گفت آن را ببلع و فرو ببر. وقتی یزید تکه‌ی جگر را فرو برد و بلعید، طبیب ریسمان را آرام‌آرام بیرون کشید و ناگهان دیدند شش یا هفت بچه‌عقرب کوچک به این تکه کبد چسبیده‌اند.

طیب نصرانی به یزید گفت: این مریضی از بیماری‌های بی‌درمان است. در علم طب، چنین بیماری‌ای وجود ندارد لیکن در شریعت خود خوانده‌ایم چنین بیماری‌های بدون درمانی را خدا به کسانی می‌دهد که فردی از اولیاء خدا یا فردی از فرزندان او را کشته باشند. مگر تو چه کرده‌ای که مبتلا به این بیماری شده‌ای؟

بعد از این که طیب نصرانی متوجه شد یزید چه شخص با عظمتی را به شهادت رسانده است، به یزید گفت: بیماری تو اگر دارو هم داشت، من تو را درمان نمی‌کردم. بعد از آن طیب‌های متعدد دیگری نیز یزید را معاینه کردند و از لاعلاج بودن بیماری‌اش، وی را مطلع کردند، تا این که روزی همین درد به یزید چنان فشار آورد که از پله‌های همان کاخی که مغرور به عظمت آن بود بالا رفت و از پشت‌بام همان کاخ به پایین پرتاب شده و به درک واصل شد.

فراز سی‌وهشتم: ملاک معروف و منکر

وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ، وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ
معروف آن است که شما به آن امر فرمودید و منکر
آن است که شما از آن نهی فرمودید.

در این فراز از زیارت، امام علیه السلام ملاک شناخت معروف و منکر در جامعه را
امر و نهی امام نام می‌برد.

امروز معروف چیست؟ منکر چیست؟

باید برای شناخت معروف و بکارگیری آن در زندگی و آگاهی از منکر و
دوری از آن به سخنان و سیره‌ی معصومین علیهم السلام بازگردیم. متأسفانه در
جامعه‌ی امروز برخی از فرمایشات ائمه علیهم السلام به حاشیه رفته است. چه کسی
باید معروف را بیان کرده و از منکر انذار دهد؟ زشتی و زیبایی یک کار در بُعد
معنوی آن را چه کسی باید تعریف کند؟

امام زمان علیه السلام می‌فرماید معروف، آن چیزی است که ما می‌گوییم نه
آن چه شما می‌گویید و یا به ذهنتان خطور می‌کند. خیلی چیزها ممکن است
نزد ما زیبا و خوب جلوه کند لیکن در فرهنگ دین و نزد اولیاء الهی از آن به
عنوان منکر یاد شود و بالعکس ممکن است برخی مسائل برای ما زشت و
ناپسند و در یک کلمه، منکر باشد اما از نگاه دین و اولیاء دین، معروف باشد

و منکر نباشد.

ضرورت این مسئله می‌طلبد که انسان با سخنان اهل بیت علیهم‌السلام آشنا شود تا بداند که ائمه علیهم‌السلام به چه چیزهایی امر کرده و از چه چیزهایی نهی نموده‌اند و بفهمیم خواسته و انتظارات آنها از ما در زندگی چیست.

معنای معروف و منکر

برای روشن‌تر شدن و فهم مطلب، بهتر است ابتدا معنای معروف و منکر را دانسته و سپس برخی از مصادیق آن را بیان نماییم.

واژه‌ی «معروف» از ریشه‌ی «عرف» به معنای شناخته‌شده و مشهور و نیز نیکی و کار نیک^۱

عُرف در اصل به دو معنا دلالت دارد:

۱. پی‌درپی بودن چیزی به نحو پیوسته، ۲. سکون و آرامش.

معرفت، معروف و عرفان از ریشه و معنای دوم می‌باشد چون انسان به چیزی که شناخته (معروف) آرامش می‌یابد و از آن چه نمی‌شناسد، وحشت‌زده شده و فرار می‌کند.^۲

لذا معروف، هر کار نیکی است که انجام‌دهنده‌ی آن کار، آن را به وصف نیکی بشناسد. ابن‌اثیر می‌گوید:

«الْمَعْرُوفُ هُوَ اسْمٌ جَامِعٌ لِكُلِّ مَا عُرِفَ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَالتَّقَرُّبِ

۱. لغتنامه دهخدا

۲. مقاییس اللغة، احمد بن فارس، ذیل واژه عرف

إِلَيْهِ وَالْإِحْسَانِ إِلَى النَّاسِ^۱؛ معروف اسم جامعی است برای هر چیز

شناخته شده همانند طاعت خدا، تقرب به او و احسان به مردم.

در مقابل، واژه‌ی «منکر» مشتق از «انکار» و «نکر» به مفهوم کارهای زشت و نامشروع و ناپسند است.^۲ منکر غالباً در سه معنا کاربرد دارد:

۱. عدم شناخت، ۲. عدم پذیرش و انکار در برابر اعتراف، ۳. امر زشت، ناپسند و قبیح.

لذا منکر به معنای هر کار بدی می‌باشد که عامل آن، خودش آن عمل را با وصف بدی بشناسد. عبارت دیگر، منکر آن است که عقل و فطرت پاک آن را بد بشناسد.

اگر معروف و منکر را مترادف با نیک و بد بدانیم، درحقیقت بازگشت به این دارند که یکی قابل پذیرش و دیگری غیرقابل پذیرش است و ملاک اصلی آن‌ها نیز شناخت و عدم شناخت می‌باشد.

مصادیق معروف و منکر در قرآن

اگر بخواهیم به بخشی از مصادیق معروف و منکر در آیات قرآن اشاره کنیم، به طور مثال ایمان، اندیشه و تفکر، بندگی خدا، تلاوت قرآن، تبعیت از پیامبر ﷺ، عدالت، استقامت در راه خدا، صدق، تقوا، صبر، تواضع، انفاق فی-سبیل الله، جهاد در راه خدا، شهادت برای حفظ ارزش‌ها، تولی و تبری، اتحاد و برادری و ... از اقسام معروف ذکر شده‌اند.

۱. نه‌ایة ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۱۶

۲. لغتنامه دهخدا

درمقابل، کفر، شرک، نفاق، گناه و معصیت، اصرار بر گناه، سستی و بی‌حالی، ظلم و ستم، دروغ، خیانت، اطاعت از کفار، قطع رحم، فتنه‌گری، حسد و ... از مصادیق منکر یاد شده است.

معروف و منکر در سیره‌ی معصومین علیهم‌السلام

نکته‌ای که در امر به معروف و نهی از منکر حائز اهمیت بسیار است، این است که معروف‌هایی که ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام به دنبال ایجاد و تحقق آن‌ها در جامعه بودند، بهترین معروف‌ها، و منکرهایی که ائمه علیهم‌السلام با آن‌ها به مقابله برخاستند، بدترین منکرها بوده‌اند. بزرگ‌ترین معروف جامعه، تحقق کامل احکام اسلامی در پی تشکیل نظام اسلامی بود؛ چرا که ایجاد نظام اسلامی تحقق واقعی و عملی توحید و احکام دینی است که بهترین و بزرگ‌ترین معروف عالم است و هیچ‌یک از ائمه علیهم‌السلام در راه تحقق این معروف بزرگ کوتاهی نکردند؛

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام زمانی که وقتی مردم به سراغ وجود گهربارشان آمدند، با تمام وجود در پی تشکیل حکومت اسلامی برآمد و تمام همت خویش را مصروف تحقق احکام نورانی دین نموده و فرمودند:

«خداوندا! تو می‌دانی که مبارزات و جهادمان بخاطر اشتیاق به قدرت و حکومت و بدست آوردن ثروت نبود، بلکه بخاطر برافراشته شدن پرچم دین و زدودن ظلم و ستم و تجاوز از شهرهایت بود تا بندگان ستم‌دیده، امنیت و پناه گیرند و قوانین

تعطیل شده‌ات اجرا شود»^۱

امام حسین علیه السلام هدف از قیام خویش را اقامه‌ی امر به معروف و نهی از منکر بیان کرده و فرمودند:

« إِنِّي لَمَّا أُخْرِجُ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا، وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ؛ مَنْ مِنْ رُؤْيَى خُودِخَوَاهِي وَخُوشِ كُذْرَانِي وَ يَا بَرَايَ فِسَادٍ وَ سَتْمَكْرِي قِيَامِ نَكْرَدَم، بَلَكَّةَ قِيَامِ مَنْ بَرَايَ إِصْلَاحِ دَرِ أُمَّتِ جَدَمِ مِي بَاشَد. مِي خَوَاهِمِ أَمْرَ بِي مَعْرُوفٍ وَ نَهْيَ اَزِ مَنكَرِ كَنَمِ وَ بِي سِيرِهِ وَ رُوشِ جَدَمِ وَ يَدْرَمِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ علیه السلام عَمَلِ كَنَمِ.»

وجود مقدس امام حسین علیه السلام، حکومت یزید را بدترین منکر می‌داند که با حاکمیت آن، اسلام از پایه آسیب دیده و نابوده می‌شود؛ چنانچه فرمود:

«وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ؛^۲ اِيْنَكِ بَايَدِ قَاتِحِي اِسْلَامِ رَا خَوَانَدِ كِه مَسْلَمِيْنَ بِي فَرْمَانِ رَوَايِي مِثْلِ يَزِيْدِ كَرَفْتَارِ شَدِهَانَد.»

پس یکی از جهاتی که ائمه علیهم السلام را به عنوان امر به معروف و نهی از منکر می‌شناسیم این است که، این ویژگی آن ذوات مقدسه است که در پی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰

۳. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵

تحقق بهترین معروف و مبارزه با بدترین منکر بودند.

البته در کلام و سیره‌ی معصومین علیهم‌السلام امر به معروف و نهی از منکر در سایر بخش‌های زندگی نیز موجود است که نشان‌دهنده‌ی حساسیت و جدیت ایشان در تحقق معروف‌ها و دوری از منکرهاست.

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در دین و فرهنگ اسلام، بسیار رفیع و بلند است؛ تا جایی که آیات متعددی از قرآن کریم بیان‌کننده و روشن‌کننده‌ی این اهمیت در بین سایر معارف الهی است.

اینک به چند نمونه از آیات که ضرورت این فریضه‌ی بزرگ را روشن می‌نماید، اشاره می‌کنیم:

۱. «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ و از میان شما باید گروهی باشند که (دیگران را) به خیر دعوت نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آن‌ها همان رستگارانند.»

از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که در خصوص آیه‌ی فوق فرمودند:

«فَهَذِهِ الْآيَةُ لِأَلِ مُحَمَّدٍ وَمَنْ تَابَعَهُمْ، يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ این آیه در خصوص خاندان پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پیروان ایشان می‌باشد. آن‌ها هستند که دعوت به

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۰۸

نیکی کرده، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

همچنین در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در خصوص مصداق آیه‌ی شریفه چنین نقل شده که فرمودند:

«آیه در خصوص ما ائمه است؛ لأن هذه الصفات من صفات الأئمة؛ چون این صفات از اوصاف ما ائمه است؛ لأنهم معصومون؛ چون آنها هستند که معصومند و معصوم امر به طاعتی نمی‌کند مگر این که خودش آن را انجام می‌دهد و از منکری نهی نمی‌کند مگر این که خودش آن را ترک کرده است»^۱.

لذا با توجه به آنچه بیان شد، باید عرض کرد، بارزترین و کامل‌ترین مصداق امر به معروف و ناهی از منکر، معصومان علیهم السلام هستند که به همه‌ی شرایط واقف بوده و خود، پیش از دیگران عامل هستند.

۲. «يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»؛ فرزندم! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر آنچه از سختی‌ها به تو می‌رسد مقاومت کن که این (صبر) از امور واجب و مهم است».

۳. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...»^۳؛ شما بهترین امتی هستید که برای مردم ظاهر (وگزیده)

۱. تأویل الآيات الظاهرة، ص ۱۲۴

۲. سوره لقمان، آیه ۱۷

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰

شده‌اید. به خوبی‌ها فرمان می‌دهید و از بدی‌ها و زشتی‌ها، نهی می‌کنید و به خدا ایمان دارید...».

۴. «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»؛ آنان به خدا و روز قیامت ایمان دارند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند...».

۵. «الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»؛ کسانی که اگر آنان را در زمین به قدرت رسانیم، نماز بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و (دیگران را) به خوبی‌ها دعوت می‌کنند و از بدی‌ها باز می‌دارند؛ و پایان همه‌ی امور برای خداست».

در بعضی از روایات اسلامی، آیه‌ی فوق به حضرت مهدی عج و یارانش، یا آل محمد ع به طور عموم، تفسیر شده است. چنان‌که ابوجارود در حدیثی از امام باقر ع که در تفسیر آیه‌ی «الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ...» است نقل می‌کند که امام فرمودند این آیه تا آخر از آن آل محمد و مهدی و یاران اوست:

«هذه لآل محمد المهدي و أصحابه يُمَلِّكُهُمُ اللهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ يُظَهِّرُ الدِّينَ وَ يُمِيتُ اللهُ عِزَّو جَلَّ بِهِ وَ بِأَصْحَابِهِ الْبِدْعَ وَ الْبَاطِلَ كَمَا أَمَاتَ السَّفَهَةَ الْحَقَّ حَتَّى لَا يَرَى أَثْرَ مِنَ الظُّلْمِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اللهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»؛ این آیه

۱. همان، آیه ۱۱۴

۲. سوره حج، آیه ۴۱

۳. تفسیر علی بن ابراهیم، مطابق نقل نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۰۶

مربوط به آل محمد یعنی مهدی عج و اصحابش است که خداوند آنها را مالک شرق و غرب می‌کند و دین را به وسیله‌ی او بر تمام ادیان پیروز می‌نماید و باطل و دین‌های ساختگی را به همّت او و یارانش از میان برمی‌دارد، چنان‌چه پیش از ظهور او سفاهت و نادانی پرده بر روی حق و حقیقت کشیده است، به طوری عدالت گسترش می‌یابد که اثری از ظلم باقی نمی‌ماند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و عاقبت امور در اختیار خداست».

البته در این زمینه، احادیث دیگری نیز وجود دارد اما باید گفت که این احادیث، بیان‌کننده مصادیق روشن و آشکار است و مانع عمومیت مفهوم آیه نیست. لذا مفهوم گسترده‌ی آیه، همه‌ی افراد باایمان مجاهد و مبارز را شامل می‌شود^۱.

البته در بین آیات قرآن، موارد دیگری نیز یافت می‌شود که در آن، اشاره به امر به معروف و نهی از منکر شده است که از باب اختصار، به همین مقدار بسنده می‌نماییم.

امر به معروف و نهی از منکر در روایات

آن‌چه به وسیله‌ی ائمه علیهم‌السلام و بعنوان امر به معروف و نهی از منکر در جامعه انجام شد، مصداق کامل یک امر به معروف و نهی از منکر است و بلکه بسیار بالاتر و برتر از یک امر و نهی ساده و معمولی است؛ چرا که این ذوات مقدسه نه فقط با گفتار، بلکه با رفتار خود نیز فرهنگ امر به معروف و

۱. برگرفته از تفسیر نمونه

نهی از منکر را در جامعه جاری و ساری نمودند. تأکید بسیار ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام بر این دو فریضه‌ی بزرگ الهی بود که نگذاشت این دو واجب بزرگ به فراموشی سپرده شود و ما بعنوان نمونه و برای تبیین اهمیت این فریضه، به بخشی از آنها، از لسان آن بزرگواران اشاره می‌کنیم:

۱. عظمت امر به معروف و نهی از منکر

امام علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

«وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ الْجَنَّةِ؛ همه‌ی کارهای خوب و حتی جهاد در راه خدا، در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر نیستند مگر همچون آب دهانی که در دریایی ژرف انداخته شود».

۲. چکیده‌ی فرائض

امام باقر علیه‌السلام فرمودند:

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَا جُ الصُّلْحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحُلُّ الْمُكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَيُتَّصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمُّ؛ امر به معروف و نهی از منکر راه و روش پیامبران و شیوه صالحان است و واجب بزرگی است که واجبات دیگر با آن بر

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴

۲. الکافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۵۵

پا می‌شوند، راه‌ها امن می‌گردد و درآمدها حلال می‌شود و حقوق پایمال شده، به صاحبانش برمی‌گردد، زمین آباد می‌شود و (بدون ظلم) حق از دشمنان گرفته می‌شود و کارها سامان می‌پذیرد».

۳. نهایت دینداری

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«غَايَةُ الدِّينِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ؛ نهایت دین، امر به معروف و نهی از منکر و برپا داشتن حدود الهی است».

۴. آمر به معروف جانشین خدا روی زمین

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِهِ^۲؛ هر که امر به معروف و نهی از منکر کند، او جانشین خدا در زمین و جانشین رسول اوست».

همچنین در روایات از امر به معروف و نهی از منکر بعنوان دو خلق از اخلاق الهی یاد شده که هر کس این دو فریضه را انجام دهد، خداوند به او عزت می‌بخشد^۳.

در باب امر به معروف و نهی از منکر، فصول متعددی برگرفته از معارف

۱. غرر الحکم، ۶۳۷۳

۲. مستدرک الوسائل: ۱۷۹/۱۲

۳. لئالی الأخبار، ص ۲۷۵

اسلامی و آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام نظیر موارد زیر آمده است:

- شرایط امر به معروف و نهی از منکر
 - وظائف امرین به معروف و ناهیان از منکر
 - شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر
 - علل و عوامل پذیرفته نشدن امر به معروف و نهی از منکر از طرف مقابل
 - آثار و برکات امر به معروف و نهی از منکر
 - عواقب شوم و خطرناک امر به معروف و نهی از منکر
- و ...

که از باب اختصار، به مقدار بیان شده بسنده کرده و عزیزان را به کتب موجود در این باب، نظیر کتاب مفید «امر به معروف و نهی از منکر» نوشته‌ی استاد گرامی، جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج محسن قرائتی رهنمون می‌سازیم.

فراز سی و نهم: ایمان حقیقی

فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَحَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِرَسُولِهِ وَ
بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَ آخِرِكُمْ
پس من به خدای یکتای بی شریک و بی نیاز ایمان
دارم و به رسول او و به امیرالمؤمنین و به همه‌ی شما
ای مولای من که اول و آخر شما هستید.

همان‌گونه که در فرازهای گذشته عرض کردیم، زیارت آل یاسین تعلیم داده شده از جانب ولی عصر علیه السلام بوده و سخن ولی خداست و از جمله زیاراتی است که معصوم علیه السلام راه و رسم چگونه سخن گفتن با امام خود را به ما می‌آموزد. گاهی برخی جملات و گفتارها، تراوشات ذهنی غیرمعصوم بوده و عالم و یا عارفی، چنین سخن گفته و امامش را این‌چنین زیارت کرده و گاهی امام علیه السلام، می‌فرماید برای زیارت ما این‌گونه سخن بگویید.

در پایان زیارت آل یاسین، امام علیه السلام یک بار دیگر در قامت اعتراف و شهادت به برخی اعتقادات، مجدداً به ایمان به خدا، نبوت پیامبر و امامت ائمه علیهم السلام اعتراف می‌نماید. شهادتی نسبت به همراهی و تبعیت جان و قلب و روح انسان با فرامین الهی و منویات نبوی و آرمان‌های علوی و باورهای مهدوی که در این بخش از شرح زیارت آل یاسین اشاره‌ای گذرا و کوتاه به بخشی از

آن چه بیان شد، می‌نماییم.

نَفْس

«نَفْس» در لغت به معنای جان، روح و روان و نشان‌دهنده‌ی زنده بودن است و در کتب لغت، بیشتر به معنی ذات و حقیقت چیزی بیان شده است و در اصطلاح قوه‌ای است که در جسم موجود است و یا به آن جسم تعلق دارد و منشأ اثرات مختلف می‌باشد و در این قسمت از کلام امام عصر علیه السلام، شاید مقصود و مراد از این واژه، هم جسم و هم روح انسان باشد.

مرحوم ابوعلی سینا در مورد افعال و خواص و ویژگی‌های نَفْسِ انسان، توضیحاتی فرموده که به نحو مختصر در موارد ذیل خلاصه می‌گردد:

۱. قدرت سخن گفتن، ۲. توانایی کسب و تحصیل صنایع عجیب، ۳. داشتن حالاتی مانند خنده و گریه و خجالت و بیم و امید، ۴. توانایی فهم و درک خوبی و بدی، ۵. آینده‌نگری و ...^۱ که اشاره‌ی واضحی به جسم و روح انسان توأم با یکدیگر دارد.

معانی نَفْس در آیات قرآن

واژه‌ی «نَفْس» در قرآن، در معانی مختلف و در دفعات متعددی^۲ بکار رفته است:

۱. اسفار، ج ۹، ص ۲۷۹ به بعد

۲. ۳۶۴ مورد

جان یا حیات حیوانی

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ^۱؛ هیچ کس جز به فرمان خدا نمی‌میرد، (و این) سرنوشتی است تعیین شده. و هر کس پاداش دنیا را بخواهد از آن به او می‌دهیم، و هر کس پاداش آخرت را بخواهد از آن به او می‌دهیم، و بزودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.»

روان یا نفس انسانی

«وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَهَوًّا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا هُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ^۲؛ و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا مغرورشان کرده است، رها کن و به وسیله‌ی قرآن پندشان ده تا مبادا به کیفر آنچه کسب کرده‌اند به هلاکت افتند، در حالی که جز خدا هیچ یاور و شفיעی ندارند، و اگر (انسان در آن روز) هرگونه عوضی (برای کیفر) بپردازد از او پذیرفته نمی‌شود، آنان کسانی هستند که به سزای آنچه کسب کرده‌اند به هلاکت افتادند برای آنان شرابی از

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۵

۲. سوره انعام، آیه ۷۰

آب سوزان و عذابی دردناک به کیفر کفرشان خواهد بود».

شخصیت شکل گرفته و متعادل

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِكْرَامًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»؛

خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند، هرکس آنچه از کارها(ی نیک) انجام دهد به سود خود انجام داده و آنچه از کارها(ی بد) کسب کرده به ضرر خود کسب کرده است. (مؤمنان می گویند:) پروردگارا! اگر (در انجام تکالیف چیزی را) فراموش یا خطا نمودیم، ما را مؤاخذه مکن. پروردگارا! تکلیف سنگین بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان) بر کسانی که پیش از ما بودند قرار دادی. پروردگارا! آنچه را (از مجازات) که طاقت تحمل آنرا نداریم، بر ما مقرر نکن و از ما درگذر و ما را بیامرز و در رحمت خود قرارده، تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان».

وجدان نفسانی و خودآگاهی

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا

تُرْجَعُونَ^۱؛ هر نفسی چشنده‌ی مرگ است و ما شما را با مبتلا کردن به بدی‌ها و خوبی‌ها آزمایش می‌کنیم و بسوی ما باز گردانده می‌شوید».

حیوان یا نفسِ تعالی نیافته

«وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ إِنَّ رَبِّيْ غَفُورٌ رَّحِيمٌ^۲؛ و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس آدمی بدون شک همواره به بدی امر می‌کند، مگر آن که پروردگرم رحم کند که همانا پروردگار من آمرزنده‌ی مهربان است».

شخص انسانی که مرکب از جسم و روح است

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبِّهَا لِيُنَّزِلَ لِيَّ آتِيَّتَنَا صَالِحًا لَّنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ^۳؛ او خدایی است که شما را از یک نفس (جان) آفرید و همسرش را از (نوع) او قرار داد تا بدان آرام گیرد. پس چون با او بیامیخت، باری سبک بر گرفت (و باردار شد) و (مدتی) با آن سر کرد، چون زن سنگین شد، آن دو(زن و شوهر) از خداوند، پروردگارشان، درخواست کرده (و

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۵

۲. سوره یوسف، آیه ۵۳

۳. سوره اعراف، آیه ۱۸۹

گفتند: که اگر فرزند شایسته‌ای به ما بدهی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم بود».

و ...

مراد از «نفس» در این جمله از امام عصر علیه السلام همین معنای آخری است که از معنای نفس در قرآن بیان شد و معنای جمله‌ی «فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ...» این‌گونه می‌شود: «پس جسم و روح من ایمان دارد به...».

در ادامه‌ی زیارت، ذکر نکاتی بسیار مهم در خصوص ایمان، ضروری می‌باشد که به آن‌ها اشاره می‌نماییم:

معنای ایمان

واژه‌ی «ایمان» از ریشه‌ی «أمن» در معنای آرامش دل، اطمینان قلب و نبود ترس است. به اتفاق اهل لغت، به معنای تصدیق کردن هم آمده است. چون انسان اگر چیزی را تصدیق کند و بر آن گواهی بدهد، حتماً به آن اطمینان داشته و دلش به وسیله‌ی آن شهادت و تصدیق آرام می‌گیرد.^۱

خلیل‌بن‌احمد فراهیدی در خصوص معنی لغوی ایمان می‌گوید:

«الایمان: التصدیق نفسه، و قوله تعالى: (وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا)^۲

أَيُّ بِمُصَدِّقٍ؛ ایمان به معنای تصدیق است و این که خدای متعال

[از قول برادران یوسف به پدرشان] فرمود: (تو به ما مؤمن نیستی)

۱. برگرفته از معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۱۳۳

۲. سوره یوسف، آیه ۱۷

۳. ترتیب کتاب‌العین، ص ۵۶

یعنی تصدیق‌کننده‌ی ما نیستی».

بنا بر این واژه، ایمان در لغت به معنای تصدیق، اعم از تصدیق قلبی و زبانی و عملی است.

کاربردهای ایمان در قرآن

واژه‌ی «ایمان» در قرآن، در چهارچوب معنای لغوی خود، کاربردهای متفاوتی داشته که به بخشی از آن‌ها اشاره‌ی کوتاهی می‌نمائیم:

۱. آیین رسول اکرم ﷺ (دین اسلام)

در آیاتی از قرآن که واژه‌ی ایمان در کنار سایر ادیان در قرآن ذکر شده است، مقصود شریعتی است که حضرت محمد ﷺ از ناحیه‌ی خدای متعال برای هدایت بشریت آورده است:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَرَىٰ مَنْ آمَنَ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ؛ همانا کسانی که ایمان آوردند و مؤمنان و یهودیان و
صابئان و مسیحیان، هر کدام به خدا و روز قیامت ایمان آورده و
کار شایسته انجام دهند، بیم و اندوهی بر آنان نیست».

۲. اعتقاد همراه با اقرار و عمل

در برخی از آیات قرآن، مؤمنین مورد ستایش قرار گرفته که مقصود از ایمان آن‌ها، اعتقاد قلبی همراه با اقرار زبانی و عمل با جوارح است که

نزدیک‌ترین معنا به مقصود ماست:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ هُمُ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»؛ و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، آنان همان کسانی هستند که سر تا پا صداقتند و نزد پروردگارشان گواهانند، پاداش و نورشان را دارند و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنان اصحاب دوزخند».

۳. تصدیق قلبی

«أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»؛ آن‌ها کسانی هستند که خداوند، ایمان را در دل‌هایشان ثابت فرموده و با روحی از جانب خویش آنان را تأیید نموده است».

۴. تصدیق عملی

مسلمانان بعد از بعثت، چهارده سال به سمت بیت‌المقدس نماز می‌خواندند سپس به دستور خداوند متعال، کعبه، قبله مسلمین شد. در آن زمان، این مسئله مطرح بود که تکلیف نمازهایی که تا آن تاریخ رو به بیت‌المقدس انجام داده‌اند چیست و آیا فایده‌ای در بر دارد و یا امر باطل و بیهوده‌ای بوده است؟ خداوند در پاسخ به این سؤال می‌فرماید:

۱. سوره حدید، آیه ۱۹

۲. سوره مجادله، آیه ۲۲

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ»^۱ و خدا هرگز ایمان شما را (که سابقاً به سوی بیت المقدس نماز خوانده‌اید، ضایع نمی‌گرداند. زیرا خداوند نسبت به مردم، رحیم و مهربان است»

در این آیه، ایمان به معنای عمل به مقتضای عقیده که نماز است، به کار رفته و در احادیث فراوانی عمل جزئی از ایمان محسوب شده است. البته باید گفت، ایمان در قرآن در معانی دیگری نیز بکار رفته که ما از باب اختصار به اهمّ آن، بسنده می‌نماییم. لیکن همان‌گونه که در موارد بیان شده ملاحظه شد، قرآن، کلمه‌ی «ایمان» را در معنای لغوی آن یعنی تصدیق بکار برده است؛ با این تفاوت که گاه برای تصدیق شریعت پیامبر اسلام ﷺ گاهی در تصدیق قلبی و زبانی و عملی حقایق دین و گاهی در تصدیق هریک از این سه، به تنهایی استعمال شده است.

لذا در جمع‌بندی میان تمام آن‌چه بیان شد، می‌توان گفت:

ایمان عبارت است از تصدیق حقایقی که خداوند بر پیامبر اکرم ﷺ نازل نمود به همراه باور قلبی و التزام عملی. لذا با توجه به همین ملاک، قرآن صراحتاً ایمان را از کسانی که التزام عملی به آن ندارند، نفی می‌نماید و ایشان را مؤمن نمی‌داند؛ چنان‌که می‌فرماید:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا

فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛^۱ نه چنین است؛ به پرودگارت سوگند، که ایمان (واقعی) نمی‌آورند مگر زمانی که در مشاجرات و نزاع‌های خود، تو را داور قرار دهند، و در دل خود هیچ‌گونه احساس ناراحتی از قضاوت تو نداشته باشند (و در برابر داوری تو) کاملاً تسلیم باشند».

ایمان، از نگاه روایات

در روایات و احادیث معصومین علیهم‌السلام، ایمان به شکل‌های مختلفی ترسیم شده است که کامل‌ترین و معروف‌ترین شکل آن، روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد که در تفسیر ایمان حقیقی می‌فرماید:

«الْإِيْمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ؛^۲ ایمان شناخت با دل و گفتن با زبان و عمل با ارکان (جوارح) است».

یا در حدیث دیگری از علی بن موسی الرضا علیه‌السلام که می‌فرماید:

«الْإِيْمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ لَفْظٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ؛^۳ ایمان، عقیده‌ی قلبی و اظهار به زبان و عمل با اعضای بدن است».

درحقیقت، آن‌چه در روایات به‌عنوان رکن اصلی ایمان از آن یاد شده و راستین و حقیقی بودن ایمان آدمی را اثبات می‌کند، ظهور و بروز باور قلبی و شهادتین لسانی در اعمال و رفتار انسان است؛ چنان‌که امام کاظم علیه‌السلام

۱. سوره نساء، آیه ۶۵

۲. کنز العمال، ۲

۳. معانی الأخبار، ۲/۱۸۶

می‌فرماید:

«الإيمانُ عَمَلٌ كُلُّهُ، وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ بِفَرْضِ مِنَ اللَّهِ بَيِّنَ فِي كِتَابِهِ^۱؛ ایمان، سراسر عمل است و گفتار نیز برخی از آن عمل است که خدا در کتاب خود وجوب آن را بیان فرمود».

حکایت: جوانمردی و ایمان

نقل است که شاگردان و یاران امام صادق علیه السلام به گرد ایشان حلقه زده بودند. امام صادق علیه السلام از یکی از شاگردانشان پرسیدند: به چه کسی فتی (جوانمرد) می‌گویند؟

او در پاسخ عرض کرد: آن کسی که در سن جوانی است.

امام علیه السلام فرمودند: با این که اصحاب کهف در سنین پیری بودند، خداوند آن‌ها را بخاطر ایمانی که داشتند، با عنوان «جوان» یاد کرده است و درباره‌ی ایشان می‌فرماید:

«إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ^۲؛ یاد آور زمانی را که این گروه جوانان به غار پناه بردند».

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند:

«مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَاتَّقَى فَهُوَ الْفَتَى^۳؛ هرکس به خدا ایمان داشته باشد و تقوا پیشه نماید، جوانمرد است».

۱. الکافی: ۷/۳۸/۲

۲. سوره کهف، آیه ۱۰

۳. تفسیر نورالثقلین ۳/ ۲۴۴؛ حکایت‌های شنیدنی ۵/ ۸۵

تفاوت اسلام و ایمان

مطلبی که در این بخش سؤال برانگیز بوده و لازم است نکاتی پیرامون آن بیان شود این است که، آیا تفاوتی بین اسلام و ایمان وجود دارد؟ اگر کسی مسلمان است، آیا مشمول وعده‌های الهی برای مؤمنین می‌شود؟ در پاسخ باید عرض کرد که واژه‌ی «اسلام» در قرآن و احادیث به دو نحو بکار رفته است:

اولاً: گاهی در معنای اسلام حقیقی بکار رفته؛ مانند:

«إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ»؛ بگو من مأمورم که نخستین کسی باشم که اسلام آورده است».

یا در جای دیگری مولا علی علیه السلام در تعریف اسلام حقیقی فرموده است:

«الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ وَ الْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ»؛ اسلام، تسلیم شدن است و تسلیم شدن، یقین داشتن است و یقین، تصدیق کردن است و تصدیق کردن، اقرار نمودن است و اقرار، انجام دادن است و انجام دادن، همان عمل است».

اسلام در معانی فوق، تفاوتی با ایمان ندارد.

اما واژه‌ی «اسلام» کاربرد دیگری نیز در قرآن و احادیث دارد.

ثانیاً: دومین کاربرد واژه‌ی «اسلام» عبارت است از اسلام ظاهری مانند:

۱. سوره انعام، آیه ۱۴

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۵

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ
الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ
شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ آن اعراب بادیه‌نشین گفتند: ما ایمان
آورده‌ایم، به آنان بگو: شما هنوز ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید:
اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است و اگر
خدا و رسولش را اطاعت کنید، خداوند ذره‌ای از اعمال شما کم
نمی‌کند. همانا خداوند آمرزنده مهربان است».

اسلام در این آیه، با آنچه از آن به ایمان تعبیر می‌شود متفاوت است و
عبارت است از اقرار ظاهری بدون باور قلبی.

حال این که ایمان، عبارت است از باور قلبی همراه با همه‌ی لوازم آن.
با توجه به تعابیری که از اسلام و ایمان در آیات قرآن بکار رفته است،
احادیثی که تفسیرکننده‌ی تفاوت میان اسلام و ایمان است، متعدد بوده که
یکی از معروف‌ترین آن‌ها، احادیثی است که دلالت بر این دارد که ایمان،
شریک اسلام است؛ ولیکن اسلام، شریک ایمان نیست.

به تعبیر دیگر، هر مؤمنی قطعاً مسلمان است اما هر مسلمانی، مؤمن
نیست و نتیجه‌ی آن، این است که، ایمان دربردارنده‌ی اسلام است لیکن
برعکس نه.

یکی از آیات قرآن که به خوبی تمایز بین این دو معنا را بیان می‌کند،
آیه‌ی ۱۳۶ سوره‌ی مبارکه نساء است که خداوند در این آیه می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ...»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خداوند و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و کتابی که پیش‌تر فرستاده است، (به همه‌ی آنها) ایمان (واقعی) بیاورید.»

احتمالی که در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی فوق است این‌که، روی سخن خدای متعال به همه‌ی مسلمانان است: آنها که ظاهراً اسلام را پذیرفته‌اند اما هنوز ایمان در دل و جان آنها رسوخ نکرده است و خداوند از آنها برای پذیرش واقعی و ایمان قلبی دعوت می‌نماید.

درحقیقت، می‌توان گفت «آمَنُوا» اول به معنای اسلام و «آمِنُوا» دوم به معنای ایمان است.

از امام صادق ع روایت شده که:

«شخصی از ایشان نسبت میان اسلام و ایمان را سؤال نمود، حضرت پاسخ دادند: «نسبت بین آن دو مثل نسبت میان کعبه و مسجدالحرام است که اگر کسی وارد کعبه شود، قطعاً وارد مسجدالحرام نیز شده ولیکن اگر وارد مسجدالحرام شود، معلوم نیست داخل در کعبه بشود یا خیر.»

همان‌طور که ملاحظه می‌نمایید، حضرت «کعبه» را به مثابه‌ی «ایمان» و «مسجدالحرام» را به «اسلام» تفسیر نموده و رابطه‌ی میان آنها را به لحاظ منطقی عام و خاص مطلق بیان فرموده است و نتیجه این می‌شود که هر مؤمنی، قطعاً مسلمان است اما برخی مسلمان‌ها مؤمن هستند و برخی

مسلمان‌ها، مؤمن نیستند.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل است که:

«سماعه گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من خبر ده آیا اسلام و ایمان دو چیز متفاوت هستند؟ امام فرمودند: ایمان، شریک اسلام است ولی اسلام، شریک ایمان نیست. عرض کردم: آن دو را برایم وصف کنید. فرمودند: اسلام، شهادت به یگانگی خدا و تصدیق رسول خداست که به سبب آن، خون‌ها از ریختن محفوظ می‌ماند و ازدواج و میراث بر آن اجرا می‌گردد و جماعت مردم طبق ظاهرشان رفتار کنند، ولی ایمان، هدایت است و آنچه در دل‌ها از صفت اسلام پابرجا می‌شود و آنچه از عمل به آن هویدا می‌گردد.

پس ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است. ایمان در ظاهر، شریک اسلام است ولی اسلام در باطن، شریک ایمان نیست. اگرچه هر دو در گفتار و وصف گرد آیند (یعنی اگرچه گفتن شهادتین و تصدیق به توحید و رسالت از شرایط هر دو می‌باشد).^۱

چنان‌چه از حدیث بدست می‌آید، هر مؤمنی، قطعاً مسلمان است اما برخی مسلمان‌ها مؤمن هستند و برخی مسلمان‌ها، مؤمن نیستند.

نکته: یقین از مراحل ایمان

«یقین» که در لغت به معنای آگاهی عمیق است، به حالتی گفته می‌شود

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۴۱ و ۴۰، ح ۱. (برای مطالعه بیشتر در این باب، به همین کتاب، صفحات ۴۴-۴۰ مراجعه فرمایید).

که انسان در اوج مراتب ایمان، و بعد از عبور از مرحله‌ی تقوا، به جایی می‌رسد که حقایق هستی برایش آشکار می‌گردد. به این مرحله از ایمان، «یقین» می‌گویند. لذا کسی که به این رتبه از ایمان دست پیدا نماید، حقایق نامحسوس جهان را با دیده‌ی دل نظاره می‌کند.

حکایت؛ ایمان سلمان فارسی

سلمان فارسی در بالاترین رتبه‌ی ایمان قرار داشت. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«هر وقت جبرئیل نازل می‌شد، از جانب خداوند می‌فرمود: سلام مرا به سلمان برسان.»

نقل است روزی جناب ابوذر وارد بر سلمان شد درحالی که دیگی روی آتش گذاشته بود. ساعتی با یکدیگر نشستند و صحبت می‌کردند، ناگهان دیگ از روی سه‌پایه غلتید و سرنگون شد و چیزی از آن نریخت.

سلمان آن را برداشت و سر جای خود گذاشت، و باز زمانی نگذشت که دوباره سرنگون شد و چیزی از داخل دیگ بیرون نریخت. مجدداً سلمان آن را برداشت و به جای خود گذاشت.

ابوذر که بسیار متعجب شده بود، از سلمان جدا شد و در فکر آن چه دیده، فرو رفته بود که در مسیر، امیرالمؤمنین علی ؑ را ملاقات نموده و حکایت دیگ را تعریف کرد.

حضرت فرمود: ای اباذر! اگر سلمان خبر دهد تو را به آن چه می‌داند، هر آینه خواهی گفت: «رَحِمَ اللهُ قَاتِلَ سَلْمَانَ؛ خدا قاتل سلمان را رحمت کند.»

ای اباذرا! سلمان باب‌الله در زمین است، هر که معرفت به حال او داشته باشد مؤمن است و هر که انکار او کند، کافر است. سلمان از ما اهل‌بیت است.^۱ پس ظرفیت وجودی سلمان، از ظرفیت وجودی ابوذر بیشتر بوده، به همین دلیل اسرار غیبی که به او نشان داده شده بود و نسبت به ابوذر، چیزهای بیشتری از اسرار و مکنونات الهی می‌دانست.

آنچه ایمان به آن ضروری است

از منظر قرآن، اموری که ایمان به آنها واجب و ضروری است، عبارت از: ۱. خدا، ۲. غیب، ۳. فرشتگان و کتب آسمانی، ۴. انبیاء الهی، ۵. خاتم‌الانبیاء محمد ﷺ و آنچه بر ایشان نازل شده و ۶. دنیا می‌باشد.

در این خصوص، ذکر چند نکته لازم است:

اولاً: ایمان به غیب و محدود ندانستن هستی به محسوسات، اساسی‌ترین اصل در جهان‌بینی دینی به شمار می‌آید و نخستین نقطه‌ای است که اهل ایمان را از منکران خدا و وحی و قیامت، جدا می‌سازد. از این‌رو، خدا آن را نخستین ویژگی پرهیزگاران دانسته است.

ثانیاً: ایمان به خدا، شامل ایمان به یگانگی او، عدالت و سایر صفات الهی نیز هست.

ثالثاً: وجوب ایمان به آنچه بر پیامبر خدا ﷺ نازل شده، ایجاب می‌کند که پیروان ایشان نیز به سایر حقایقی که ایشان اعتقاد به آنها را ضروری دانسته، ایمان داشته باشند. مانند ایمان به خاتمیت و نبوت ایشان و ولایت

اهل بیت علیهم السلام و قیامت و معاد و ...

رابعاً: همه‌ی آن‌چه ایمان به آن در اسلام واجب است، به دو اصل باز می‌گردد: توحید و نبوت؛ اما در مکتب پیروان اهل بیت علیهم السلام مضاف بر این، ایمان به عدل الهی و امامت اهل بیت علیهم السلام نیز [به دلیل اهمیت و نقش آن در سازندگی فرد و جامعه] از اصول دین شناخته شده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

۱. «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ

وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوْا وَتَتَّقُوْا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيْمٌ؛ خداوند بر آن نیست که (شما)

مؤمنان را بر آن حالی که اکنون هستید رها کند، مگر اینکه (با پیش آوردن آزمایش‌های پی‌درپی،) ناپاک را از پاک جدا کند. و خداوند بر آن نیست که شما را بر غیب آگاه سازد، ولی از پیامبرانش، هر که را بخواهد (برای آگاهی از غیب) برمی‌گزیند، پس به خدا و پیامبرانش ایمان آورید و (بدانید) اگر ایمان آورده و تقوا پیشه کنید، پس برای شما پاداش بزرگی خواهد بود».

از آثار ایمان به خدا آن است که انسان، با ایمان به خدا، به «عُرْوَةِ الْوُثْقَى» یا همان ریسمان الهی چنگ زند و خود را از تمامی مهلکه‌های دنیوی و اخروی نجات دهد.

از امام صادق علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى» سؤال شد،

فرمودند:

«هِيَ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ، وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ^۱؛ آن، ایمان به خداست که یگانه بوده و شریکی برایش نیست».

۲. «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ^۲؛ (متقین)

کسانی هستند که به غیب ایمان دارند و نماز را به پای می‌دارند و از آن چه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند».

۳. «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ

عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا
فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا^۳؛ ای اهل کتاب! در دین خود غلو

نکنید و جز حق، به خداوند نسبتی ندهید. همانا مسیح، عیسی پسر مریم، فرستاده‌ی خداوند و کلمه‌ی اوست که به مریم القا نمود و روحی است از جانب او. پس به خداوند و پیامبرانش ایمان آورید، و به تثلیث قائل نشوید. (از این حرف) دست بردارید که به نفع شماست. جز این نیست که الله خدایی است یکتا، و از اینکه فرزندی داشته باشد منزّه است. آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است از

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۷، ص ۶۹

۲. سوره بقره، آیه ۳

۳. سوره نساء، آیه ۱۷۱

آن اوست و خداوند برای تدبیر و سرپرستی هستی کافی است».

۴. «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛ (ای مسلمانان!) بگوئید: ما به خدا ایمان آورده‌ایم و به آن چه بر ما نازل شده و آن چه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (که پیامبرانی از نوادگان یعقوبند) و آن چه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از طرف پروردگارشان نازل شده است، (ایمان آورده‌ایم، و) ما بین هیچ یک از آن‌ها جدایی قائل نیستیم (و میان آنان فرق نمی‌گذاریم و) در برابر خداوند تسلیم هستیم».

۵. «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ (رحمت الهی، شامل کسانی است که علاوه بر ایمان، زکات و تقوا،) از رسول و پیامبر درس نخوانده‌ای پیروی می‌کنند که (نام و نشانه‌های او را) نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می‌یابند. (پیامبری که)

۱. سوره بقره، آیه ۱۳۶

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷ و ۱۵۸

آنان را به نیکی فرمان می‌دهد و از زشتی باز می‌دارد و آنچه را پاکیزه و پسندیده است برایشان حلال می‌کند و پلیدی‌ها را بر ایشان حرام می‌کند و از آنان بار گران (تکالیف سخت) و بندهایی را که بر آنان بوده برمی‌دارد (و آزادشان می‌کند). پس آنان که به او ایمان آورده و او را گرامی داشته و یاری کنند و از (قرآن) نوری که همراه او نازل شده است پیروی کنند، آنان همان رستگارانند».

از رسول اکرم ﷺ نقل شده که فرمود:

«لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِى؛ بخدا، ایمان ندارد کسی که به من ایمان نیاورد».

۶. «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ همانا کسانی که (به اسلام) ایمان آورده و کسانی که یهودی شدند و نصاری و صابئان، هر کس که به خدا و روز قیامت ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پس برای آن‌ها در نزد پروردگارشان، پاداش و اجر است و بر آن‌ها ترسی نیست و آن‌ها محزون نمی‌شوند».

حکایت: مؤمن حقیقی‌ام

روزی، رسول اکرم ﷺ با یکی از اصحاب خود به نام حارثه بن نعمان انصاری ملاقات نموده و به عنوان احوال‌پرسی فرمودند: چگونه صبح کردی؟

۱. غایة المقصد فی زوائد المسند، ص ۲۵۳

۲. سوره بقره، آیه ۶۲

او عرض کرد: صبح کردم درحالی که واقعاً مؤمن شده‌ام. پیامبر ﷺ به او فرمودند: هر ایمانی، حقیقتی دارد. حقیقت ایمان تو چیست؟

أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُؤْمِنًا حَقًّا قَالَ إِنَّ لِكُلِّ إِيْمَانٍ حَقِيْقَةً فَمَا حَقِيْقَةُ إِيْمَانِكَ.
گفت: من به دنیا بی‌رغبت شده و از آن روی گردانده‌ام و شب را برای عبادت بیدار مانده و روزها روزه می‌گیرم و گویی خود را در عرش الهی می‌بینم که روز حساب و بازخواست اعمال نزدیک شده است و گویا بهشتیان را می‌بینم که با هم ملاقات می‌نمایند و دوزخیان را مشاهده می‌کنم که عذاب می‌گردند.

پیامبر ﷺ فرمودند: تو مؤمن هستی که خدا دلت را به نور ایمان روشن ساخته. استوار باش، خدا تو را استوار و ثابت‌قدم بدارد.

حارثه عرض کرد: در خودم چیزی می‌یابم که به واسطه‌ی آن احساس خطر بر ایمان خویش دارم. من خوف و بیم دارم که از ناحیه‌ی چشمان خود به گناه آلوده گردم.

رسول خدا ﷺ برای او دعا کردند و در نتیجه، او از ناحیه‌ی خطای چشمان خود راحت شد.

فوائد و برکات ایمان

در دین مبین اسلام، آثار و برکات فردی و اجتماعی بسیاری برای اهل ایمان و جامعه‌ی اسلامی بیان شده است. اولین اثر از آثار ایمان، روشن‌بینی و هدایت الهی است که در سایه‌ی آن، معرفت به حقایق هستی و شناخت

صحیح از عالم برای انسان حاصل می‌گردد و در سایه‌ی آن، ویژگی‌های پسندیده‌ی اخلاقی و اجتماعی ارزشمندی برای انسان حاصل می‌شود.

انسان در سایه‌سار ایمان، از یوغ بندگی و اسارت نفس و یا زران‌دوزان و زورمندان آزاد گردیده و از دام شیطان رهایی می‌یابد و لذا به آرامش و سعادت می‌رسد.^۱

شهید والامقام آیت‌الله مطهری، آثار و فواید ایمان را به دو دسته تقسیم کرده و می‌فرماید:

(۱) آثار فردی

الف) بهجت، نشاط، انبساط و خوش‌بینی نسبت به جهان و خلقت؛

ب) روشنی دل و هدایت؛ خداوند متعال فرمود:

«مَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ»^۲؛ کسی که به خدا ایمان بیاورد، خداوند دلش را هدایت می‌کند».

ج) امیدواری:

«فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۳؛ همانا خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند».

فرد باایمان، به کمک خداوند امیدوار بوده و در بحران‌های زندگی و برای دستیابی به اهدافش، دست یاری به سوی خدا دراز می‌کند و این امید به

۱. برگرفته از دانشنامه‌ی قرآن و حدیث

۲. سوره تغابن، آیه ۱۱

۳. سوره هود، آیه ۱۱۵

خداوند، مانع از ابتلای او به ترس و اضطراب می‌گردد.

(د) آرامش دل:

«... عَنْ جَمِيلٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» قَالَ: هِيَ الْإِيمَانُ. قَالَ: «وَأَيُّدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» قَالَ: هِيَ الْإِيمَانُ. قَالَ: «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى» قَالَ: هِيَ الْإِيمَانُ؛ جميل بن دراج گوید: از امام صادق ع درباره این سخن خداوند والامرته «او کسی است که آرامش را در قلب‌های مؤمنین وارد کرد» پرسیدم، پاسخ دادند: آن ایمان است و درباره‌ی آیه‌ی «و از روح خود آنان را تأیید کرد»، پاسخ دادند: آن ایمان است و از آیه‌ی «کلمه تقوا را ملازم ایشان ساخت» پرسیدم، پاسخ دادند: آن نیز ایمان است».

(ه) کاهش آلام و ناراحتی‌ها؛ امیرالمؤمنین علی ع نقل است که فرمودند: «مِلَاكُ النَّجَاةِ لُزُومُ الْإِيمَانِ وَ صِدْقُ الْإِيقَانِ؛ اساس نجات، داشتن ایمان و یقین راستین است».

(و) درک لذت‌های معنوی علاوه بر لذات مادی:

از آثار ایمان به خدا، برخورداری بیشتر از یک سلسله لذت‌هاست که «لذت معنوی» نامیده می‌شود. لذات معنوی، از لذات مادی هم قوی‌تر و هم پایدارتر می‌باشند. لذت عبادت و پرستش خدا، از این‌گونه لذات است.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵، ح ۵

۲. غررالحکم، ج ۶، ص ۱۴۸، ح ۹۸۶۷

کارهایی که برای خدا انجام می‌شود، در زمره‌ی عبادات قرار می‌گیرد و برای انسان، لذت معنوی را به همراه می‌آورد.

امام علی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به عثمان بن حنیف می‌فرماید:

«وَ إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي - أَرَوْضَهَا بِالتَّقْوَى؛ وَ مَنْ نَفَسَ خُودَ رَا بَا
پرهیزگاری پرورش می‌دهم».

(۲) آثار اجتماعی

الف) بهبودی بخش روابط عاطفی؛

ب) محترم شدن حق و حقیقت؛

ج) مهربان شدن دل‌ها نسبت به یکدیگر: در حدیثی از رسول گرامی

اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:

«خُمْسٌ لَا يَجْتَمِعْنَ إِلَّا فِي مُؤْمِنٍ حَقًّا يُوجِبُ اللَّهُ لَهُ مِنْ الْجَنَّةِ: النُّورُ
فِي الْقَلْبِ، وَالْفِقْهُ فِي الْإِسْلَامِ وَالْوَرَعُ فِي الدِّينِ، وَالْمَوَدَّةُ فِي
النَّاسِ، وَحُسْنُ السَّمْتِ فِي الْوَجْهِ؛^۲ پنج چیز است که جز در
مؤمن راستین، گرد نمی‌آید و خداوند به سبب آن‌ها بهشت را بر او
واجب می‌گرداند: روشنایی در دل، فهم در اسلام، پارسایی در دین،
دوست داشتن مردم و خوش‌سیمایی».

د) اعتبار بخشیدن به ارزش‌های اجتماعی؛

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵

۲. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۰

ه) ایجاد روحیه‌ی شجاعت برای مقابله با ظالمین و ستمکاران^۱: خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ^۲؛ و همانا ما در میان
هر اُمتی، پیامبری را برانگیختیم (تا به مردم بگویند) که خدا را
بپرستید و از طاغوت (و هر معبودی جز خدا) دوری نمایید، پس
گروهی از مردم کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و بعضی
از آنان گمراهی بر آنان سزاوار است، پس در زمین سیر و سفر
کنید، تا ببینید که پایان کار تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟»

زیان‌های بی‌ایمانی

نخستین زیان بی‌ایمانی، محرومیت از هدایت الهی است. شخص بی‌ایمان، جهان را فاقد هدف و شعور دانسته و بر این پایه، ارزش‌های اخلاقی را بی‌هدف و بی‌معنا می‌پندارد و لذا به سادگی هرچه تمام‌تر، در دام شیطان‌های درون و برون قرار گرفته و مبتلا به انواع مفسد و آلودگی‌های فردی و اجتماعی می‌شود و درنهایت، بی‌ایمانی، حاصلی جز حسرت و ندامت برای او در پی نخواهد داشت. اینک به چند نمونه‌ی کوتاه از آیات در این باره توجه فرمایید:

۱. مجموعه آثار شهید مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۴۵-۵۰

۲. سوره نحل، آیه ۳۶

۱. محرومیت از هدایت الهی

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱؛ همانا کسانی که به آیات خداوند ایمان نمی‌آورند، خداوند آنان را هدایت نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است.

۲. سرپرستی شیطان

«يَبْنِيءَ آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ تِهْمًا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْتَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»^۲؛ ای فرزندان آدم! مبادا شیطان فریبتان دهد، آن‌گونه که پدر و مادر (نخستین) شما را از بهشت بیرون کرد، (با وسوسه‌ی خوردن از آن درخت) لباس را از تن آن دو برکند تا عورت‌هایشان را بر آنان آشکار سازد. همانا شیطان و گروهش شما را از آنجا که شما آن‌ها را نمی‌بینید می‌بینند. ما شیاطین را دوستان و سرپرستان کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار دادیم.

۳. پلیدی‌های درونی

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ

۱. سوره نحل، آیه ۱۰۴

۲. سوره اعراف، آیه ۲۷

الرَّجَسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ؛ خداوند هر که را بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام می‌گشاید و هر که را (به خاطر اعمال و خصلت‌های خلافش) بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را (از پذیرفتن ایمان) سخت قرار می‌دهد، گویا به زحمت در آسمان بالا می‌رود. خداوند این چنین پلیدی (کفر) را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.

۴. پشیمانی و حسرت روز رستاخیز

«وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ * وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَلَيْتَنَا نُرُدُّ وَلَا نَكْذِبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ بعضی از آن‌ها کسانی هستند که (به ظاهر) به سخن تو گوش می‌دهند، ولی ما بر دل‌هایشان پرده‌هایی قرار داده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان (نسبت به شنیدن حق) سنگینی قرار دادیم و آنان به قدری لجوجند که اگر هر آیه و معجزه‌ای را ببینند، باز هم به آن ایمان نمی‌آورند تا آنجا که چون نزد تو آیند با تو جدال می‌کنند و کسانی که کافر شدند می‌گویند: این نیست جز افسانه‌های پیشینیان. و آنان، مردم را از آن (پیامبر و

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۵

۲. همان، آیات ۲۷ - ۲۵

قرآن) باز می‌دارند و خود نیز از آن دور و محروم می‌شوند، (ولی بدانند که) جز خودشان را هلاک نمی‌سازند، و (لی) نمی‌فهمند. و اگر آنان را، آن هنگام که بر لبه‌ی آتش (دوزخ) نگه داشته شده‌اند ببینی، پس می‌گویند: ای کاش (بار دیگر به دنیا) بازگردانده شویم و آیات پروردگاران را تکذیب نکنیم و از مؤمنان (واقعی) باشیم».

خاطره: اثر منفی بی‌ایمانی در تربیت فرزندان

روزی، یکی از ثروتمندان شهر به نزد من آمد و با التماس گفت: از شما خواهش می‌کنم به منزل ما بیایید و با فرزندم صحبت کرده و او را راضی نمایید که از ایران مهاجرت نموده و به یکی از کشورهای اروپایی برود. من هم همین جا تعهد می‌دهم برای او منزلی بسیار مجلل به همراه وسیله‌ی نقلیه و حقوق ماهیانه فراهم کنم و زندگی او را تأمین نمایم.

گفتم: چند فرزند داری؟

گفت: او تنها پسر و تنها فرزندم هست.

گفتم: چرا می‌خواهی او را به خارج بفرستی و از خودت دورش کنی؟

گفت: همین قدر می‌گویم که اگر دیشب قدری دیرتر به منزل رسیده بودم، او مادرش را در زیر ضربات مشت و لگدش کشته بود!!! حاج آقا، از شما خواهش می‌کنم به فریادمان برسید.

گفتم: مگر فرزندت اختلال اعصاب و روان دارد؟

گفت: خیر، کاملاً هم سالم است.

برایم خیلی عجیب بود. چنین شخصی که از نظر روانی سالم است اما با

پدر و مادرش چنین رفتار می‌کند!!

گفتم: بسیار خوب، به منزل اطلاع بده، بعد از نماز ظهر و عصر به بهانه‌ی ناهار، به منزلتان می‌آیم تا با فرزندت صحبت کنیم.

بعد از نماز، با هم و با خودرو او، به منزلش رفتیم. سطح زندگی مادّی آن‌ها در بالاترین مرتبه‌ی خود قرار داشت و همه وسایل رفاه در آن‌جا به چشم می‌خورد، اما آن‌چه در آن خانه‌ی مجلّل و شبیه کاخ وجود نداشت، آرامش و آسایش بود. اصلاً مثل این‌که اثری از زندگی در آن خانه نبود و هرچه بود، فقط مادّیات بود.

قدری نشستیم و همسر آن آقا هم آمد. یک خانم محجّبه و باوقار که آثار دیانت در منش و برخوردش نمایان بود. دقایقی گذشت که دیدم پسرشان از پله‌های طبقه‌ی فوقانی پایین آمد. پسری با ظاهری کاملاً معقول و منطقی که با آن‌چه پدر از خُلُقِیات او برایم تعریف کرده بود، کاملاً متفاوت بود. جلو آمد، سلام کرد و نشست. قدری با او احوالپرسی کردم که کجا درس می‌خوانی، چه کاری غیر از درس خواندن انجام می‌دهی و ...

بعد از دقایقی که حرف‌هایمان گرم شده بود، به پسر گفتم: چرا برای ادامه‌ی تحصیل به خارج سفر نمی‌کنی و در یکی از دانشگاه‌های معتبر ادامه‌ی تحصیل نمی‌دهی؟ پدرت به من گفته است که هر آن‌چه برای ادامه‌ی تحصیلات تو لازم است برایت مهیا می‌کند، پس چرا ادامه‌ی تحصیلاتت را مدتی در خارج نمی‌گذرانی و بعد مجدداً به کشور بازگردی؟

همین که من اسم ادامه‌ی تحصیل در خارج و سفر به کشور دیگری برای تحصیلات آوردم، این بچه‌ای که تا آن لحظه کاملاً معقول و منطقی به

نظر می‌رسید، بلند شد و تمام قامت ایستاد و به من گفت: پس شما هم آمده‌اید من را به خارج بفرستید؟ من باید بمانم و ذره‌ذره مرگ پدر و مادرم را با چشم ببینم!! این را گفت و رفت.

تا پسر بلند شد و رفت، مادرش شروع کرد به گریه کردن و گفت: حاج آقا! می‌دانید چرا این پسر این‌گونه شده است؟ می‌دانید بی‌حرمتی‌های این پسر، ریشه در کجا دارد؟ گفتم: علت چیست؟

آن وقت بود که مادرش علت اصلی انحرافات کنونی این پسر را بیان کرد و ما تازه فهمیدیم این برخوردهای نادرست ریشه در کجا دارد.

مادرش گفت: زمانی که این بچه، کودکی خردسال بود، پدرش تا نیمه‌های شب بیرون از منزل دنبال عیاشی و بی‌دینی بود و نیمه‌ی شب با حالت مستی به منزل بازمی‌گشت. یک شب، در زمانی که پسرم حدود ۴-۵ ساله بود، شب قدر و در ماه مبارک رمضان، من بیدار بودم و روی سجاده نشسته بودم و در حال خواندن دعای ابوحمزه بودم. پسرم دور من می‌چرخید و بازی می‌کرد و گاهی هم با دستان کوچکش، اشک از چشمانم پاک می‌کرد. ناگهان پدرش با حال مستی وارد منزل شد. جلو آمد و با بی‌ادبی و بی‌حرمتی تمام، به زیر کتاب مفاتیح‌الجنان که در آغوش من بود لگد کشید و کتاب به گوشه‌ی اتاق پرتاب شد و بلند گفت: جمع کن این بساط و اسباب جادو را! می‌خواهی پسر ت هم مثل خودت اُمُل بشود!!!؟؟

پسرم که با تعجب نظاره‌گر این صحنه‌ها بود، یک نگاه به من می‌کرد که تا لحظاتی پیش ابوحمزه می‌خواندم و او اشک از چشمان من پاک می‌کرد و یک نگاه به پدر می‌کرد که این قبیل امور را اسباب سحر و جادو و

عقب ماندگی می نامید.

بعد مادرش به من گفت: حاج آقا!! همین آقایی که آمده پیش شما که شما را واسطه کند که فرزندمان را راضی کنید تا به خارج برود، همان کسی است که در جوانی مستی می کرد و به دین، دهن کجی می نمود. اینها عواقب بی دینی و بی ایمانی همین مرد است!!

مؤمنین در قرآن

خداوند متعال در آیات متعدد، از بخشی از اوصاف مؤمنین پرده برداری نموده و ویژگی های ایشان را به تصویر می کشد:

الف) «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ^۱؛ مؤمنان، تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و دچار تردید نشدند و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کردند. اینانند که (در ادعای ایمان) راستگویند».

یکی از آیات قرآن که خدا در آن، مؤمنین را تعریف و توصیف نموده است، همین آیه ی پانزدهم سوره ی مبارکه حجرات است. مومنین واقعی، از دیدگاه خدا چه کسانی هستند؟ خداوند می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ؛ کسانی که به خدا آن چنان که باید، ایمان آورده و تردید در ایمان خود نکردند». بسیار هستند کسانی که می گویند خدا را قبول داشته و به او ایمان داریم اما در عمل، و در بخش هایی از زندگی لنگ می زنند. گاهی اوقات مواجه می شویم با کسی که

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۹

بسیار مدعی است؛ حتی نماز شب می‌خواند، اما خمس مالش را نمی‌پردازد. چنین شخصی، دچار شک و تردید به وعده‌ی الهی است. می‌گوید خدا را قبول دارم، اما آن‌جایی که باید در میدان عمل، خود را خوب نشان دهد، ثابت‌قدم نیست. چنین افرادی در دوراهی‌های بین خود و خدا، خودش را انتخاب می‌کند.

و یا گاهی اوقات می‌بینیم که کسی ادعا می‌کند همه‌ی امور دست خداوند است و البته ادعای درستی هم هست، اما این قدر که در حل شدن مشکلاتش به یک کارمند و یا مقام مسئول متوسل می‌شود، به خدای خود متوسل نمی‌شود.

قطعاً ملاحظه نموده‌اید و یا برخورد داشته‌اید با کسی که به بنده‌ی ضعیف خدا این قدر رو می‌زند و التماس می‌کند که آقا هوای ما را داشته باش، ما فقط شما را داریم، اول خدا بعداً شما (که همین حرف هم غلط است. باید گفت، اول خدا و آخر هم خدا). این قدر گاهی اوقات تملق خلق خدا را می‌گوید اما تملق خدا که عین حقیقت و راستی است را نمی‌گوید. گاهی اوقات یک کسی برای او کاری انجام داده است و به او محبتی کرده اما هر بار که او را می‌بیند، از او تشکر کرده و تعارفات بسیار برایش به کار می‌برد که: ما رهین منت شما هستیم، ما وام‌دار شما هستیم، اگر شما نبودی که ما نبودیم، ما شغلیمان و زندگیمان را از شما داریم و ...

به چنین شخصی باید بگویند: آقا!! هر آن‌چه داری، از خدا داری! اوست که مسبب‌الأسباب است.

گاهی اوقات که مریض دارد و به دکتر مراجعه کرده است، در احوالات او

می‌توان دید که این قدری که به پزشک معالج دل بسته و امیدوار است، به خدای آن پزشک دل بسته نیست.

همه‌ی این‌ها ارتیاب است، شک و تردیدی است که در برخی وجود دارد؛ درحالی که خدا در همین آیه‌ی شریفه می‌فرماید: «ثُمَّ لَرِيْرَتَابُوا؛ دیگر دچار شک نشدند».

امام جواد علیه السلام می‌فرماید:

«الثَّقَّةُ بِاللَّهِ تَعَالَى ثَمَنٌ لِكُلِّ غَالٍ، وَسُلْمٌ إِلَى كُلِّ عَالٍ؛ اعتماد به خدا، بهای بدست آوردن هر چیز گرانبها و نردبان رسیدن به هر بلندی است».

چه چیزی می‌خواهیم بدست بیاوریم که خداوند نمی‌تواند آن را برایمان فراهم کند؟ آن‌چه از نظر اسلام فضیلت به شمار می‌رود و دین به آن بها می‌دهد، اعتماد و توکل به خداست. انسان در سایه‌ی توکل به خدا و اعتماد به قدرت لایزال الهی، هر امر دشواری را می‌تواند برای خود سهل نماید.

حکایت؛ انجام اعمال حج بدون گذرنامه فیش حج

چند سال قبل، در یکی از سال‌هایی که به زیارت خانه‌ی خدا و انجام اعمال حج تمتع مشرف شدم، حاجی‌ای را دیدم که بدون این که ثبت‌نام حج کرده باشد، بدون فیش حج و بدون داشتن گذرنامه، به مکه مشرف شده بود. او جوانی بود متعلق به یکی از روستاهای اطراف فسا که با پدرش به حج آمده بود. من در مدینه بودم و مطلع شدم که شخصی بدون داشتن فیش حج

و گذرنامه برای انجام اعمال به مکه آمده است. خیلی متعجب بودیم. مسئله به بعثه‌ی جمهوری اسلامی کشیده شد و برای برگرداندن و یا نگه داشتن او، دچار تردید شده بودند. من گفتم، آمدن او به مکه حتماً خالی از علت نیست. وقتی که اصل ماجرا را جویا شدیم، آن جوان ساده‌ی روستایی گفت:

من پدر پیری دارم که به علت پادرد بسیار زیاد روی ویلچر می‌نشیند. نوبت حج پدرم فرا رسیده بود و پدرم خود را برای سفر معنوی حج آماده می‌کرد. من هم خیلی دلم می‌خواست با پدرم بودم تا هم توفیق این سفر معنوی نصیبم شود و هم پدرم را در این سفر همراهی کنم.

روزی که باید پدرم به فرودگاه می‌رفت برای پرواز، خودم، پدرم را به فرودگاه شهید دستغیب شیراز بردم. به رئیس کاروان گفتم: پدرم را آورده‌ام. رئیس کاروان که سرش بسیار شلوغ بود، گفت: من الآن سرم خیلی شلوغ است و پدر تو ویلچری هست. لذا تا یک نفر از همسفران را برای حرکت دادن ویلچر پدرت معین کنم، تو پدرت را رها نکن و تا هر کجا که می‌توانی، پدرت را جلو بیاور و هر کجا که مسئولین جلوی تو را گرفتند، به من اطلاع بده تا خودم، پدرت را تحویل بگیرم.

من که ویلچر پدرم را حمل می‌کردم، از قسمت اول ورودی سالن فرودگاه، پدرم را داخل بردم. در قسمت دوم سالن فرودگاه، گذرنامه‌ها را تحویل می‌گرفتند و مهر می‌کردند. گذرنامه‌ی پدرم را تحویل دادم، وقتی گذرنامه مهر شد، مسئول مهر کردن گذرنامه،

گذرنامه‌ی پدرم را تحویل داد و گفت: برو. من هم رفتم (این جوان براساس طینت پاک خودش که رئیس کاروان به او گفته بود تا هر جا می‌توانی و جلوی تو را نگرفتند، پدرت را بیاور). مجدداً در مرحله‌ی بعد، گذرنامه‌ها را کنترل کردند و گفتند برو، من هم رفتم داخل سالن اصلی. داخل سالن اصلی گفتند: پیرمردی که ویلچری هست کجاست؟ بیاید جلو تا با بالابر او را وارد هواپیما کنیم. من هم با پدرم وارد بالابر شدم. به وسیله‌ی بالابر داخل هواپیما شدیم. من هم دائماً به خودم می‌گفتم خوب رئیس کاروان گفت تا هر کجا که می‌توانی پدرت را جلو بیاور. داخل هواپیما که شدیم، یکی از مهماندارها جلو آمد و دو صندلی را به ما نشان داد و گفت: پدرت را این‌جا و خودت روی صندلی کنار آن بنشین. هیچ‌کس هم به من نگفت که کارت پروازت کجاست [این‌ها کار خداست!].

هواپیما پرواز کرد و رسیدیم به شهر جدّه. در فرودگاه جدّه، در صف کنترل گذرنامه ایستادیم، نوبت به ما رسید و من گذرنامه‌ی پدرم را تحویل دادم. مسئول مربوطه، گذرنامه را کنترل کرد و مهر ورود به عربستان را زد و گفت: برو. من هم رفتم. مجدداً گذرنامه را بصورت دستی گرفتند و کنترل کردند و گفتند: بپوش، و من هم از فرودگاه بیرون آمدم و به کنار اتوبوس‌ها رفتم و سوار شدیم و به هتل آمدیم. داخل هتل و در قسمت لابی درحال قدم‌زدن بودم که مدیر کاروان مرا دید. به من گفت: تو این‌جا چه کار می‌کنی؟! گفتم: خودت گفتی تا هر کجا که می‌توانی پدرت را جلو بیاور و هر

جا که جلوی تو را گرفتند به من بگو. خب من هم تا جایی که توانستم، پدرم را آوردم. رئیس کاروان گفت: کسی به تو نگفت گذرنامه‌ات کو؟! گفتم: نه. رئیس کاروان گفت: تو که من را بیچاره کردی! تو بدون فیش حج و گذرنامه آمده‌ای عربستان!!؟ چه کسی این قضیه‌ی تو را باور می‌کند؟ خیال می‌کنند تو را قاچاقی آورده‌ایم!

مسئله‌ی حج آمدن این جوان در بعثه‌ی مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) مطرح شد که چه باید کرد؟ و همان‌جا، نتیجه این شد که قطعاً این جوان با اراده و مشیت الهی به مکه آمده و تصمیم بر این شد که هر کاری می‌توانند برایش انجام دهند. برایش در ایران گذرنامه صادر کردند و مهر خروج زدند و با اولین پرواز به عربستان آوردند و در عربستان مهر ورود زده و به بعثه‌ی مقام معظم رهبری رساندند. سپس به این جوان گفتند: باید پول حج را خودت بدهی. او گفت: من پولی ندارم. گفتند: هر زمان که به دست رسید، بعداً بپرداز. خلاصه این که خدا همه‌ی مسئولین را به خط کرد تا این جوان را انجام داده و شرایط را برای انجام اعمال حج او فراهم کنند.

این اثر بندگی خداست. اگر بنده‌ی خدا شدید، از همه بی‌نیاز شده و خدا همگان را برای شما به خط می‌کند ولی اگر برای انجام کارتان امیدتان را به دیگران بستید، خدا به همان‌ها واگذارشان می‌کند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ؛ هر
که آن چه بین او و بین خداست را اصلاح کند، خداوند آن چه را بین
او و بین مردم است را درست می کند (و او را از گرفتاری ها
می رهاند)».

در مقابل داستان این جوان ساده دل باایمان، بنده فردی را دیدم که برای
اعمال حج تا مدینه آمد ولی برگشت و نتوانست به مکه بیاید.
به قول شاعر که فرمود:

بندگی کن تا که سلطانت کنند
تن رها کن تا همه جانت کنند
خوی حیوانی سزاوار تو نیست
ترک این خو کن که انسانت کنند
چون نداری درد، درمان هم نخواه
درد پیدا کن تا که درمانت کنند
بنده‌ی شیطانی و داری امید
که ستایش هم‌چو یزدانت کنند؟!

بگذر از فرزند و جان و مال خویش
تا خلیل الله دورانست کنند
قابل این رتبه‌ها چو نیستی
سعی کن شاید مسلمات کنند
هم‌چو سلمان در مسلمانی بکوش
ای مسلمان تا که سللمات کنند
هم‌چو ذاکر، ذکر حق کن روز و شب
تا مگر از اهل ایمانت کنند^۱

خداوند در آیه‌ای که تقدیم شد می‌فرماید: مؤمن کسی است که به خدا و پیامبرش ایمان دارد و دچار تردید نیز نمی‌شود. اگر ریالی برای خدا هزینه کردید، دچار شک و تردید نشوید که خدا حمایت بسیار می‌کند و زیر بار منت بنده‌اش نمی‌ماند. اگر قدمی برای خدا برداشتید، بدانید که خدا فرسنگ‌ها راه و مسیر را بر روی بنده‌اش باز می‌کند.

حکایت: انفاق آیت الله مشکینی رحمته الله علیه با ایمان به خدا

خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا؛ هر که نیکی آورد، پس برای او پاداشی ده برابر آن است.»

۱. کلیات خزائن الأشعار، جوهری، سید عباس حسینی ملقب به جوهری و متخلص به «ذاکر»، ص ۲۸، برگرفته از کتاب تحفة الصائمین، تألیف موسیانی اصفهانی
۲. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

آیت‌الله مشکینی رحمته فرمودند: در دوران جوانی و اوایل طلبگی، یک روز با پنج ریال پول برای خرید به بازار می‌رفتم. در ورودی بازار، فقیری به من رسید و گفت: مدتی است غذای درستی نخورده‌ام، می‌توانی به من کمک کنی؟ گفتم: بله و پنج ریال را به او دادم و با جیب خالی به سمت منزل باز گشتم. در همین اثناء، یکی از دوستان به من رسید و یک مبلغ ۵ تومان به من داد. پول را گرفتم و راهی بازار شدم. در میان راه، یکی از دوستان طلبه را دیدم که همسرش به تازگی وضع حمل نموده بود و به من گفت: آقای مشکینی، خانواده‌ی همسرم در منزل ما مهمان هستند و هیچ در منزل نداریم. می‌توانی مبلغی به من کمک کنی؟ گفتم: بله و ۵ تومانی را به او دادم. او نیز بسیار تشکر کرد و رفت. من مجدداً با جیب خالی به طرف منزل باز گشتم. در همین حین، یکی از همشهری‌های آذربایجانی که از ثروتمندان آذربایجان بود، به من رسید و یک پاکت به من داد و گفت: آقای مشکینی، این پاکت متعلق به شماست، نگران مصرف‌کردنش هم نباشید که پول وجوهات شرعیه و امثالهم نیست، بلکه پولی است که فقط متعلق به خودتان هست. پاکت را گرفتم و از او تشکر کردم و رفتم. سر پاکت را که باز کردم، دیدم ۵۰ تومان پول داخل پاکت هست. از خداوند تشکر کرده و به مزاح گفتم: خدایا!! تو که ۵ ریال را ۵ تومان کردی و ۵ تومان را ۵۰ تومان نمودی، یک نفر را بفرست این ۵۰ تومان را از من بگیرد تا بشود ۵۰۰ تومان. این اثرِ کارِ بی‌منت و بدون شک و تردید است. اگر کسی بدون شک و تردید به وعده‌های الهی، کار نیکی انجام بدهد، خداوند ده‌ها برابر برایش جبران کرده و زیر بار منت او نخواهد ماند.

خاطره؛ زرنگی تا کجا؟

روزی، یکی از دوستان جوان پیش من آمد و گفت: حاج آقا! می‌گویند اگر صدقه بدهیم، خداوند آن را ده برابر می‌کند؛ یعنی ما بدهیم ده برابر می‌شود؟! گفتم: برادر عزیز!! شما نده، که به تو نمی‌دهند. گفت: چرا؟ گفتم: این طور که تو می‌خواهی کمک کنی و صدقه بدهی، برای تو ۱۰ برابر نمی‌کنند. تو می‌خواهی خدا را امتحان کنی؟! باید کمک کردن تو با ایمان به وعده‌های الهی و بدون تردید باشد.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ۱۵ سوره‌ی حجرات و در تفسیر جمله‌ی «ثُمَّ لَمَّا رَأَوُا كُرْسًىٰ» دیگر شک به خود راه ندادند» می‌فرماید:

«مؤمنین کسانی هستند که ایمان به خدا و رسول او بیاورند و دیگر در حقانیت آن چه ایمان آورده‌اند شک نکنند و ایمانشان ثابت و آن چنان مستقر باشد که شک، آن را متزلزل نکند. و اگر در آغاز جمله، کلمه‌ی «ثُمَّ» را آورد، و نه «وَاو» را، برای این است که دلالت کند بر این که، شک نکردن آن‌ها (در ایمان به خدا و رسولش) منحصر به زمان نیست؛ بلکه در زمان‌های آینده نیز شک نمی‌کنند»^۱.

برای آشنایی بیشتر با اوصاف مؤمنین در قرآن، توصیه می‌گردد آیات سوره‌های: انفال/۴؛ مؤمنون/۹-۱؛ سجده/۱۵ را مطالعه فرمایید.

اوصاف مؤمنین در لسان امیرالمؤمنین علیه السلام

در حدیثی که امام صادق علیه السلام از امام علی علیه السلام نقل فرموده، آمده است:

«مردی به نام همام که عابد و پارسا و اهل ریاضت بود، برخاست و

به امیرالمؤمنین علیه السلام که در حال سخنرانی بودند گفت:

یا امیرالمؤمنین! صِفْ لَنَا صِفَةَ الْمُؤْمِنِ كَأَنَّا نَنْظُرُ إِلَيْهِ؛ ای

امیرمؤمنان! مؤمن را بر ایمان وصف کن، به گونه‌ای که گویا در

برابر دیدگان ماست و او را می‌بینیم.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای همام!

مؤمن، انسانی زیرک و باهوش است. شادی‌اش در چهره‌ی او و

اندوهش در دل اوست. دریادل‌ترین انسان‌ها و خاکسارترین

آن‌هاست. از هرآن‌چه فناپذیر است باز می‌دارد و به هر آن‌چه خوبی

است تشویق می‌کند. نه کینه‌توز است، نه حسود و نه پرخاشگر، نه

ناسزاگو، نه عیب‌جو و نه اهل غیبت کردن. [پُست و] مقام را

ناخوش می‌دارد و شهرت را دشمن خود می‌پندارد. اندوهش دراز،

همت‌ش بلند و سکوتش بسیار است. با وقار است و اهل ذکر [و یاد

خدا]، شکیباست و سپاسگزار. به سبب اندیشه‌اش [در امور آخرت]،

غمناک است و از ناداری خویش شادان. نرم‌خو و مهربان و سخت

باوقاست. کم‌آزار است. نه تهمت می‌زند و نه پرده‌[های حیا را]

می‌درد.

هرگاه بخندد، دهانش را بسیار باز نمی‌کند و هرگاه به خشم آید، از

کوره در نمی‌رود. خنده‌اش لبخند است و پرسشش برای دانستن و

باز پرسیدنش برای فهمیدن. دانشش بسیار است و بردباری اش بزرگ و بسیار مهربان است. بخیل نیست و شتاب نمی کند و برآشفته نمی شود و سرمستی نمی کند. خلاف حق، داوری نمی کند و در عملش کجروی نمی کند. از صخره سخت تر است و رنج و زحمتش [برای او] از عسل، شیرین تر است. نه حریص است و نه ناشکیبا و نه خشن و نه لافزن و نه اهل تظاهر و نه اهل گزاف. ستیزه کردنش زیباست و مراجعه کردنش بزرگووارانه. هرگاه خشمگین می شود، از جاده‌ی اعتدال بیرون نمی رود و هرگاه طلب کند، با ملایمت می طلبد. بی باک و پرده‌در و گردن کِش نیست. دوستی اش خالصانه، پیمانش استوار، و به قول، پایدار و به قرار، وفادار است. دلسوز است و بسیار صله‌ی رحم کننده. بردبار است و گمنام و کمتر دخالت بی جا می کند. از خداوند خشنود است و با هوس خویش ناسازگار. با زیردستش درشتی نمی کند و به کارهای بیهوده و بی ربط نمی پردازد. یاور دین، پشتیبان مؤمنین و پناه مسلمین است. ستایش مردم از او در گوشش فرو نمی رود و او را نمی فریبد و طمع، دل او را زخم نمی زند. خردمندی اش او را از بازی و غفلت بازمی دارد و نادان بر دانش او آگاه نمی شود. می گوید و عمل می کند. دانشمندی دورانیش است.

ناسزاگو و سبک سر و بی هدف نیست. احسان کننده است. بی درشتی و خشونت، و بخشش کننده است. بی اسراف، نیرنگ باز و عهدشکن نیست و عیب دیگران را پیگیری نمی کند و به کسی ستم نمی کند. با خلق مهربان بوده و در زمین برای رفع حوائج مردم تلاش

می‌کند. یاور ناتوان است و فریادرس ستم‌دیده. پرده‌دَری نکرده و رازی را فاش نمی‌کند. گرفتاری‌اش بسیار و شکایتش اندک است. اگر خوبی را ببیند، آن را به زبان آورده و اگر بدی را ببیند، آن را می‌پوشاند. عیب را پنهان می‌کند. پشت سر کسی بد نمی‌گوید. از لغزش درمی‌گذرد و خطا را می‌بخشد. از خیرخواهی و راهنمایی تا جایی که می‌داند، فروگذار نمی‌کند و اگر کجروی و انحرافی ببیند، اصلاحش می‌کند.

امین است و استوار، پرهیزکار و وارسته و پاکیزه و پسندیده. پوزش را پذیرفته و از دیگران به نیکی یاد می‌کند. به مردم خوش‌گمان است و در دل، خود را متهم می‌کند و می‌گوید: عیب از خودِ توست. برای خدا و از روی فهم و دانایی با دیگران دوست می‌شود و برای خدا و با عزم و قاطعیت از دیگران جدا می‌شود. شادمانی، او را به رفتار نابخردانه نمی‌کشاند و خوشحالی بسیار، سبک‌سرش نمی‌کند. به دانا، یادآوری می‌کند و به نادان، می‌آموزد. هیچ شری از او انتظار نمی‌رود و بیم هیچ گزند از وی نیست. چون شرّ و گزندش به کسی نمی‌رسد. کار هرکس را از کار خود خالص‌تر می‌داند و هرکسی را از خود صالح‌تر می‌شمارد. دانای عیب خود است و سرگرم دل‌نگرانی خویش. به غیرپروردگارش اعتماد نمی‌کند، غریب و تنها و بی‌کس و اندوهگین است. برای خدا دوست می‌دارد و برای خدا جهاد می‌کند تا خشنودی او را دنبال کند. خود، انتقام خویشتن را نمی‌گیرد بلکه انتقام را به خدا وامی‌گذارد. و در آنچه مایه‌ی خشم پروردگار اوست، با کسی

دوستی نمی‌کند. با فقیران همنشین می‌شود و با اهل صداقت، دوستی می‌کند و پشتیبان حق است و یاور نزدیکان. یتیمان را پدر است، بیوه‌زنان را سرپرست و رسیدگی‌کننده به مستمندان و در هر گرفتاری و سختی‌ای به کمک و یاری او می‌رود. شادان و خوشرو است و ترش‌رو نیست و خبرچینی نمی‌کند. باصلاحت است و با این حال، فروخورنده‌ی خشم است و خنده‌رو. باریک‌بین است و پراحتیاط. نادانی نمی‌کند و اگر نسبت به او نابخردی شود، بردباری می‌ورزد. بخل نمی‌ورزد و اگر نسبت به او بخل بورزند، شکیبایی می‌کند. خردمند است و از این‌رو باحیا و قانع است و بدین سبب، بی‌نیاز. حیای او بر شهوتش چیره است، دوستی‌اش بر حسدش، گذشتش بر کینه‌اش.

سخن نادرست نمی‌گوید. در پوشاکش جانب اعتدال می‌پوید و راه‌رفتنش با فروتنی است. خاضعانه از پروردگارش اطاعت می‌کند و در همه حال از او راضی است. نیتش خالص است و اعمالش خالی از دغل و نیرنگ. نگاهش عبرت‌آموز است، سکوتش همراه با اندیشیدن است و گفتارش، حکمت است. خیرخواه است و بخشنده. برادری می‌کند و در نهان و آشکار و ظاهر و باطن یکرنگ و خیرخواه است. با برادرش قهر نمی‌کند و از او غیبت نمی‌کند و به او نیرنگ نمی‌زند. بر آن‌چه از دست رفته، دریغ نمی‌خورد و بر مصیبتی که به او می‌رسد اندوهگین نمی‌شود و به آن‌چه نباید امید بست، امید نمی‌بندد و در سختی‌ها سست نمی‌شود و در هنگام برخورداری، سرمست نمی‌شود. بردباری را با دانش در هم می‌آمیزد

و خرد را با شکیبایی. او را چنین می‌بینی که از تنبلی به دور و پیوسته بانشاط است. آرزویش نزدیک است و لغزشش اندک و پیوسته چشم به راه اجل خویش است و دلی خاشع دارد و همواره به یاد پروردگار خویش است و روحیه‌ای قانع دارد و نادانی در او نیست و کارش آسان است و برای گناهش اندوهگین است و شهوترانی در او مرده و خشمش فروخورده و اخلاقش بی‌آلایش است و همسایه‌اش از او در آرامش.

خصلت کبر در او ضعیف است و به آن چه برایش مقدر شده، قانع است و شکیبایی‌اش تزلزل‌ناپذیر است و کارش استوار است و ذکرش بسیار.

با مردم می‌آمیزد برای این که یاد بگیرد و سکوت می‌کند برای این که به سلامت ماند و می‌پرسد برای این که بفهمد و تجارت می‌کند برای این که سود ببرد. به خبر گوش نمی‌دهد تا با آن دروغ بگوید و تحریفش کند و سخن نمی‌گوید تا به آن وسیله بر دیگران فخرفروشی نماید. نفسش از او در رنج است؛ اما مردم از او در آسایش‌اند. خویشان را برای آخرت به رنج افکنده و از این‌رو مردم را از خود آسوده ساخته است. اگر به او ستم رسد، شکیبایی می‌کند تا این که خدا خود انتقامش را بگیرد. دوری‌کردنش از کسی که دوری می‌کند به جهت نفرت و دور ماندن از آلودگی است و نزدیک‌شدنش به کسی که نزدیک می‌شود، از سر نرمش و مهربانی است. دوری‌کردنش از روی غرور نیست و نزدیک‌شدنش برای فریب و نیرنگ نیست؛ بلکه در این امور از نیکان پیش از

خود پیروی می‌کند و خود نیز برای نیکان بعد از خودش پیشواست. در این هنگام، همام بانگی زد و بیهوش نقش زمین شد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: بخدا سوگند من نگران وی بودم و فرمود: این چنین موعظه‌ی رسا، در اهلش اثر می‌کند^۱.

هرچند اوصافی که در روایت فوق بیان شد، از اوصاف مؤمنین ذکر شده و روشن‌کننده‌ی ویژگی مؤمنین راستین است، لیکن به وضوح باید گفت، نمونه‌ی تمام‌عیار و شاخص مؤمن حقیقی در عصر حاضر، منتظرین امام زمان علیه السلام هستند که با صبر و شکیبایی و خودسازی فردی و اجتماعی، زمینه‌ی ظهور امام عصر علیه السلام را فراهم می‌نمایند. لذا باید گفت تمامی آن‌چه از ویژگی‌های مؤمنین در کلام مولا علی علیه السلام بیان کردیم، از ویژگی‌های منتظرین امام عصر علیه السلام است که در فراز پایانی زیارت، به نحو مطلوب به آن خواهیم پرداخت.

نکته‌ی پایانی

در جمله‌ی «أُولَئِكَمَّ وَ آخِرُكُمْ» که در آخر این فراز به آن اشاره شده است، چند نکته نهفته است:

اولاً: بنا بر تعلیم امام عصر علیه السلام، زیارت‌کننده‌ی امام علیه السلام در اقرار به ولایت ائمه علیهم السلام، تفاوتی بین ایشان قائل نشده و همگی ایشان را ولی و مولا و صاحب‌اختیار خود دانسته و همگی ایشان را از اولین تا آخرین، به حق می‌داند و به این باور اقرار می‌نماید.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۶

ابابصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«كُلُّنَا يَجْرِي فِي الطَّاعَةِ وَالْأَمْرُ يَجْرِي وَاحِدًا؛ همه‌ی ما در اطاعت کردن در یک مسیر قرار داریم (بدین معنا که شیعیان بایستی همه‌ی ما را اطاعت نمایند و هیچ فرقی بین هیچ‌یک از ما نیست)».

ثانیاً: امام عصر علیه السلام می آموزد که همان‌گونه که به امام اول امیرالمؤمنین علیه السلام اعتقاد و باور دارید، به امام دوازدهم نیز همان‌گونه معتقد و پایبند باشید و اطاعت و تبعیت آن‌ها را بر خودتان لازم دانسته و در امام دانستن ایشان، فرقی نگذارید.

فلذا، ایمان به آخرین آن‌ها، اشاره به ایمان داشتن به وجود حضرت مهدی علیه السلام و این که ایشان زنده بوده و باقی هستند، دارد و ایمان به اولین آن‌ها، اشاره به استمرار اعتقاد از امیرالمؤمنین تا حضرت مهدی علیه السلام دارد.

نتیجه

با عنایت به همه‌ی مواردی که در باب شناخت نفس، ایمان و مؤمنین تقدیم شد، باید گفت، معنای این فراز از زیارت، این‌گونه است که زائر به امام عصر علیه السلام عرض می کند:

فَنَفْسِي: جسم، جان و روح و همه‌ی اعضاء و جوارح من
مُؤْمِنَةٌ: ایمان راستین و حقیقی داشته و تصدیق می نماید.

بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ: خدایی را که یگانه است و شریکی برای او نیست.
و بِرَسُولِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلِيكُمْ وَآخِرِكُمْ: و (مؤمن
راستین ام) به رسول و فرستاده‌ی خدا و به امیرالمؤمنین و به شما ای مولای
من به اول و آخر شما.

فراز چهلّم: مهدی‌یاوری و مودّت خالصانه

وَ نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ
نصرت و یاریم برای شما مهیاست و دوستیم
به شما خالص است

در پایان زیارت آل یاسین، امام زمان عج به ما می‌آموزد که به امام خود این‌گونه عرضه بداریم که: ای امام زمان! یاری و نصرت من در اختیار شماست و من برای یاری شما کاملاً آماده هستم و با جان خود و اموال و آبرو و همه‌ی امکاناتم شما را یاری خواهم نمود و این آمادگی، ریشه در مودّت و محبتی کاملاً بی‌آلایش و عاشقانه دارد.

یکی از معضلات بزرگ اسلام که ریشه‌ی بسیاری از مشکلات امروز جوامع اسلامی نیز هست، این بود که در روز غدیر، بیش از یکصد هزار نفر با علی بن ابیطالب ع بیعت نمودند، اما هفتاد روز که گذشت، این بیعت به فراموشی سپرده شد و همه، علی ع را تنها گذاشتند و تمام انحرافات و تفرقه‌ها و کج‌روی‌ها و تحریف‌بخشی از دستورات دین و تعریف‌های غلط از قرآن که نمونه‌ای از آن را در گروهک‌های تکفیری نظیر داعش می‌توان ملاحظه نمود، بخاطر این است که آن نصرت و یاری ولیّ خدا تحقق پیدا نکرد. کار برای امیرالمؤمنین علی ع به جایی رسید که درد دل‌هایش را یا به چاه می‌گفت و یا نیمه‌شب آن وقت که همه خواب بودند، بر سر قبر زهرای مرضیه ع می‌رفت.

پس از امیرالمؤمنین علی علیه السلام، نسبت به امام مجتبی علیه السلام نیز همین نصرت و یاری تحقق پذیرفت و کار برای امام مجتبی علیه السلام به جایی رسید که در نقلی از ایشان وارد است که فرمود:

«اگر به تعداد انگشتان یک دستم یاورانی بابصیرت داشتم، قیام می کردم و با معاویه می جنگیدم»^۱.

هرچند شاید مقصود امام مجتبی علیه السلام از این تعداد یار و یاور بابصیرت، فرماندهانی برای پذیرش مسئولیت‌های بزرگ نظامی بوده، اما در نفس مطلب جای شک و شبهه‌ای نیست که امام مجتبی علیه السلام نیز از نصرت و کمک یاران بابصیرت محروم ماند.

نسبت به امام حسین علیه السلام نیز همین اتفاق افتاد.

حکایت: تنهایی مسلم

مسلم، فرزند عقیل بن ابطالب، از بزرگان بنی‌هاشم و پسرعموی امام حسین علیه السلام بود.

زمانی که اباعبدالله علیه السلام از مدینه خارج شده و در مکه به سر می‌بردند، نامه‌های متعددی از مردم کوفه به دست حضرت رسید که از ایشان دعوت کرده بودند که به کوفه بروند. تعداد نامه‌ها به هزاران درخواست رسیده بود. آخرین نامه‌ای که به حضرت رسید، امام علیه السلام بین رکن و مقام، دو رکعت نماز گذاشته و از خدای متعال طلب خیر نمود. سپس مسلم را صدا کرده و پاسخ کوفیان را بدین‌گونه در نامه‌ای نوشتند:

۱. الهدایة الکبری، ص ۱۹۲

«سخن شما این است که امامی نداریم، به سوی ما بیا، شاید خدا به سبب تو، ما را هدایت و متحد کند. من مسلم‌بن‌عقیل، برادر و پسرعموی خود را که مورد اطمینان من است به سوی شما فرستادم. پس اگر برای من نوشت که رأی خردمندان و اهل فضل و مشورت شما همان است که در نامه‌هایتان خواندم، به زودی نزد شما خواهیم آمد...»

مسلم در نیمه‌ی رمضان از مکه خارج شد و به مدینه آمد. در مسجد پیامبر ﷺ نماز خوانده و با خانواده‌اش وداع نمود و با چند نفر راهنما و همراه به سمت کوفه حرکت کرد. شرایط این سفر بسیار سخت بود و مسلم و همراهان، راه را گم کردند و دو راهنما، از تشنگی جان باختند تا این که مسلم سرانجام در روز پنجم شوال به کوفه رسید. مردم کوفه، دسته‌دسته دور مسلم جمع شده و چون مسلم، نامه‌ی حضرت را برایشان خواند، گریستند.

سپس ۱۸۰۰۰ نفر از اهل کوفه با مسلم بیعت نمودند. در نتیجه او نیز نامه‌ای به امام ﷺ نوشت و بیعت این تعداد را خبر داد و ایشان را به حرکت به سمت کوفه ترغیب نمود.

هنگامی که خبر این بیعت به یزیدبن‌معاویه رسید. وی، عبیدالله‌بن‌زیاد را که حاکم بصره بود مأمور کرد تا حکومت کوفه را هم به عهده بگیرد. عبیدالله با حيله وارد شهر شد و حکومت را در دست گرفت و مردم را تهدید نمود. سپس هانی‌بن‌عروه را که از بزرگان کوفه بود و مسلم‌بن‌عقیل در منزل او پناه گرفته بود را زندانی و شکنجه کرد.

مسلم هنگامی که خبر شکنجه‌ی هانی را شنید، از کوفیان خواست که به

یاری‌اش بشتابند. مردم نیز در ابتدا به او پیوستند و مسجد و بازار و اطراف قصر پر از جمعیت شد؛ درحالی‌که یاران عبیدالله بیش از ۵۰ نفر نبودند. عبیدالله چند نفر را بین قبائل مختلف کوفه فرستاد تا آن‌ها را تهدید و یا تطمیع کنند و عده‌ای از اشراف که در قصر او بودند را مأمور کرد تا از بام‌های دارالاماره، مردمی که قصر را محاصره نموده بودند، بترسانند یا فریب دهند.

اهل کوفه، هنگامی که سخن رؤسای خود و اشراف را شنیدند، در یاری مسلم سست شدند. کم‌کم نجوای خناسان زیاد شد که به یکدیگر می‌گفتند: برگردیم، دیگران هستند و کفایت می‌کند!!

اندک‌اندک جمعیت از کنار مسلم پراکنده شده و تنها حدود ۳۰ نفر در مسجد برای یاری او باقی ماندند. مسلم که با این عهدشکنی بزرگ روبرو شده بود، همراه آن ۳۰ نفر به سمت «ابواب کنده» حرکت کرد. هنگامی که به آن‌جا رسید، تنها ۱۰ نفر همراه او باقی مانده بودند و چون از آن منطقه عبور کرد، هیچ‌کس همراه او نبود.

مسلم، غریبانه به این‌سو و آن‌سو نگاه کرد اما حتی کسی نبود که او را راهنمایی کند و یا در خانه‌اش او را پناه دهد. سفیر کبیر حسین رضی الله عنه در کوچه‌های تاریک کوفه راه می‌رفت و نمی‌دانست کجا برود.

نتیجه‌ی این پیمان‌شکنی و تنها گذاشتن مسلم، چیزی جز شهادت او و نهایتاً تنهایی و شهادت اباعبدالله‌الحسین رضی الله عنه نداشت.

اما باید از این جریان آموزنده درس گرفت و آموخت که، قرار نیست این‌بار مجدداً تاریخ این‌گونه تکرار شود که امام زمان علیه السلام مثل مسلم بن عقیل

در کوچه‌های شهر سرگردان و تنها بماند و همان کسانی که «یابن‌الحسن» گفته و جمعه‌ها ندبه می‌خواندند و زیارت آل‌یاسین قرائت می‌کردند و اعلام آمادگی برای همراهی با ولی عصر ع می‌کردند، او را تنها بگذارند.

لذا یکی از مهم‌ترین بخش‌های مهدویت که شاید می‌توان گفت نتیجه و خروجی این مباحث است، مبحث انتظار و وظایف منتظران است.

اگر ما می‌گوییم امام زمان ع یاری ما برای تو آماده است و ما حاضریم هر زمان با جان و مال و آبرو، آمادگی خود در نصرت شما را اعلام نماییم، چه میزان به وظایف خود در قبال این وجود سراسر نور عمل می‌کنیم؟

درواقع باید گفت این‌گونه نمی‌شود که ما ادعای دوستی با امام زمان ع را داشته باشیم اما در عمل، ذره‌ای همراه ایشان نباشیم. سخن از محبت به ولی عصر ع بگوییم ولیکن نحوه‌ی زندگیمان باعث دلشکستگی ایشان باشد. زمانی که امام حسین ع عازم عراق بودند، فرزدق با امام ع روبرو شد. امام به او فرمودند: از عراق چه خبر؟ فرزدق گفت: قلوب‌الناس معک؛ قلب مردم با شماست. یعنی شما را دوست می‌دارند. و سیوفهم مع بنی‌امیه؛ اما شمشیر ایشان با بنی‌امیه است؛ یعنی برای یزید شمشیر می‌زنند. یعنی در قلبشان با شما هستند، اما در عملشان یزیدی هستند.

اینک برای بهتر روشن شدن مسئله، ابتدا معنای مودت که در بخش دوم این فراز مورد استفاده قرار گرفته را مورد بررسی قرار داده و سپس وارد در بحث شیوه‌های یاری امام عصر ع می‌شویم.

معنای مودّت

اساس خلقت عالم آفرینش، بر «محبت» پایه‌گذاری شده است و اساس هدایت نیز، محبت است. اساس و انگیزه‌ی حرکت هم محبت است و هر مُحیبی به سوی محبوب خود حرکت می‌کند و با محبوب خودش محشور می‌شود. اما با همه‌ی این تفاسیر، خداوند به بندگان خود فرمود که اجر و مزد رسالت پیامبر، محبت با آل اوست، بلکه فرمود:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛ ای پیامبر! به مردم) بگو: من از شما بر این (رسالت خود) هیچ مزدی جز مودّت نزدیکانم را نمی‌خواهم».

خدای متعال، مزد رسالت پیامبر ﷺ را، مودّت با اهل بیت ایشان مقرر نموده و به پیامبر ﷺ امر می‌نماید که از هدایت‌یافتگان به دست خود، بخواه که به تمام معنا با اهل بیت تو باشند.

از این آیه‌ی شریفه روشن می‌شود که بین «محبت» و «مودّت»، تفاوت‌هایی بسیار وجود دارد:

«محبت» یک گرایش و تعلق روحی و قلبی است و ساده‌ترین راه ابراز آن، لفظ و گفتار است؛ مثل فرزندی که به مادر خود بگوید: دوستت دارم. اما زبان ممکن است به هر گونه‌ای بچرخد و راست و دروغ بودن این ادعا (دوست داشتن) را مشخص نمی‌کند.

اما راستی‌آزمایی این محبت، آن زمانی است که با تمام وجود و در عمل،

محبت خود را به مادر نشان بدهد که به آن «مودت» می‌گویند.

لذا خداوند می‌فرماید، مزد رسالت پیامبر ﷺ، مودت است؛ یعنی نه تنها نسبت به آن‌ها معرفت و محبت داشته باشید بلکه می‌بایست این محبت را در تمامی شئون وجودی و زندگی فردی و اجتماعی خود ظاهر و نمایان کنید و این همان مودت است.

یا مهدی ﷺ و یا صاحب‌الزمان ﷺ گفتن، این‌ها محبت است اما آیا در تمامی شئون زندگی با صاحب‌الزمان ﷺ هستیم؟ مودت یعنی صد درصد گفتار، رفتار، کردار و نشست و برخاست ما اشاره به تبعیت از اهل بیت ﷺ داشته باشد؛ آن چه شرط است، همراهی با امام زمان ﷺ است.

چند سال قبل، شخصی آمد پیش من و گفت: حاج آقا! چرا امام زمان ﷺ را نمی‌بینیم؟ دیگر داریم مایوس می‌شویم!!

گفتم: از خدا بخواه با امام زمان ﷺ باشی نه فقط امام زمان ﷺ را ببینی! ابولهب عموی پیامبر ﷺ بود و ۵۳ سال با ایشان در مکه بود اما در جنگ اُحُد به روی پیامبر ﷺ شمشیر کشید. شما می‌خواهی یک لحظه امام زمان ﷺ را ببینی! بسیار بودند کسانی که انبیاء و ائمه ﷺ را دیدند و به روی آن‌ها شمشیر کشیدند. با امام زمان ﷺ بودن شرط است؛ رؤیت ایشان شرط نیست.

جان سخن این که اگرچه دیدن جمال نورانی حضرت و سخن گفتن با ایشان سعادت بزرگ است اما، امامان بزرگوار به‌ویژه حضرت ولی عصر ﷺ از اهل بیت ﷺ نخواستند که به دنبال دیدار ایشان باشیم. بلکه سفارش فرموده‌اند که شیعیان پیوسته به یاد آن حضرت ﷺ بوده، برای فرج ایشان

دعا کنند و در جلب رضای ایشان، در گفتار و کردار تلاش نمایند تا هرچه زودتر بتوانند زمینه‌ی ظهور موفورالسرورش را فراهم نمایند.

امام مهدی عج می‌فرمایند:

«فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يُقَرِّبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَ يَتَجَنَّبُ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كِرَاهَتِنَا وَ سَخَطِنَا؛ هریک از شما به گونه‌ای عمل کند که به محبت و دوستی ما نزدیک شود و از کارهایی که موجب ناخشنودی ماست دوری کند».

برخی می‌گویند چه کنیم امام زمان عج را ببینیم؟ باید کاری کرد که امام زمان عج از زندگیمان راضی باشند. ابن ملجم، امیرالمؤمنین ع را دید و حضرت را شهید کرد. شمر بن ذی الجوشن، حسین بن علی ع را دید و روی سینه‌ی ایشان نشست. طلحه و زبیر، امیرالمؤمنین ع را دیدند و بر حضرت شمشیر کشیدند. در تاریخ ائمه ع، بسیاری کسانی که حتی با ائمه ع معاشرت کردند ولیکن مسیر بیگانگی و مخالفت با اولیاء را اتخاذ کردند.

حکایت؛ پیرمرد قفل‌ساز

در حالات یکی از علماء نجف نقل می‌کنند که آرزوی زیارت حضرت بقیةالله‌الأعظم ارواحنافداه را داشت و از عدم موفقیت خود رنج می‌برد. مدت‌ها ریاضت کشید و به نحوی که در میان طلاب نجف مشهور است، شب‌های چهارشنبه به مسجد سهله می‌رفت و به عبادت می‌پرداخت تا شاید توفیق دیدار نصیبش شود. مدت‌ها تلاش کرد ولی به نتیجه‌ای نرسید، چله‌ها

می‌نشست و ریاضت‌های زیادی کشید ولیکن باز هم نتیجه‌ای نگرفت اما شب‌بیداری‌های فراوان و مناجات‌های سحرگهان صفای باطنی در او ایجاد کرده بود.

روزی، در یکی از این حالات معنوی به او گفته شد: دیدن امام زمان برای تو ممکن نیست مگر این‌که به فلان شهر بروی. به عشق دیدار، رنج این سفر را بر خود هموار کرده و پس از چند روز به آن شهر رسید. در آن شهر نیز چله گرفت و به ریاضت مشغول شد تا این‌که در روز سی‌وهفتم و یا سی‌وهشتم به او گفتند الآن حضرت بقیة‌الله در بازار آهنگران در مغازه‌ی پیرمرد قفل‌سازی نشسته. هم‌اکنون برخیز و به خدمت حضرت شرفیاب شو. با اشتیاق از جا برخاست و به دکان پیرمرد رفت. وقتی رسید، دید حضرت ولی‌عصر علیه‌السلام آن‌جا نشسته‌اند و با پیرمرد گرم گرفته‌اند و سخنان محبت‌آمیز می‌گویند. همین‌که سلام کرد، حضرت پاسخ داده و اشاره به سکوت نمودند. در این حال، دید پیرزنی ناتوان و قدخمیده، عصازنان آمد و با دست‌ان لرزان، قفلی نشان داده و گفت: اگر ممکن است این قفل را از من به مبلغ سه شاهی بخر که من به سه شاهی پول نیاز دارم. پیرمرد قفل را گرفت و نگاه کرد، دید بی‌عیب و سالم است، گفت: خواهرم! این قفل دو عباسی (۸ شاهی) ارزش دارد زیرا پول کلید آن بیش از ۱۰ دینار نیست، شما اگر ۱۰ دینار (دو شاهی) دارید، به من بدهید تا کلید آن را ساخته و آن‌وقت قیمت قفل ۱۰ شاهی خواهد بود. پیرزن گفت: نه، به آن نیازی ندارم، شما این قفل را سه شاهی از من بخرید که به پول آن نیاز دارم و شما را دعا می‌کنم. پیرمرد با کمال سادگی گفت: خواهرم! تو مسلمانی و من هم مسلمانم،

چرا باید مال مسلمان را ارزان خریده و حقش را ضایع کنم؟ این قفل اکنون ۸ شاهی ارزش دارد. من اگر بخواهم منفعت ببرم، به ۷ شاهی می‌خرم. زیرا در معامله بیش از یک شاهی منفعت‌بردن، بی‌انصافی است. اگر می‌خواهی بفروشی، من ۷ شاهی می‌خرم و باز تأکید می‌کنم قیمت واقعی آن دو عباسی است. چون من کاسب هستم و باید منفعتی ببرم، یک شاهی ارزان‌تر می‌خرم.

پیرزن باور نمی‌کرد و با خودش می‌گفت: من خودم گفتم سه شاهی، هیچ‌کس به این مبلغ راضی نشد که آن را بخرد. اما اکنون ...

پیرمرد ۷ شاهی به آن زن داد و قفل را خرید و پیرزن با خوشحالی رفت درحالی که او را دعا می‌کرد. امام زمان عجله رو به من کرده و فرمودند: «این‌گونه باشید تا ما خودمان به سراغتان بیاییم، چله‌نشینی لازم نیست، به جفر (علوم غریبه) متوسل شدن سودی ندارد. عمل سالم داشته باشید و مسلمان باشید تا خود به دیدار شما بیاییم!! از تمام این شهر، من این پیرمرد قفل‌ساز را انتخاب کردم، چون این مرد دیندار است و خدا را می‌شناسد، این هم امتحانی که داد. از اول بازار، این پیرزن عرض حاجت کرد و چون او را محتاج و نیازمند دیدند، همه به دنبال آن بودند که ارزان بخرند و هیچ‌کس حتی ۳ شاهی نیز خریداری نکرد ولی این پیرمرد، به ۷ شاهی خرید. هفته‌ای بر او نمی‌گذرد، مگر آن که من به سراغ او می‌آیم و از او دلجوئی و احوالپرسی می‌کنم!»

حکایت این پیرمرد، حکایت کسی است که با تمام وجود به امام خود مودت دارد و چنان که در متن زیارت هم آمده است، مودتش نسبت به امام علیه السلام بی‌آلایش است.

مودت یعنی وقتی به امام عصره عرض کردیم شما را دوست داریم، این محبت را در اعمال و رفتار و کردار به امام نشان دهیم و امام علیه السلام زندگی ما، اخلاقیات ما، معاملات ما و خلاصه تمام شئون زندگی مان را تأیید کند.

اینک سؤالی که مطرح است این است که، ما چگونه امام زمان علیه السلام را یاری کرده و چگونه محبت خود را به مودت تبدیل نماییم؟ یعنی عشق و علاقه‌مان به امام را چگونه در عمل ثابت کنیم؟

در پاسخ باید گفت، بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه‌ی ما در عصر غیبت، «انتظار فرج» است و همگی باید بکوشیم تا وظایفی که بر عهده‌ی منتظران حضرتش می‌باشد را به خوبی انجام داده و این‌گونه است که می‌توانیم امام خود را یاری کنیم.

معنای انتظار

• انتظار در لغت، به معنی توقع، چشم‌داشت، نگرانی و چشم به راهی، درنگ کردن و مهلت دادن و فرصت دادن و عجله نکردن است و حالتی است که انسان را برای آنچه انتظارش را دارد، آماده می‌کند.

• و در اصطلاح به معنی چشم به راه ظهور منجی عالم بشریت بودن و ایجاد ظرفیت و آمادگی همراهی و یاری او در تحقق اهداف ارزشمندش می‌باشد.

مؤلف کتاب ارزشمند مکیال المکارم می‌فرماید:

«انتظار، کیفیتی روحی است که موجب به وجود آمدن حالت آمادگی است، برای آن‌چه که انتظار دارند. و ضد آن یأس و ناامیدی است، هرچه انتظار بیشتر باشد، آمادگی نیز بیشتر است. آیا نمی‌بینی اگر مسافری در راه داشته باشی و چشم به راه آمدن او باشی، هرچه زمان آمدن او نزدیک‌تر گردد، آمادگی برای آمدنش فزونی می‌یابد. حال انتظار گاهی به پایه‌ای می‌رسد که خواب را از چشم می‌گیرد، چنان‌که درجات انتظار از این نظر تفاوت می‌کند»^۱.

درحقیقت باید گفت که انتظار فرج، دارای دو رکن اساسی است؛ اولاً: عدم تحمل وضع موجود و ناخشنودی و نارضایتی از آن، و ثانیاً: امید به آینده‌ای روشن و ایجاد زمینه‌های مناسب برای تحقق آن.

اینک به آن‌چه در تدریس مباحث مهدویت بیشتر به آن پرداخته می‌شود، اشاره‌ای گذرا می‌نمائیم.

آینده در نگرش انسان

از نکاتی که باید در آغاز بحث «انتظار» بررسی نمود، دیدگاه انسان‌ها نسبت به آینده است. این‌که گروه‌های مختلف با هر قومیت و ملیت و با هر دین و آیین، دارای چه دیدگاهی نسبت به آینده می‌باشند و آینده در نظر آن‌ها چگونه است؟

از یک منظر کلی، دیدگاه انسان‌ها نسبت به آینده، به دو قسمت تقسیم

۱. مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم، ۱۵۲/۲.

می‌گردد:

الف) گروه اول، آینده را تاریک می‌بینند، لذا نسبت به آن مأیوس هستند و اقدام مثبتی برای تغییر آن انجام نمی‌دهند؛ این گروه نسبت به مسائل مادی و معنوی، سیاسی و اقتصادی و ... نگاهی منفی و غیرسازنده دارند.

ب) گروه دوم، آینده را روشن می‌بینند، لذا برای آن تلاش می‌کنند و از پوچی و بی‌هدفی نجات پیدا کرده و برای رسیدن به آینده‌ی روشن، تلاش و کوشش می‌نمایند (انتظار).

این دیدگاه، دیدگاهی است که قرآن و کتب آسمانی دیگر نسبت به آینده دارند. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ»؛ و همانا در زبور بعد از ذکر، نوشتیم که قطعاً بندگان
صالح من وارث زمین خواهند شد.

در بعضی از روایات صریحاً این آیه را به یاران حضرت مهدی عج نسبت داده‌اند؛ به طور مثال، در تفسیر شریف مجمع‌البیان، ذیل همین آیه از امام باقر ع چنین می‌خوانیم:

«هُمْ أَصْحَابُ الْمُهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ»؛ بندگان صالحی را که خدا
در این آیه نام می‌برد، یاران حضرت مهدی عج در آخرالزمان
هستند.

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵

۲. تفسیر مجمع‌البیان، ۷: ۱۲۰

در تفسیر شریف قمی نیز در ذیل همین آیه چنین آمده است:

«أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ، قال: القائم عليه السلام و أصحابه؛ منظور از این که «زمین را بندگان صالح خدا به ارث می‌برند»، قائم عليه السلام و یاران او هستند».

واضح است که این روایات، انحصار را بیان نمی‌کنند بلکه مصداقی روشن و عالی را بیان می‌دارند. غیر از این روایات که نمونه‌ای از آنها عنوان شد، روایات بسیار زیادی که به حد تواتر نیز رسیده است، از طریق شیعه و سنی در مورد مهدی عجل الله تعالی فرجه، از پیامبر ص و ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده و در کتاب‌های روایی موجود است، که همگی آنها دلالت بر این دارد که سرانجام حکومت جهان به دست صالحان خواهد افتاد، مردی از خاندان پیامبر ص که بعد از پر شدن زمین از ظلم و جور، زمین را از عدل و داد پر می‌کند.

از جمله‌ی این روایات، روایت معروفی است که در اکثریت منابع اسلامی از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده است که ایشان می‌فرمایند:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا (صالحاً) مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا؛ اگر از عمر جهان جز یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مرد صالحی را از خاندان من برانگیزد که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که از ظلم

۱. تأویل الآيات الظاهرة [۱:۳۳۲، ح ۲۲] به نقل از تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹۷

۲. الغيبة طوسی، ص ۱۸۰، ح ۱۳۹؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۴، ح ۲۶

و جور پر شده است».

این حدیث، با همین تعبیر، با مختصر تغییری، در بسیاری از کتب شیعه و سنی آمده است. جالب این‌که، در کتاب مزامیر داوود که امروز جزء کتب عهد قدیم است، عین تعبیری که در آیه‌ی فوق خواندیم یا مشابه آن، در چند مورد دیده می‌شود و نشان می‌دهد، با تمام تحریفاتی که در این کتب ایجاد شده، این قسمت هم‌چنان از دستبردها مصون مانده است:

۱. در مزمور ۳۷، جمله ۹ می‌خوانیم:

«زیرا که شریران منقطع خواهند شد و اما متوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد. هان بعد از اندک‌زمانی شریر نخواهد بود. در مکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود».

۲. در جای دیگر در همین مزمور، بند ۱۱ آمده است:

«و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامتی متلذذ^۱ خواهند گردید».

۳. و نیز در همان مزمور ۳۷، بند ۲۹ چنین است:

«و اما نسل شریر منقطع خواهد شد. صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا ابد سکونت خواهند نمود».

۴. و در بند ۱۸ از همین مزمور نیز چنین آمده است:

«خداوند روزهای صالحان را می‌داند و میراث ایشان، ابدی خواهد بود».

این تعبیرات دلیل بر عمومیت حکومت صالحان است و کاملاً با احادیث قیام مهدی عج منطبق است. لذا می‌بینید که دیدگاه‌ها نسبت به آینده حتی در کتب آسمانی گذشتگان نیز، دیدگاه روشن و واضحی است و حتی اشاره‌ی قطعی نیز به حکومت حضرت مهدی عج و صالحان (اصحاب ایشان) دارد.

اما در آخر آیه‌ی شریفه‌ای که بیان شد، ملاحظه می‌کنید که خداوند می‌فرماید زمین به ارث می‌رسد به عباد صالح (أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ). در این قسمت از آیه‌ی شریفه، با اضافه شدن بندگان به خدا، مسئله‌ی ایمان و توحید آن‌ها روشن و با توجه به کلمه‌ی «صالحون» که معنی گسترده‌ای دارد، همه‌ی شایستگی‌ها به ذهن می‌آید:

- شایستگی از لحاظ عمل و تقوا
- شایستگی از لحاظ علم و آگاهی
- شایستگی از لحاظ قدرت و قوت
- شایستگی از لحاظ تدبیر و نظم و درک اجتماعی.

لذا زمانی که بندگان با ایمان، این شایستگی‌ها را در خود بارور کنند، خداوند متعال نیز کمک خواهد نمود تا آن‌ها بینی مستکبرین را به خاک بمالند، دست‌های آلوده‌شان را از حکومت زمین کوتاه و وارث میراث آن‌ها شوند.

مجدداً خدای متعال در جای دیگری از قرآن می‌فرماید:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً
وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ

وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ؛^۱ و ما اراده کرده‌ایم بر کسانی که در زمین به ضعف و زبونی کشیده شدند، منت گذاریم و آنان را پیشوایان و وارثان (روی زمین) قرار دهیم. و به آنان (مستضعفان) در زمین، قدرت و تمکن بخشیم، و از ناحیه آنان به فرعون و (وزیرش) هامان و سپاهیانشان آن چه را که از آن بیمناک بودند نشان دهیم».

در این آیه بیان شده که خداوند متعال، پرده از مشیت خود درمورد مستضعفان برداشته و پنج امر را در این زمینه بیان می‌کند که با هم پیوند و ارتباط نزدیک دارند:

نخست این که: ما می‌خواهیم آن‌ها را مشمول نعمت‌های خود کنیم (وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ)

دوم این که: ما می‌خواهیم آن‌ها را پیشوایان زمین نماییم (نَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً) سوم این که: ما می‌خواهیم آن‌ها را وارث حکومت جباران قرار دهیم (نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ).

چهارم این که: ما حکومت قوی و پابرجا به آن‌ها می‌دهیم (وَنُمَكِّنْهُمْ فِي الْأَرْضِ).

پنجم این که: آن چه را دشمنان آن‌ها از آن بیم داشتند و تمام نیروهای خود را علیه آن‌ها بسیج کرده بودند، به آن‌ها نشان دهیم (وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ).

و لذا این بشارتی است در زمینه‌ی پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر.
و این بشارتی است برای همه‌ی انسان‌های آزاده و خواهان حکومت عدل
و داد و برجیده شدن بساط ظلم و جور.
سرانجام خداوند بدست همین گروه، دروازه قصرهای کسرا و قیصرها را
می‌گشاید و آن‌ها را از سریر قدرت به زیر می‌کشاند.
این آیات، از جمله آیاتی است که به روشنی، بشارت چنین حکومتی را
می‌دهد. لذا در روایات اسلامی می‌خوانیم که، اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر این
آیات، اشاره به ظهور آن حضرت نموده‌اند.

پیشینه‌ی انتظار

نکته‌ی دیگری که قابل توجه است، پیشینه و سابقه‌ی بحث انتظار
می‌باشد که به صدر اسلام و زمان حیات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بازمی‌گردد، از آن
حضرت، روایات متعددی درباره‌ی نشانه‌های ظهور، ویژگی‌های حضرت
مهدی عجل‌الله‌فرجه و دستاوردهای بزرگی که پس از ظهور آن حضرت عجل‌الله‌فرجه حاصل
می‌شود رسیده است. برخی از بزرگان، سابقه‌ی مبحث انتظار را حتی به انبیاء
عظام گذشته نظیر بشارت‌های حضرت یوسف علیه‌السلام و حضرت داوود و
عیسی مسیح علیه‌السلام نسبت به ظهور منجی داده‌اند:

در انجیل لوقا می‌خوانیم:

«کمرهای خود را بسته و چراغ‌های خود را افروخته دارید، و شما
مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از
عروسی مراجعت کند تا هر وقت بیاید و درب را بکوبد، بی‌درنگ

برای او باز کند»^۱.

در زبور حضرت داوود علیه السلام نیز نسبت به انتظار منجی، چنین آمده است:
«از شیران رنجیده مشو، زیرا هم‌چون علف، زود بریده می‌شوند.
بر خداوند توکل نمای و از او متلذذ باش. به او [منجی موعود] آرام
گیر و در انتظارش به سر بر».

همچنین در میان آیات مهدوی قرآن کریم، برخی بیانگر فضیلت انتظار و
دستوراتی به منتظرین است؛ از جمله:

«فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لَلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ^۲؛ پس در
انتظار باشید، من نیز همراه شما از منتظرانم».

از امام صادق علیه السلام در خصوص تفسیر آیات ۱ تا ۳ سوره‌ی مبارکه بقره،
سؤال شد: «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ
وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ^۳؛ الف لام میم. آن کتاب (با عظمت که) در
(حقانیت) آن هیچ تردیدی راه ندارد، راهنمای پرهیزگاران است. (متقین) کسانی
هستند که به غیب ایمان دارند و نماز را به پای می‌دارند و از آن‌چه به آنان روزی
داده‌ایم، انفاق می‌کنند».

امام علیه السلام در جواب فرمودند:

«مقصود ما از باتقوایان در این آیه‌ی شریفه، شیعیان

۱. باب ۱۲، آیات ۳۵ و ۳۶

۲. سوره یونس، آیه ۲۰

۳. سوره بقره، آیات ۳ - ۱

علی بن ابیطالب هستند و غیب، حضرت قائم عجله الله است و دلیل من
بر این گفتار، آیهی «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لَلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ
الْمُنْتَظِرِينَ» است^۱.

همچنین از علی بن موسی الرضا عجله الله درباره‌ی فرج سؤال شد، حضرت
فرمودند:

«پروردگار متعال می‌فرماید فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»^۲

همچنین آیات: اعراف/۷۲، هود/۹۳ و توبه/۵۲، در برخی روایات، به
مسئله‌ی انتظار، تفسیر و تاویل شده‌اند.

با عنایت به تمام آنچه بیان شد، باید گفت، در اهمیت بحث انتظار،
همین اندازه کفایت می‌کند که:

اولاً: انتظار، سابقه‌ای طولانی به قدمت ادیان الهی دارد.

ثانیاً: انتظار در بین روایات معصومین علیهم السلام و جملات و ادعیه‌ای که از
ایشان به یادگار مانده، دارای جایگاه بسیار مهمی است.

ثالثاً: فهم صحیح و شناخت درست از مبحث انتظار، از انحراف در افکار و
اعمال انسان جلوگیری می‌نماید.

۱. ترجمه تفسیر روایی البرهان، ج ۵، ص ۲۸

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۵۸۴

آداب انتظار، وظایف منتظران

وظایف منتظران امام عصر ع را می‌توان براساس آنچه از روایات به ما رسیده است، به سه دسته تقسیم نمود:

الف) وظایف فردی

ب) وظایف اجتماعی

ج) وظایف حکومتی

وظایف فردی

فرد منتظر در عصر غیبت، وظائفی نسبت به خود و ارتقاء سطح بینش خود دارد که در سه حوزه به این وظایف پرداخته می‌شود:

۱. حوزه‌ی شناخت

۲. حوزه‌ی عاطفه

۳. حوزه‌ی رفتار

الف) حوزه‌ی شناخت

در این حوزه، فرد منتظر باید نسبت به امام خود چنان آگاهی و بینش و شناختی پیدا نماید که بتواند امام خود را نزد دیگران اجمالاً معرفی نماید که باید سه مطلب را در این حوزه بیان نمود:

۱. شناخت سطحی و اسمی امام

در روایتی از امام صادق ع نقل شده است که حضرت فرمودند:

«إِعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ

أَوْ تَأَخَّرَ^۱؛ تو امامت را بشناس زیرا چون امامت را شناختی به تو زیان ندارد که این امر پیش افتد یا پس افتد».

جای دیگری از امام باقر علیه السلام سؤال شد که چرا آن حضرت را قائم نامیدند؟
فرمودند:

«چون جدّم حسین علیه السلام را کشتند، فرشتگان با گریه و فغان به درگاه باری تعالی فریاد برآوردند که برگزیده‌ی تو و فرزند برگزیده‌ی تو و بهترین آفریده‌ی تو را می‌کشند و تو چشم می‌پوشی؟ خداوند به آنان وحی فرمود: فرشتگان من! آرام بگیرید. به عزّت و جلالم سوگند از آنان انتقام می‌گیرم؛ گرچه به طول انجامد. آن‌گاه خدای عزّوجلّ، امامان نسل أباعبدالله الحسین علیه السلام را به فرشتگان نشان داد و فرشتگان بدان شادمان گشتند. در میان آنان، یکی ایستاده بود و نماز می‌خواند. خداوند فرمود: با این قائم از آنان انتقام می‌گیرم»^۲.

یا در جای دیگری وارد است:

«الإمام الصادق عليه السلام لما سُئِلَ عَنْ عَلِيٍّ تَسْمِيَةِ الْقَائِمِ
بِالْمَهْدِيِّ: لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى كُلِّ أَمْرٍ خَفِيٍّ^۳؛ از امام صادق علیه السلام در مورد
علت نامگذاری قائم به مهدی سؤال شد، فرمودند: چون او به هر
امر نهانی رهنمون می‌شود».

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۷۱

۲. بحار، ۱/۲۸/۵۱

۳. همان، ۱/۲۸/۵۱ باب ۲

نتیجه‌ی بحث این‌که، منتظر باید شناختی گرچه اندک و در اصطلاح عوام، شناسنامه‌ای، نسبت به امام حی و غائب خود پیدا کند.

۲. شناخت جایگاه امام

منتظر امام زمان عجلتعالیه باید واقف بر جایگاه حضرت و مقام و منزلت ایشان باشد. برای آشنایی بیشتر به چند روایت اشاره می‌گردد:

الف) امام عسکری عجلتعالیه می‌فرمایند:

«الإمام العسکری عجلتعالیه و قد سُئِلَ عن الحُجَّةِ و الإمامِ بعده؟ -
:أبني محمد، و هو الإمام و الحُجَّةُ بعدي، مَنْ مات و لم يعرفه
مات ميتة جاهلية. أما إن له غيبةً يحار فيها الجاهلون، و يهلك
فيها المبطلون، و يكذب فيها الوراقون؛ امام عسکری عجلتعالیه (در
پاسخ به پرسش از حجت و امام بعد از خود) فرمودند: فرزندانم
محمد، اوست امام و حجت پس از من. هر که بمیرد و او را
نشناسد به مرگ جاهلی مرده است. بدانید که او را غیبتی است که
پس از آن، ظهور می‌کند؛ غیبتی که جاهلان در آن سرگشته
می‌شوند و باطل‌گرایان به نابودی می‌افتند و کسانی به دروغ [برای
ظهور او] زمان تعیین می‌کنند».

ب) امیرالمؤمنین علی عجلتعالیه می‌فرماید:

«وَيَمَهِّدِينَا نَقْطِعُ الْحُجْبُ، فَهُوَ خَاتَمُ الْأُمَّةِ وَمُنْقِذُ الْأُمَّةِ وَمُنْتَهَى

النُّورِ وَغَامِضُ السَّرِّ^۱؛ با مهدی ما حجت‌ها گسسته می‌شود؛ او پایان بخش سلسله‌ی امامان، نجات‌بخش امت و اوج نور است و رازی پیچیده دارد».

(ج) در قرآن کریم می‌خوانیم:

«بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ^۲؛ (مال و سرمایه‌ی حلالی که) خداوند (برای شما) باقی گذارده (از مال و ثروتی که در اثر کم فروشی بدست می‌آورد) برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید، و من نگهبان شما (بر حفظ ایمانتان و پذیرش این راه) نیستم».

(د) امام باقر علیه السلام در حدیثی گهربار فرمودند:

«فَإِذَا خَرَجَ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا وَ أَوَّلُ مَا يَنْطِقُ بِهِ هَذِهِ الْآيَةُ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَتُهُ وَ حُجَّتُهُ عَلَيْكُمْ فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مُسَلِّمٌ إِلَّا قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ^۳؛ هنگامی که امام مهدی علیه السلام قیام نماید، به خانه‌ی کعبه تکیه می‌کند و سیصد و سیزده مرد به گرد او اجتماع کنند و اولین سخن او این آیه قرآن است: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»، سپس می‌گوید: منم بقیة الله در زمین و منم خلیفه

۱. نهج السعادة ۱ / ۴۷۲

۲. سوره هود، آیه ۸۶

۳. کمال الدین، ۱۶/۳۳۱

خداوند و حجّت او بر شما و هر درود فرستنده‌ای به او چنین سلام
گوید: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ**».

ه) امام مهدی عجته می‌فرمایند:

«**أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ**؛ من ذخیره خدا در زمین
و انتقام گیرنده از دشمنان هستم».

۳. اجتناب از مسائل بی‌فایده

منتظر در این حوزه نیز باید از مسائل بیهوده و اموری که در شناخت
حقیقت سودی برای وی ندارد، پرهیز نموده و فکر و ذکر خود را درگیر چنین
اموری ننماید. به طور مثال، از این دسته مسائل می‌توان به این‌که: «حضرت
کجا زندگی می‌کنند، نام همسرشان چیست، نام پدرزن یا مادرزن ایشان
چیست و اصلاً این‌که آیا حضرت ازدواج کرده‌اند، یا این‌که چه غذایی تناول
می‌کنند؟ و ... اشاره کرد.

ب) حوزه‌ی عاطفه

در حوزه‌ی عاطفه که دومین حوزه از حوزه‌های وظایف فردی منتظرین
می‌باشد، فرد باید به گونه‌های مختلف، ارادت، محبت و عشق خود را به امام
غائب حاضر اثبات نماید که از یک نمای کلی، به سه بخش تقسیم‌بندی
می‌شود:

(۱) ابراز محبت به امام علیه السلام

کسی که عاشق است، نسبت به معشوق خود ابراز محبت می‌کند و دائماً در پی این است که عشق خود را به معشوقش به نحوی اثبات کند که ما این‌جا به چند نمونه از روش‌های ابراز محبت به امام علیه السلام اشاره می‌نماییم:

الف. ابراز اشتیاق به امام علیه السلام: منتظر باید اشتیاق خود را نسبت به امام و ظهور و رؤیت ایشان ابراز نماید. متأسفانه یکی از مسائلی که امروز در جامعه‌ی شیعی می‌بینیم این است که، دشمنان شیعه، بین جوانان و نوجوانان جامعه‌ی ما این شبهات را ایجاد می‌کنند که امام زمان اگر ظهور بنماید، اولین کسانی که با تیغ‌های عدالت حضرت کشته خواهند شد، خود این جوانان و پدران و مادران این‌ها هستند و زمانی که با این‌چنین افرادی صحبت می‌کنیم، می‌گویند: ما که از وضعیت خودمان خبر داریم و می‌دانیم چه قدر گناهکاریم، پس چرا باید برای ظهور امام زمان دعا کنیم؟ دعا کنیم که امام زمان بیاید و اولین نفرات ما باشیم که به دست او کشته می‌شویم؟! در صورتی که همگی واقفید، این از ساخته‌های دشمنان حضرت جهت عدم اشتیاق مردم برای ظهور آن بزرگوار است؛ چرا که ظهور حضرت برای دشمنان، به معنای برچیده شدن بساط ظلم و ستم آن‌هاست.

می‌بینید که چگونه دشمنان به دنبال این مسئله هستند که اشتیاق به امام زمان علیه السلام را در دل‌های شیعیان از بین ببرند.

ب. ابراز اندوه از غیبت امام زمان علیه السلام: یکی دیگر از روش‌های ابراز محبت و ارادت به حضرت علیه السلام، این است که فرد شیعه، خود را نسبت به غیبت امام زمان علیه السلام ناراحت و اندوهگین بداند. جهت روشن‌تر شدن مسئله،

مثال ملموسی ذکر می‌کنیم:

به طور مثال، فردی که از مادر و پدرش دور است و در شهر دیگری برای تحصیل به سر می‌برد، زمانی که با پدر و مادر خود از طریق تلفن یا نامه ارتباط برقرار می‌کند، با این مسئله مواجه می‌شود که پدر و مادر از نبود او بسیار ناراحت و غمگین هستند و این جمله را به او می‌گویند که: فرزندم جای تو این‌جا خیلی خالی است، یا: جای تو این‌جا سبز است. هرچه میزان محبت و اشتیاق و الفت پدر و مادر به فرزندشان بیشتر باشد، اظهار محبت به وی و اظهار اندوه از نبود فرزندشان نیز بیشتر است.

یا به طور مثال، شوهری که برای کار یا زیارت، چند روزی به سفر رفته، همسرش با اندوه شدید مواجه می‌شود و می‌بینیم که از رفتن وی، اندوهگین و برای بازگشت همسر، لحظه‌شماری می‌کند.

به همین ترتیب، منتظر باید برای غیبت امامی که از پدر، مادر و همسر به انسان نزدیک‌تر است، اندوهگین بوده و برای فراهم کردن شرایط ظهورش، از هر کاری که در توانش است دریغ نکند.

ج. دعا و زیارت: منتظر می‌بایست غیر از ارتباط قلبی، ارتباط لسانی خود با امام غائب را نیز حفظ نموده و لسانش را نیز با ذکر نام و دعا برای حضرت متبرک نماید و در غیبت امام خویش، ادعیه و زیارات وارده از امام عصر علیه السلام و سایر حضرات معصومین علیهم السلام را جهت ارتباط با امام بخواند، این امر (ارتباط لسانی با امام)، دو ویژگی و فایده‌ی بزرگ دارد:

اولاً این‌که، منتظر دائماً به یاد حضرت علیه السلام خواهد بود و یاد ایشان، خود، بازدارنده‌ی انسان از معاصی و گناهان می‌باشد.

ثانیاً این که، انسان از این طریق می‌تواند محبت عمیق و شدید خود را
بیش از پیش به امام ثابت نماید.

لذا یکی از راه‌های اساسی در ابراز محبت به امام زمان عجلتعالیه، قرائت ادعیه
و زیارات وارده در وصف حضرت می‌باشد که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به
دعای سلامتی حضرت اشاره کرد:

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَّوْا تُكَ عَلَيْهِ وَعَلِيَّابَائِهِ فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ
أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا؛

خدایا، در این لحظه و در تمام لحظات، سرپرست و نگاهدار و راهبر و
یاری‌گر و راهنما و دیدبان ولی‌ات حضرت حجة‌ابن‌الحسن عجلتعالیه که دروذهای
تو بر او و بر پدرانش باد، باش، تا او را به صورتی که خوشایند اوست [و همه
از او فرمانبری می‌نمایند] ساکن زمین گردانیده، و مدت زمان طولانی در آن
بهره‌مند سازی».

و یا دعای فرج حضرت:

«إِلَهِي عَظَمَ الْبَلَاءُ وَبَرِحَ الْخَفَاءُ وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ وَضَاقَتِ
الْأَرْضُ وَمُنِعَتِ السَّمَاءُ وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَإِلَيْكَ الْمُسْتَكْفَى وَعَلَيْكَ الْمَعْوَلُ فِي
الشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أُولِي الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا
طَاعَتَهُمْ وَعَرَّفْتَنَا بِذَلِكَ مَنَزَلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيبًا كَلَّمَحِ
الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ أَكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ وَانصُرَانِي
فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ يَا مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ أَدْرِكْنِي
أَدْرِكْنِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛

خدایا گرفتاری بزرگ شد، و پوشیده بر ملا گشت، و پرده کنار رفت، و امید بریده گشت، و زمین تنگ شد، و خیرات آسمان دریغ شد و پشتیبان تویی، و شکایت تنها به جانب تو است، در سختی و آسانی تنها بر تو اعتماد است، خدایا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست آن صاحبان فرمانانی که اطاعتشان را بر ما فرض نمودی، و به این سبب مقامشان را به ما شناساندی، پس به حق ایشان به ما گشایش ده، گشایشی زود و نزدیک هم‌چون چشم بر هم نهادن یا زودتر، ای محمد و ای علی، ای علی و ای محمد، مرا کفایت کنید، که تنها شما کفایت‌کنندگان من هستید، و یاری ام دهید که تنها شما یاری‌کنندگان من هستید، ای مولای ما ای صاحب زمان! فریادرس، فریادرس، فریادرس، مرا دریاب، مرا دریاب، مرا دریاب، اکنون، اکنون، اکنون، با شتاب، با شتاب، با شتاب، ای مهربان‌ترین مهربانان به حق محمد و خاندان پاک او».

و نیز دعای ندبه که در فضیلت این دعا، همین بس که علامه مجلسی رحمته الله در کتاب زادالمعاد با سند معتبر از امام صادق علیه السلام روایت می‌نماید:

«خواندن دعای ندبه در اعیاد چهارگانه یعنی روز جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر بسیار بافضیلت و مستحب است».

و نیز این دعا را عالم بزرگوار محدث نوری در «تحیة الزائر» از «مصباح الزائر» سیدبن طاووس و «مزار» محمدبن مشهدی با همان سند روایت نموده

است و نیز از کتاب مزار قدیم هم نقل کرده و اضافه نموده است که:
«خواندن این دعا در شب جمعه نیز مستحب است همان‌گونه که
در اعیاد چهارگانه مستحب است».

و نیز نماز امام زمان علیه السلام و نماز استغاثه به حضرت علیه السلام و ادعیه و زیاراتی
که در شأن حضرت علیه السلام وارد است، که تمامی این ادعیه و زیارات، باعث
تقرّب بیشتر به حضرت علیه السلام و ابراز محبت به امام عصر علیه السلام می‌باشد.

(۲) جلب محبت امام

منتظر امام زمان علیه السلام باید به نحوی قدم بردارد و زندگی کند که به
وسیله‌ی آن محبت امام را به خود جلب کرده و نه تنها به امام خود عشق
بورزد، بلکه کاری کند که امام زمان علیه السلام نیز از وی راضی و خشنود باشد و
این امر میسر نمی‌شود مگر با ایثار و از خودگذشتگی، یعنی مقدم داشتن
خواست امام بر خواست خویش؛ که نتیجه‌ی آن صرفاً به نفع خود فرد
می‌باشد.

به طور مثال، مادری که عاشق فرزندش می‌باشد، زمانی که بر سر سفره
غذا، فقط یک کاسه ماست وجود دارد و هر دو میل به خوردن ماست دارند،
مادر از خواست خود می‌گذرد تا فرزند به مطلوب خود برسد. این نمونه، یک
عشق دنیایی است و مثالی صرفاً جهت تقریب به ذهن است ولیکن کسی که
منتظر حضرت علیه السلام است و عاشق ایشان می‌باشد، خواست حضرت علیه السلام را
مقدم بر خواست خود می‌داند؛ اما تفاوتی که این نمونه عشق با عشق مادر به
فرزند دارد این است که، در این‌جا، مقدم کردن خواست حضرت علیه السلام بر
خواست خویش، باعث پیشرفت فرد منتظر در زندگی هم در بُعد مادی و هم

در بُعد معنوی می‌باشد.

از همین جاست که امام عصر علیه السلام در توقیع شریفشان به جناب شیخ مفید رحمته الله می‌فرمایند:

«فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا، وَيَتَجَنَّبُ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كِرَاهَتِنَا وَسَخَطِنَا؛ پس هر یک از شما باید کاری کند که وی را به محبت و دوستی ما نزدیک سازد، و از آن چه خوشایند ما نیست و باعث کراهت و خشم ماست دوری گزیند».

۳) نامگذاری فرزندان به نام امام

فردی که عاشق امام زمان علیه السلام می‌باشد، فرزندان خود را به نام امام علیه السلام نامگذاری می‌نماید. متأسفانه یکی از آسیب‌های جامعه‌ی منتظر که می‌توان به آن اشاره نمود، مسئله‌ی نامگذاری فرزندان می‌باشد. بعضاً اسم‌هایی برای فرزندان انتخاب می‌شود که حتی فاقد معنی است و متأسفانه بر اسامی ائمه علیهم السلام ترجیح داده می‌شود. در حالی که امام زین‌العابدین علیه السلام در رساله‌الْحَقُوقِ، یکی از حقوق فرزندان بر پدر و مادر خویش را، نامگذاری نیک و پسندیده می‌داند و نیز روایتی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده که می‌فرمایند:

«مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ ثَلَاثَةٌ: يُحَسِّنُ اسْمَهُ، وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَةَ، وَيُزَوِّجُهُ إِذَا بَلَغَ^۲؛ از حقوق فرزند بر پدرش این است که، پدر، فرزند

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳ و ۳۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۶، ح ۷

۲. مکارم الأخلاق، ۱/۴۷۴/۱۶۲۷

را به نام نیکو نام نهاده و خواندن و نوشتن به او بیاموزد و زمانی که به سن بلوغ رسید، او را همسر دهد».

نامگذاری نیکو، از حقوقی است که فرزندان روز قیامت از آن سؤال، و پدر و مادر خود را بازخواست می‌کنند.

به همین علت، جهت آشنایی با نام و القاب حضرت، به برخی از آن‌ها اشاره می‌نماییم:

الف) محمد: که نام حضرت می‌باشد. محدثین معتقدند که امام زمان علیه السلام نام‌گذارده‌شده‌ی خود پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: خَطَبْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ... لَوْ لَرَّيْتُكَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي إِسْمُهُ إِسْمِي ...^۱؛ به نقل از خذیفه که رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای ما خطبه خواندند و فرمودند: اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز، خدای عزوجل آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا در آن، مردی از فرزندان من مبعوث گردد که اسم او، اسم من باشد».

ب) مهدی: یکی از القاب آن حضرت می‌باشد. در روایتی از امام صادق علیه السلام منقول است:

«لَمَّا سُئِلَ عَنْ عِلَّةِ تَسْمِيَةِ الْقَائِمِ بِالْمَهْدِيِّ: لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى كُلِّ أَمْرٍ خَفِيٍّ^۲؛ آن گاه که از علت نامگذاری قائم، به مهدی پرسیده شد،

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۶

۲. الغيبة للطوسی، ۴۸۹/۴۷۱

فرمودند: چون او به هر امر نهانی رهنمون می‌شود».

ج) بقیة الله: از القاب حضرت می‌باشد. روایتی است از خود حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام که می‌فرمایند:

«أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ؛ مَنْ ذَخِرَهُ خُداٌ فِي زَمِينٍ
و انتقام گیرنده از دشمنان هستم».

یا در جای دیگری وارد است که حضرت علیه السلام هنگام ظهور بر دیوار کعبه تکیه زده و می‌فرمایند: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ».

د) قائم: از القاب حضرت می‌باشد.

امام صادق علیه السلام در مورد نامگذاری حضرت به «قائم» فرمودند:

«سُمِّيَ الْقَائِمَ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ؛ قائم نامیده شده، به جهت اینکه قیام
به حق خواهد کرد».

ه) منصور: از القاب حضرت می‌باشد. فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر خود

چنین آورده است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا
لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً قَالَ الْحُسَيْنُ «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً»
قَالَ سَمِّيَ اللَّهُ الْمُهْدِيَّ الْمَنْصُورَ كَمَا سَمِيَ أَحْمَدُ وَ مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدُ

۱. کمال‌الدین، ۱/۳۸۴

۲. بحار الأنوار، ج ۵۱، ح ۷؛ ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۴

۳. سوره اسراء، آیه ۳۳

[مَحْمُودًا] وَ كَمَا سُمِّيَ عِيسَى الْمَسِيحَ عليه السلام؛ امام باقر عليه السلام در تفسیر آیه شریفه: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا» فرمود: او حسین بن علی عليه السلام است. و درباره بقیه آیه «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» فرمود: مقصود امام زمان است که نامش در آیه «منصور» می باشد چنان که خداوند احمد و محمد را محمود و عیسی را مسیح عليه السلام خوانده است.

همچنین محمد بن مسلم ثقفی از امام باقر عليه السلام نقل می کند که می فرمایند:
«الْقَائِمُ مِنَّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ؛ قائم ما به (افتادن) ترس در دل دشمنان، یاری شده است».

این اسامی و القاب، تنها بخشی از القاب حضرت صاحب الزمان عليه السلام می باشد که ما برای آشنایی مخاطبین آنها را ذکر نمودیم.

ج) حوزه‌ی رفتار

شاید بتوان گفت این بخش، مهم ترین بخش انتظار در بُعد فردی آن می باشد؛ چرا که با حرکت درست می توان زمینه ساز ظهور حضرت شد. در این جا به چند نمونه از وظایف منتظرین در حوزه‌ی رفتار و توضیح آن بصورت خلاصه اشاره می کنیم:

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰، ح ۸

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۶

(۱) تمسک بر دین

در ابتدا جهت شناخت دین، تعریفی اجمالی از آن ارائه می‌شود. دین: عبارت است از مجموعه‌ی مقررات و دستورات آسمانی که از جانب پروردگار به وسیله‌ی پیامبران برای ارشاد و هدایت انسان‌ها فرستاده شده است، که سعادت‌مندی و خوشبختی هرکس در دو جهان، بستگی به انجام آن مقررات دارد.

اسلام از کلمه‌ی «سِلِم» یا «سَلَم» در لغت به معنای صلح و آشتی و در اصطلاح به معنای «تسلیم شدن در برابر فرمان خدا» گرفته شده است و ارائه‌ی کننده‌ی برنامه‌ی سالم‌سازی فکر، اندیشه، عقیده، عمل و اخلاق فرد و جامعه می‌باشد.

با عنایت به تعریفی که از دین اسلام ارائه شد، روشن می‌گردد راه سعادت و کمال از طریق دین اسلام امکان‌پذیر است. لذاست که اولین وظیفه‌ی منتظر در حوزه‌ی رفتار، تمسک به دین است؛ چرا که دین، شامل پایه‌هایی است که یکی از پایه‌های اعتقادی آن، اصول دین است که ولایت نیز جزء آن است. بنابراین تا دینی نباشد، امامتی نیز نخواهد بود. یعنی کسی که اعتقادی به دین اسلام ندارد، نمی‌تواند از نعمت امامت و ولایت بهره‌مند باشد.

(۲) طلب (خواستن)

یکی از ویژگی‌های مهمی که باید در یک فرد منتظر باشد، خواستن و طلب است. منتظر باید همانند گدایان مُصِرّ (که وقتی به دربِ منزلی می‌روند، تا چیزی نگیرند، باز نمی‌گردند و این‌قدر درب را می‌کوبند تا صاحب منزل

درب را باز نماید) در درگاه ولی نعمت خود آن چنان مطالبه کند که صاحبخانه نتواند او را با دست خالی برگرداند:

گفت پیغمبر که هر کس زد دری

عاقبت زان در برون آید سری

گر تو بنشینی سر کوی کسی

عاقبت بینی تو هم روی کسی^۱

و اگر منتظر با جدیت تمام، حاجت خود را طلب کند، یقیناً ناامید بر نمی‌گردد؛ چرا که «مَنْ قَرَعَ بَابًا وَلَجَّ وَلَجَّ؛ کسی که دری را بکوبد و لجاجت کند، داخل آن در خواهد شد» و «مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَّ وَجَدَّ؛ کسی که چیزی را طلب کند و کوشش در آن بنماید، آن را خواهد یافت» و ما نیز مأمور به درخواست و مطالبه‌ایم، تا هنگامی که «ادْعُونِي؛ مرا بخوانید» تحقق پیدا نکند، نوبت به «أَسْتَجِبْ لَكُمْ؛ تا شما را اجابت کنم» نمی‌رسد و تا زمانی که به «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا» (و کسانی که در راه ما تلاش و جهاد کردند) نرسیم، به «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (راه‌های قرب خود را به آنان نشان خواهیم داد) نمی‌رسیم. لذا دومین وظیفه‌ی فرد منتظر در حوزه‌ی رفتار، درخواست و مطالبه‌ی کسب معرفت و رسیدن به کمال است.

۱. شاعر: مولانا

۲. الأنوار الساطعة فی شرح الزيارة الجامعة، ج ۲، ص ۳۱۷

۳. همان.

۳. اطاعت و پیروی کامل از امام

انسان منتظر، کسی است که بنده و مطیع واقعی بوده و در تمام شئون زندگی، از امام خود تبعیت می‌کند؛ رسیدن به مقام اطاعت و بندگی، امری سهل‌الوصول نیست.

یکی از مسائلی که به‌ویژه در ایام محرم و سوگواری امام حسین علیه السلام با آن مواجه می‌شویم این مسئله می‌باشد که بعضی از عزاداران ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام را می‌بینیم که می‌گویند: «اگر در کربلا بودیم، در سپاه امام حسین علیه السلام شمشیر می‌زدیم» و اینجاست که باید سؤال کرد: «از کجا معلوم که اگر در کربلا بودیم، در سپاه یزیدیان نبودیم!؟»

اگر بخواهیم بدانیم؛ آیا اگر در کربلا بودیم، با حسین علیه السلام بودیم یا با یزید (لعنة الله)، باید شرایط الآن خود و میزان اطاعت از امام زمانمان را بسنجیم. به هر میزان که در حال حاضر، مطیع امام عصر علیه السلام هستیم، اگر در کربلا بودیم با امام حسین علیه السلام بودیم.

در این جا به نمونه‌ای از اطاعت و پیروی اصحاب کربلا از امام خود اشاره می‌نماییم:

در شب عاشورا، اباعبدالله‌الحسین علیه السلام، اصحاب را در خیمه جمع نمودند و برای آن‌ها مشغول صحبت شدند، امام علیه السلام در بخشی از سخن خود، از اصحاب کربلا تعریف و تمجید نموده و فرمودند:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْ فِي وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي؛ أَمَّا

بعد، به راستی من، اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خودم سراغ ندارم».

در ادامه‌ی سخنان خود، به کیفیت شهادت اصحاب می‌پردازند.

در همین حین، شمر بن ذی الجوشن پشت خیمه می‌آید و صدا می‌زند:

«أین بنو أُخْتِنَا؟؛ پسرخاله‌های ما کجا هستند؟»

حضرت اباعبدالله علیه السلام به حضرت عباس علیه السلام اشاره کرده و می‌فرمایند: برادر جان! با شما بود. حضرت ابوالفضل علیه السلام به همراه برادرانش از خیمه خارج شد. شمر خطاب به عباس بن علی علیه السلام گفت:

«من از کوفه خارج نشدم مگر این که امان‌نامه‌ی شما را از ابن‌زیاد گرفتم».

امان‌نامه را به حضرت ابوالفضل علیه السلام داده و گفت:

«همین امشب از کربلا خارج شوید، اگر بمانید، فردا، احدی از شما زنده نخواهد ماند».

حضرت عباس علیه السلام، امان‌نامه را به صورت شمر کوبید و صدا زد:

«خدا روی تو را سیاه کند، تو به من امان‌نامه می‌دهی؟ من فردا در امان باشم و امام من حسین، این جا تنها؟ هرگز!!»

این درجه‌ی اطاعت عباس علیه السلام تا جایی است که امام صادق علیه السلام در شأن این یار فداکار می‌فرماید:

۱. منظور شمر، عباس بن علی بود. چون مادر شمر و مادر ابوالفضل‌العباس، هر دو از یک قبیله بودند، شمر، ابوالفضل علیه السلام را پسرخاله صدا می‌زد.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ سَلَّمَ؛ سلام بر تو ای بنده‌ی شایسته‌ی حق و مطیع امر خدا و رسول خدا و مطیع امیرالمؤمنین و حضرت حسن و حسین صلوات‌الله‌وسلامه‌عليهم».

هرگاه در پیشگاه امام زمان علیه‌السلام به درجه‌ی معرفت و اطاعت عباس؛ نه بلکه به درجه‌ی معرفت غلام ترک سپاه امام حسین علیه‌السلام رسیدیم، می‌توانیم بگوییم منتظر خوبی برای امام زمانمان هستیم.

اصلاً مظهر اطاعت، پیروی و بندگی در روز عاشورا، اَبی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام بود. راوی نقل می‌کند و می‌گوید، لحظات آخر عمر اَبی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام بود، آمدم بالای گودی قتلگاه، دیدم امام حسین علیه‌السلام به سینه روی خاک تفتیده قتلگاه افتاده‌اند و لب‌های خشکیده و مطهرشان آرام آرام حرکت می‌کند. فکر کردم حسین علیه‌السلام در این لحظات سخت، یزیدیان را نفرین می‌کند. با خودم گفتم، اگر الآن حسین لب به نفرین باز کند، زمین دهان باز کرده و اهل زمین را در خود می‌بلعد. گوشم را نزدیک به لب‌های مطهر امام حسین علیه‌السلام بردم، دیدم حسین علیه‌السلام خطاب به خداوند عرض می‌کند:

«إِلَهِي رَضِي بِقَضَائِكَ تَسْلِيًّا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ؛ ای خدای من، من راضی به قضاء و حکم تو هستم و تسلیم امر و اراده‌ی تو می‌باشم. هیچ معبودی جز تو نمی‌باشد. ای پناه هر پناه‌جوئی».

۱. مفاتیح‌الجنان، زیارت حضرت عباس علیه‌السلام

۲. مقتل مقرر، ص ۳۵۷

یکی درد و یکی درمان پسندد
یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران
پسندم آن چه را جانان پسندد^۱
و نیز چه قدر زیبا می فرماید جناب حافظ:
گر تیغ بارد در کوی آن ماه
گردن نهادیم الحکم لله
آیین تقوی ما نیز دانیم
لکن چه چاره با بخت گمراه
من رند و عاشق در موسم گل
وانگاه توبه استغفرالله
ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم
یا جام و باده یا قصه کوتاه
عکسی ز مهرت بر ما نیفکند
آینه رویا آه از دلست آه
الصَّبْرُ مَرٌّ، وَالْعُمْرُ فَنَان
یا لیت شعری، حَتَامَ الْقَاه

حافظ چه نالی گر وصل خواهی

خون بایدت خورد درگاه و بیگاه^۱

مطیع واقعی امام زمان علیه السلام کسی است که تمامی حرکات و سکناتش، نشست و برخاستش، گفتار و سکوتش، نگاه و چشم‌فرو بستنش، همه و همه بوی اطاعت از امام عصر علیه السلام را بدهد و نیز باید بدانیم، تا زمانی که اطاعت و پیروی نباشد، انتظار به معنای حقیقی، رقم نخواهد خورد.

امام چهارم، حضرت زین‌العابدین علیه السلام می‌فرمایند:

«مَنْ ثَبَّتَ عَلَيَّ وَ لَآئِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ
مِثْلَ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ أُحُدٍ؛ کسی که در زمان غیبت قائم ما بر
ولایت ما استوار باشد، خداوند پاداش هزار شهید از شهدای جنگ
بدر و احد را به او خواهد داد».

کسی که در پیروی و اطاعت از سیر امامت و ولایت ثابت قدم باشد، اجر و ثوابی نصیبش می‌شود که اندک افرادی به این اجر و پاداش دست می‌یابند و آن این‌که، خداوند ثواب هزار شهید به او می‌دهد و دیگر آن‌که، نه هر شهیدی؛ بلکه شهداء بدر و احد که شهدای در رکاب رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. شهدایی که برای حفاظت و حراست از جان پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر زدند و به درجه‌ی رفیع شهادت نائل شدند.

البته این روایت، جوابی دندان‌شکن است برای کسانی که ادعا می‌کنند

۱. گنجور، غزل شماره ۴۱۸

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۲، ب ۳۳، ح ۵۴، ص ۳۹

امروز باب و طریق شهادت بسته است و ما از این فیض محرومیم، در پاسخ به چنین نظریه‌ای باید گفت: باب شهادت بسته نیست بلکه باز است و آن هم نه هر نوع شهادتی، بلکه شهادت بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ.

پیامبر اکرم ﷺ در روایتی می‌فرماید:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنْ الْكَبْرِيتِ الْأَحْمَرِ؛» و قسم به خدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث فرمود کسانی که در دوران غیبتش بر اعتقاد بدو ثابت باشند از کبریت احمر کمیاب‌ترند.»

پس روشن شد، اطاعت و پیروی، از وظایف منتظران در حوزه‌ی رفتار می‌باشد.

۴. خودسازی

از دیگر وظایف مهم منتظران در حوزه‌ی رفتار، خودسازی است. به راستی منتظر حضرت صاحب‌الزمان ﷺ اگر نتوانسته باشد بر نفس خود غلبه کرده و زمام امور زندگی خویش را به عهده بگیرد، هرگز نمی‌تواند بر جامعه و دل‌های مردم چیره گشته و آنان را جهت ظهور آماده نماید.

مهم‌ترین روایتی که در این زمینه می‌توان به آن اشاره و توضیحاتی پیرامون آن ارائه نمود، روایت مأثور از امام صادق علیه السلام است که حضرت می‌فرماید:

«مَنْ سُرَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ

مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظِرٌ؛ هر کس دوست دارد از یاران
حضرت قائم عج باشد، باید منتظر باشد و در حال انتظار، به
پرهیزکاری و اخلاق نیکو رفتار نماید.

در این حدیث، امام صادق عج دو ویژگی و وظیفه‌ی مهم را برای
منتظرین امام عصر عج نام می‌برند؛ به نحوی که چنان‌چه این ویژگی‌ها در
فردی نباشد، با وجود ادعایش بر انتظار، «منتظر» نیست.

اول: پاک بودن و اهل معصیت نبودن؛ منتظر امام زمان عج پاک زندگی
می‌کند و گام در راه حرام برنمی‌دارد. چشم گناهکار از دیدار روی محبوب
محروم خواهد بود، گوش عاصی صدای امام زمانش را نخواهد شنید.
خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله شیخ محمدحسین غروی اصفهانی که در
اشعاری خطاب به امام عصر عج فرمود:

آن سینه که تیر تو را هدف است

گنجینه‌ی معرفت و شرف است

دل گوهر نُه صدف است آری

گر گوهر عشق تو را صدف است

آن سر که نرفته به چوگانت

گر گوی زر است کم از خزف است

کسی آن تن لایق قربانی است
کاندر طلب آب و علف است
کور است ز دیدار رخ تو
آن دیده که باز به هر طرف است
از زمزمه‌ی عشق تو گر است
گوشی که به نغمه چنگ و دف است^۱

دوم: داشتن حُسن خلق نسبت به نزدیکان و دوستان و خویشان و هر که با او مراوده‌ای دارد. به گونه‌ای رفتار می‌نماید که، هر که با چنین فردی مواجه می‌شود، متوجه شود که او فردی از منتظرین امام عصر ع است و حسن خلق او تبلیغ امام زمان ع باشد.

هنگامی که از امام صادق ع درباره‌ی حُسن خلق سؤال شد، امام ع فرمود:

«تَلِيْنُ جَانِبِكَ وَ تُطَيِّبُ كَلَامَكَ وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ - حَسَنِ؛^۲
کلامت را پاکیزه کن و نرمخو باش و با برادر دینی خود، با چهره‌ی
باز و خوشرویی برخورد کن.»

۵. صدقه و کمک مادی در راه امام عصر ع

یکی دیگر از وظایف منتظرین امام زمان ع صدقه دادن و کمک مادی در راه ایشان به سه منظور است:

۱. کلیات دیوان کمپانی

۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۹

اولاً: به نیابت از امام عصر علیه السلام، اگر چنان‌چه صدقه‌ای به نیازمندی پرداخت کردیم، از طرف امام زمان علیه السلام باشد این اهداء کردن اعمال نیک به اولیاء در راه اصلاح درونی خود انسان بسیار مؤثر بوده و ثواب همان عمل را چندین برابر به خود انسان بازمی‌گرداند.

ثانیاً: به جهت سلامتی امام علیه السلام

ثالثاً: به جهت تعجیل در فرج امام عصر علیه السلام.

موارد بیان شده، تنها بخش اندکی است از آنچه به عنوان وظایف فردی هریک از منتظرین امام زمان علیه السلام بیان شده است که به ذکر همین مقدار بسنده می‌نماییم.

وظایف اجتماعی

جامعه‌ی منتظر نیز در ایجاد و تحقق زمینه‌ی ظهور امام عصر علیه السلام و آمادگی همراهی با ایشان بعد از ظهور، وظائفی داشته که به بخشی از آنها اشاره می‌گردد:

- (۱) ایجاد همدلی و وحدت و پرهیز از تفرقه
- (۲) دفاع و حمایت از حرکت‌های زمینه‌ساز
- (۳) برپایی و برگزاری مجالس مهدوی
- (۴) شرکت در اجتماعات و مجالس مهدوی و ...

وظایف حکومت

حکومت اسلامی متولی ایجاد بستر مناسب جهت ترویج معارف مهدوی در جامعه به جهت پیاده کردن آن معارف در زندگی منتظران حضرتش می‌باشد. لذا وظایفی بر عهده دارد که عبارتند از:

۱. بسط و گسترش فرهنگ مهدویت در جامعه

۲. ارائه‌ی الگوی کارآمد از انقلاب اسلامی

۳. تربیت نیروهای مهدوی

انتظار در روایات

انتظار، شرایط آن، اثرات و برکات و کارکردهای ویژه‌ی آن در بسیاری از روایات ماثور از معصومین علیهم‌السلام به خوبی، بیان شده است که به ذکر چند مورد فقط از باب نمونه، اکتفا می‌گردد:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُتَّظِرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ قَالَ: ثُمَّ سَكِتٌ هُنَيْئَةً، ثُمَّ قَالَ: لَا بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ بِسَيْفِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: اگر کسی از شما بمیرد در حالی که منتظر برای این امر باشد (منتظر قیام حضرت باشد) همانند کسی است که با امام قائم عليه السلام در خیمه-ی آن حضرت باشد، سپس اندکی درنگ کرده و فرمودند: نه، بلکه همانند کسی است که با او شمشیر زده باشد. پس از آن

فرمودند: نه، به خدا سوگند، مانند آن کسی است که با رسول خدا ﷺ به شهادت رسیده باشد».

یک حدیث دیگر هم از امام صادق علیه السلام:

«مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُتَنْظِرًا لَهُ كَمَا كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْقَائِمِ؛ كَمَا أَنَّ بَرِّمِيرِدَ وَ مُتَنْظِرًا لِإِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّ هَذَا هُوَ الَّذِي كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْقَائِمِ علیه السلام».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حدیثی گرانقدر می‌فرمایند:

«إِنْتَضِرُوا الْفَرَجَ وَلَا تَيَأْسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ؛ فِي إِنْتِظَارِ الْفَرَجِ بِأَنَّ هَذَا هُوَ الَّذِي كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْقَائِمِ علیه السلام».

بهترین کارها در عصر غیبت امام عصر علیه السلام، انتظار فرج است. دوی درد جامعه، داروی رفع مشکلات و رفع مصائب و گرفتاری‌ها امروز، انتظار امام عصر علیه السلام است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرموده‌اند:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ؛ بِرْتَرِينَ عِبَادَتِهِ، إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ علیه السلام».

این روایت خیلی عمیق است. در میان تمامی عبادات، نماز، روزه، حج، خمس، زکات و جهاد، از همه برتر و بافضیلت‌تر، انتظار فرج است. آری باید

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵

۲. بحار، ج ۵۲، ص ۱۲۳، ج ۷

۳. همان، ج ۵۲، ص ۱۲۵، ج ۱۱

به صراحت گفت که نماز بی‌انتظار، خروجی آن ابن‌ملجم است. ابن‌ملجمی که نماز شب می‌خواند و قاتل امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌شود. جهاد و دفاع در عرصه‌های مختلف چنان‌چه بی‌ولایت باشد، خروجی آن همین ابن‌ملجم است که در سه جنگ در رکاب علی علیه السلام شمشیر می‌زند و در پایان جنگ نهروان از امیرالمؤمنین علی علیه السلام جدا می‌شود. اهل جبهه‌بودن برای کسی ضمانت‌آور نیست. ملاک، حال فعلی افراد است. اگر منتظر نباشیم، شیطان ما را از دین جدا خواهد کرد. حج بی‌ولایت می‌شود شمر بن ذی‌الجوشن. در برخی نقل‌ها رسیده است که او ۱۶ بار پیاده به حج رفت و از حج بازگشت اما با همان پاهای حج‌بجا آورده، نشست روی سینه‌ی ولی‌خدا امام حسین علیه السلام و سر از بدن بهترین خلق خدا و امام زمانش جدا نمود. شمر اگر در صفین کشته شده بود، شهید فی‌سبیل‌الله بود. قرآن خواندن، بی‌ولایت می‌شود حجاج بن یوسف ثقفی؛ که حافظ کل قرآن بود و ۲۳ سال حکومت کرد و بیش از یکصد هزار شیعه را در مدت استانداری خود به شهادت رساند. یکی از بهترین تفریح‌های حجاج این بود که، سفره پهن می‌کردند و می‌گفت یک شیعه‌ی علی بن ابیطالب را هم بیاورید. آن‌گاه دستور می‌داد تا به‌ای داغ کرده و سر شیعه را از بدن جدا کرده و تا به‌ی داغ را روی رگ‌های تازه قطعه شده‌ی او می‌گذاشتند تا خون از رگ‌هایش خارج نشود. این بدن که هنوز خون در آن جریان داشت، قریب به ۱۵ ثانیه بلند می‌شد و شروع می‌کرد به دویدن. این بهترین تفریح حجاج بود. پس هر قرآن‌خواندنی هم محترم نیست!

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید، هر کار خیری، محترم و ارزشمند نیست بلکه باید دید که چه هدفی پشت این کار نیک نهفته است.

در زمان رسول خدا ﷺ، مسجدی بنا شد به حسب ظاهر برای عبادت خدا، اما خدای متعال می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ؛» و (گروهی دیگر از منافقان) کسانی هستند که مسجدی برای ضربه زدن به اسلام و برای ترویج کفر و تفرقه‌افکنی میان مؤمنان و کمین‌گاهی برای (مساعدت) به دشمنان دیرینه‌ی خدا و پیامبرش ساختند، و همواره سوگند می‌خورند که جز خیر، قصدی نداریم! (ولی) خداوند گواهی می‌دهد که آنان دروغ‌گویانند.»

خداوند به رسولش می‌فرماید ای رسول ما، این مسجد برای تفرقه و توطئه است و برای نفاق بین مسلمین ساخته شده است. دستور بده مسجد تخریب شود، آثار آن سوخته شود و زمین آن تبدیل به مزبله‌دانی مردم مدینه بشود. لذا هر مسجدی هم محترم نیست. مسجدی که در راستای تخریب ولایت است، باید خراب شود. این که در حدیث وارد است که محبوب‌ترین و بافضیلت‌ترین اعمال امت انتظار فرج است، یعنی اگر اعمال ما مورد تأیید ولی عصر عجله قرار نگیرد، هیچ نمی‌ارزد.

حکایت: روحیه‌ی انتظار در یک بیمار دیالیزی

دو سال قبل (سال ۱۳۹۴)، برای سخنرانی در یکی از کاروان‌های حج که

از شیراز عازم شده بود، برای سخنرانی رفته بودم، مدیر و روحانی کاروان گفتند: یک زائری همراه ماست که برای همه تبدیل به اسوه و الگو شده است. بیماری او بسیار شدید است و باید در هفته، دو مرتبه دیالیز بشود. این جا در مکه و مدینه هم او را دیالیز می‌کنیم. او را صدا زده، پیش من آمد. سلام و علیکی کردیم. گفت: حاج آقا! من قبلاً حج ثبت‌نام کرده بودم. مبلغ ۴۰ میلیون تومان ارثیه به من رسید. به همسرم گفتم: آیا موافقی به حج برویم؟ همسرم قبول کرد. اما دیگران که فهمیدند، گفتند: آقا! تو دیالیز می‌شوی! این پول را برای درمان خودت و روز مبادا کنار بگذار. هر که به من می‌رسید می‌گفت حج نرو، تو تکلیفی نداری. اما خودم مُصیر بودم که به حج بیایم و می‌گفتم تا می‌توانیم، باید حُجّمان را انجام دهیم. مدیر کاروان گفت: حاج آقا! این بنده‌ی خدا سه روزی یک‌بار، دیالیز می‌شود. وقتی از دیالیز بازمی‌گردد، مدتی حال او مساعد نیست. وقتی حالش طبیعی می‌شود، مثل یک خدمتکار در کاروان، در خدمت حُجّاج است. زمانی که مُحرّم شد (چون دیالیزی بود، خودم همراه و مراقبش بودم)، اعمال خود را اعم از طواف، نماز طواف، سعی صفا و مروه را انجام داد. وی به پشت مقام ابراهیم آمده و دست‌های خود را به دعا بلند کرد. دیدم دائماً می‌گوید: «اللهمَّ عَجِّلْ لِيْوَلِيَّكَ الْفَرَجَ». چندین و چند بار این دعا را تکرار کرد. من کنار دست او ایستاده بودم، به او گفتم: حاجی! قدری هم برای سلامتی خودت دعا کن!! گفت: باید برای آن وجود شریفی که اگر بیاید مشکلات همه مرتفع و برطرف می‌شود دعا کرد. چنین شخصی، منتظر واقعی امام زمان عجله است.

آثار انتظار

اینک اگر کسی آن‌چه که به عنوان وظایف منتظران ذکر شد در زندگی خود پیاده نمود و به تمامی شرایط انتظار عمل کرد، اثرات مثبت فراوانی از این انتظار در زندگی خود تجربه خواهد کرد.

حضرت آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی در باب اثرات انتظار می‌فرماید:

«نیروهای نهفته و سرمایه‌ها در پرتو دوران سخت انتظار به جریان می‌افتد و در پرتو پویایی معارف، زندگی معنای جدیدی پیدا می‌کند و به لحاظ قداست و عظمت هدف، تحمل در مقابل ناملایمات بیشتر می‌شود و انسان، از مرز انسان متعادل فراتر رفته و به مرحله‌ی متعالی می‌رسد و از مرحله‌ی رنج‌های حقیر مادی رها شده و به وادی رنج‌های عظیم معنوی و دغدغه‌های بزرگ انسان گام نهاده و چشم به دروازه‌های روشن ظهور می‌اندازد»^۱.

گسترش امیدهای واقعی، ایجاد وحدت و همگرایی احساس حضور تلاش در جهت قرار گرفتن در زمره‌ی یاران امام عصر^{علیه‌السلام}، از دیگر آثار انتظار است.

ذکر «آمین» در پایان ادعیه و زیارات

در پایان زیارت و پس از این‌که زائر، امام خود را زیارت کرده و به اصول دین و برخی ضروریات، اقرار و اعتراف نموده و چند دعای ارزشمند نمود، با واژه‌ی «آمین» زیارتش را به پایان می‌رساند.

واژه‌ی «آمین» از اقسام ادعیه و به معنای «پروردگارا! اجابت فرما»،

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۸۳.

واژه‌ای است که در تمامی ادیان الهی، در پایان نیایش و دعا از آن بهره گرفته می‌شود. در فرهنگ اسلامی، «آمین» به صورت: «به آن چه گفته شده، ایمان و باور داشته و آن را تأیید می‌کنم» نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. چنان چه گفته شده است، «آمین»، مَهر پروردگار است بر بندگان مؤمن خود.

با توجه به تمامی مطالب بیان شده، در این فراز، معنا چنین می‌شود:

«ای آقای من!» من برای یاری شما آن‌چنان که باید خود را آماده نموده‌ام و بسان یک منتظر حقیقی، چشم به راه ظهورتان هستم و دوستی‌ام با شما، دوستی واقعی و خالص است؛ چنان مودّتی است که محبّت قلبی‌ام را به اعمالم و رفتارم سرایت داده و دوستی با شما را در زندگی به مرحله‌ی عمل رسانده‌ام و به آن چه گفتم، باور داشته و آن را تأیید می‌کنم، پروردگارا! آن را برایم اجابت فرما.»

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته